



ایران‌شهر نام‌های

نویسندگان پرسی انجمن

زیرنگر پرویز شاه‌چراغی

نام‌های ایرانشهری

نویسندگان پارسی انجمن

زیر نگر پرویز شاه‌چراغی

پارسه انجمن

پارسی انجمن

نام‌های ایرانشهری

نویسندگان پارسی انجمن

زیر نگر پرویز شاه چراغی

ویراستاران دانشیک: علی‌رضا حیدری و فرشید ابراهیمی

ویراستار ادبیک: حسین جاوید

پیرنگ‌گر پوشینه و رویه‌آرا: مریم تاج‌بخش

رایانویس: هومن لازمی

نمونه‌خوان: بهار یونس‌زاده

چاپ نخست: ۱۳۹۵

تارنما: www.parsianjoman.org

رایانشانی: azdaa@parsianjoman.ir

پیشگفتار

با درود به یزدان دادار، که پرتو مهر جان‌فروزش را در کالبد مردمان دمید و این سرزمین پرگهر را که به نام ایران بر افسر گیتی می‌درخشد به ایرانیان نژاده ارزانی بخشید. و با سپاس از اهوراوشانی که با زیباترین واژگان فرزندان ایرانشهر را نام‌گذاری کردند. بر ماست که با نگرشی ژرف گوهر بی‌همتای واژگان را از کان فرهنگ پر بار و کهن‌سالمان برون آوریم و نمایان سازیم، تا آیندگان و جویندگان نام نیک بهره‌ها برند و راه بدین فروغ روشن دارند.

سپاسگزاریم از آنانی که در این راه پرییچ‌وخم پرتو اندیشه‌ی تابناکشان شهچراغ شد و بازوان توانمندشان یاریگر. بر این امیدیم که زندگانی‌شان چون هور پایا و نامشان همیشه جاودان باد.

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

شایا رفیع

درآمد

فرهنگ همه‌ی آگاهی‌ها و دانش و خرد مردمان یک سرزمین یا کشور و زبان گزارشگر آن فرهنگ در درازای زمان است و چگونگی آن آگاهی‌ها را گزارش می‌کند. هر زبان از گروه انبوهی تکواژ ریشه‌ای و واژگان پایه‌ای یا هسته‌ای پیکر یافته و در درازای زمان، بسته به پیشرفت فرهنگی گویشوران آن زبان، بر گروه آن واژگان افزوده می‌شود. نام‌ها واژگانی برخاسته از دل زبان و فرهنگ و گویای آگاهی‌اند. نام‌ها نشانگر نژاد، فرهنگ، منش و هنر مردم یک سرزمین یا کشورند و شناسنامه‌ی فرزندان هر مرزوبوم خوانده می‌شوند.

هنگامی که نامی بیگانه بر فرزندان این مرزوبوم گذاشته می‌شود، آن‌ها با شناسنامه‌ای دیگر و فرهنگی دیگر به مردم این جهان شناسانده و از فرهنگ و مردم خود دور شده و بیگانه خوانده می‌شوند، زیرا نام شناسنامه‌ی آن فرزندان بوده و نشانگر آن است که در کدام سرزمین یا در کدام فرهنگ چشم به جهان گشوده‌اند.

بیگانه از هر کجا که آمده باشد بیگانه است و چون نام‌ها هم بخشی از واژگان یک زبان هستند، با گذاشتن نام بیگانه بر فرزند خود، یک واژه‌ی بیگانه را در دل فرهنگ خود جای می‌دهیم و به‌گونه‌ای ناآگاهانه یا زیرکانه بیگانه‌پرستی می‌شود و این فرهنگ چندهزارساله را آلوده می‌سازد. با نگاهی به ژرف‌ساخت نام‌های ایران‌شهری در این فرهنگ نام‌ها راز سخن بیشتر آشکار خواهد شد، زیرا نام‌هایی که چم آن‌ها دم از زیبایی، مهربانی، دوستی، یاری، بخشش و رادمردی، درخشانی و روشنی، پاکی، درستی و راستی، ستایش و نیایش، لبخند و شادی، دلاوری و توانمندی و... می‌زند شایستگی و درخشش این مردم نژاده را گزارش می‌کنند.

به امید اینکه ایران‌شهریان نامی ایران‌شهری بر فرزندان خود بگذارند.

یادداشت ویراستاران

در ویرایش نام‌های ایرانشهری شماری کتاب جز آنچه نویسندگان گرامی از آن‌ها بهره برده‌اند بررسی شد و نوشته‌هایی در درآیه‌های بسیار از آن‌ها بازگو شد، که فهرست آن‌ها چنین است:

Nyberg. H. 1964, *A Manual of Pahlavi*. II. Wiesbaden

ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۱، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت

انوری، حسن، ۱۳۸۸ ← فرهنگ سخن

آریان‌پور کاشانی، منوچهر، ۱۳۸۴، ریشه‌های هندواروپایی زبان فارسی، اصفهان: جهاد

دانشگاهی

آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۸۹، اسطوره‌ی زندگی زردشت، تهران: چشمه

آموزگار، ژاله، ۱۳۷۴، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت

بویس، مری، ۱۳۸۷، فهرست واژگان ادبیات مانوی در متن‌های پارسی میانه و پارتی

همراه با واژه‌نمای وارونه از رونالد تسوان تسیگر، ترجمه‌ی ابوالحسن تهامی و امید بهبهانی،

تهران: بندهش

بهرامی، احسان، ۱۳۶۹، فرهنگ واژه‌های اوستایی بر بنیاد واژه‌نامه‌ی کانگا و نگرش به

دیگر فرهنگ‌ها، به یاری فریدون جنیدی، تهران: بنیاد نیشابور

پورداد، ابراهیم، ۱۳۷۷ ← گات‌ها

پورداد، ابراهیم، ۱۳۷۷ ← یشت‌ها

حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول، تهران:

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

دادگی، فرنبغ، ۱۳۸۰، بندهش، گزارنده: مهرداد بهار، تهران: توس

دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران

شهیدی مازندرانی، حسین، ۱۳۷۷، فرهنگ شاهنامه، تهران: بلخ (بنیاد نیشابور)
عریان، سعید، ۱۳۸۲، راهنمای سنگ‌نوشته‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، تهران:
سازمان میراث فرهنگی کل کشور

فروهوشی، بهرام، ۱۳۸۶، فرهنگ زبان پهلوی، تهران: دانشگاه تهران
فرهنگ سخن (فرهنگ نام سخن)، ۱۳۸۸، حسن انوری، به کوشش مرجان انصاری و
سولماز شرکت افتخار، تهران: سخن

گات‌ها، ۱۳۷۷، ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر
منصوری، یدالله و جمیله حسن‌زاده، ۱۳۸۷، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی،
تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی

منصوری، یدالله، ۱۳۸۴، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان پهلوی، تهران: فرهنگستان
زبان و ادب فارسی

مولایی، چنگیز، ۱۳۸۷، راهنمای زبان فارسی باستان، تهران: مهرنامگ
ویسپوفر، یوزف، ۱۳۹۳، ایران باستان، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس
یشت‌ها، ۱۳۷۷، ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر
یوستی، فردیناند، ۱۳۸۲، نامنامه‌ی ایرانی، پیشگفتار فارسی از علی‌اشرف صادقی، تهران:
اساطیر

ویراستاران بارها از سرچشمه‌های نویسندگان بهره برده‌اند و نوشته‌های بسیاری از
آنان، به‌ویژه از برهان قاطع و گنجینه‌ی نام‌های ایرانی، بازگو کرده‌اند که، برای گرامی‌داشت
کار ایشان، در هنگام بهره‌گیری از آن‌ها شیوه‌ی ویراستاران به کار برده نشده و به همان
روش نویسندگان که آوردن نام کتاب است، بسنده شده. لیک در جاهایی که از کتاب‌های
فهرست‌شده در بالا بهره برده شده شیوه‌ی ویراستاران و شماره‌ی رویه به کار برده شده تا
خوانندگان دریابند چه سخنانی افزوده شده است.

در بخش‌هایی انگشت‌شمار از این کتاب، ویراستاران یادداشت‌هایی را جز آنچه بازگویی
سرراست کرده‌اند، از خود آورده‌اند که دریافت‌شده از نوشته‌های سرچشمه‌دار است و چون
یادداشت گسترده است و تنها بازگویی سرراست نیست، در پایان درون کمان نوشته شده:
یادداشت ویراستار؛ مانند یادداشت در درآیه‌های «رامیار» و «شکان». در برخی از درآیه‌ها
از نماد ستاره (*) پیش از واژه‌ای در سر درآیه یا نوشته‌های زیر درآیه بهره برده شده است،
که نماد یادشده نشانگر این است که واژه بازسازی شده، مانند «* فرخشتی» یا اینکه واژه به
گمان بسیار پیشینه‌ای در نوشته‌ها نداشته، مانند «* کامبد». در گونه‌ی نخست این بازسازی،

نویسندگان بر پایه‌ی فراگویی (تلفظ) واژه‌ای در زبان اوستایی و دیگر زبان‌های باستانی ایران، واژه‌ای را در زبان فارسی درآیه کرده‌اند که ویراستاران، پس از بررسی، آن را بازسازی درست دانسته و از چاپ تازه نکاسته و تنها نماد ستاره را پیش از آوانویسی فارسی و لاتین گذاشته و یادداشت‌هایی زیر درآیه افزوده‌اند که با «فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی...» می‌آغازد. این بازسازی‌های ارزشمند نویسندگان، که در این چاپ با روش دانشیک بررسی شده است، هم گنجینه‌ی نام‌های درست و معنی‌دار زبان فارسی را افزون‌تر می‌کند و هم پیوستگی‌های فرهنگی و زبانی توده‌ی مردم با گذشته‌ی زبان فارسی را بیشتر. در آوانویسی واژه‌های بازسازی‌شده، یعنی واژه‌های اوستایی یا واژه‌های زبانی جز فارسی نو که در درایه آمده‌اند، آوانویسی از گونه‌ی ویژه برای نام‌گذاری شناخته‌شده کمی دگرگونه است و اینجا تنها گونه‌ای نوشته شده که بر بنیاد فراگویی درست است و می‌توان در ثبت آن در سندها از گونه‌ی شناخته‌شده بهره برد، برای نمونه «* امیثو» را می‌توان در سندها «امیثوه» نوشت و «amisva» آوانویسی کرد. همچنین، در هنگام بازگویی از نوشته‌ها واژه‌هایی می‌آید که پیش از آن نماد * است و آن‌ها واژه‌های ایرانی باستان هستند. ایرانی باستان زبانی است که اوستایی و فارسی باستان از آن گرفته شده‌اند. از ایرانی باستان نوشته‌ای برجای نمانده است. آن را به یاری اوستایی و فارسی باستان و زبان سنسکریت بازسازی کرده‌اند.

در درآیه‌ها شماری از نشانه‌های برگزیده و نماد دیده می‌شود که در زیر می‌آید:

او: اوستایی یا اوستا

پا: پارسی

په: پهلوی

سک: سنسکریت

فب: فارسی باستان

فمت: فارسی میانه ترفانی

فن: فارسی نو

√: ریشه‌ی واژه

-: ماده‌ی واژه؛ گاه این خط بیانگر پسوند یا پیشوند بودن (بر پایه‌ی آنکه پشت یا پس

آن وند باشد) یا وجه وصفی است.

علی‌رضا حیدری

فرشید ابراهیمی

نشانه‌های آوایی

پارسی	لاتین	پارسی	لاتین
ج	j	آ	ā
چ	č	اَ	a
خ - خو	x-x ^v	an فرانسوی	ɑ
د	d	aw انگلیسی	ɑ̃
ز - ذ	z-ž	اِ کوتاه - اِ کشیده	e-ē
ر	r	کسره‌ی کوتاه مانند کسره در سه و چه	ə
خوانش آن مانند خوانش مصوت‌ها است	ɾ	کشیده‌تر از ə مانند کسره‌ی دل و گل	ɛ̃
ژ	ž	اُ کوتاه - اُ کشیده	o-ō
س	s	او کوتاه	u
ش	š	او کشیده	ū
ف	f	ای کوتاه - ای کشیده	i-ī
غ	ɣ	ب	b
ک	k	پ	p
گ	g	ت - ت در پایان واژه‌ها در اوستا	t̚-t
ل	l	ث	θ
و	v-w	م	m
ه	h	ن	n
ی	y	نگ در چنگ	ŋ

♂ نشانه‌ی نام پسر

♀ نشانه‌ی نام دختر

(همان). از $\sqrt{\theta}wi$: ترسیدن، لرزیدن
(همان، ۲-۷۶۹).

آبرُخ / ābrox ♀

آبروی، چون آب (روشن) رخ‌وروی. به گفته‌ی دهخدا، آبرخ با فراگویی آب رخ در زبان فارسی، به معنی اعتبار، جاه و آبرو، یک ترکیب اضافی آمیخته (مرکب) است.

آبرون / ābrun ♀

همیشه‌زنده؛ گل همیشه‌بهار.

آبگین / ābgin ♀

آینه (دهخدا)؛ آبگینه، شیشه، بلور.

در په: آپکَنک: āpakēnak (فرهوشی: ۳۱).

آبنوس / ābnus ♂

نام درختی از تیره‌ی پروانه‌داران که چوب آن سیاه، سخت و گران‌بها است.

این واژه در په: آپنوس: āpnūs (فرهوشی:

۴۴) و در یونانی: اینس: ebenos نوشته

شده است (فرهنگ معین).

آبنوش / ābnuš ♀

نام بانویی در داستان ویس و رامین.

آپام / آپاما / آپامه / āpām ♀

بر پایه‌ی گنجینه‌ی نام‌های ایرانی که از

ایران باستان پیرنیا نقل می‌کند، نام مادینه

است و گویا نام دختر داریوش یکم، اردشیر

دوم، همسر سلوکوس و همسری از همسران

داریوش یکم و چند شاهدخت هخامنشی

بوده است.

درباره‌ی معنی آن نمی‌توان داوری استوار

کرد. نیز فراگویی این نام‌ها امروزی شده و



آبان / ābān ♀

ماه هشتم از سال خورشیدی؛ روز دهم هر ماه؛ ایزد آب.

آبانداد / ābāndād ♂

زاده‌شده در ماه آبان؛ دهش آبان.

← آبان

آبانیاد / ābānyād ♂

به‌یادآورنده‌ی آبان.

← آبان

آبتین / ābtin ♂

نام پدر فریدون در شاهنامه.

در په: āspikān: آسپیکان: از خاندان

dāθwya: آثویه، پدر فریدون (فرهوشی:

۵۹). در او: āθwyaāna: آثویان: نام

خانواده‌ی آبتین (بهرامی: ۱-۲۱۳).

āθwya: آثوی: آبتین پدر فریدون

این نام با هر ریشه‌ای در دوره‌ی هخامنشی گونه‌ای دیگر خوانده می‌شده است که ما نمی‌دانیم.

آتبین / ātbin ♂

نام پدر فریدون (زیرنویس برهان قاطع).

← آبتین

آترا / ātrā ♀

آذر، آتش.

در او: آتر- ātar- و آثر: -āθr-، در فب: آتر: ātar- و در فن: آذر آمده است (گات‌ها پورداود: ۷۹-۸۰؛ مولایی: ۱۳۰).

* آترین / ātrin * ♂

شاید بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ای در سنگ‌نوشته‌ی بیستون.

در فب: آترین: -āθrin- که در روزگار داریوش بزرگ سرکش شد و خود را پادشاه خوزستان خواند (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی). آترین را می‌توان به آسین هم بازسازی کرد.

آتنا / ātenā ♀

ایزدبانوی اندیشه، هنر و دانش، خرد، فرزانی و جنگ؛ الهه‌ی نگهبان شهر آتن؛

نام دختر زئوس، خدای خدایان یونان.

آتور / ātur ♂

آتش. این نام با این فراگویی ویژه‌ی زبان پهلوی است. در زبان فارسی آذر و آدر خوانده می‌شود.

← آترا

آتوسا / ātusā ♀

خوش اندام، خوش ریخت، خوش ساخت؛

نام همسر داریوش یکم.

در او: هوتاوسا: hutaosā. همسر گشتاسپ کیانی (بهرامی: ۱۵۸۴-۳).

آدا / ādā ♂

این واژه در او از سه گونه √dā به ترتیب به معنی ۱. دهش، پیشکش یا صدقه، ۲. کردار و کار، و ۳. دانش، خرد و هوش ساخته شده است. این نام در بخشی از بخش‌های او: نام ایزدی که گاه با ایزد ارت [آن دو با هم] یکجا نامیده شده‌اند، و نام دیگری است برای ایزد توانگری (یشت‌ها، پورداود: ۱۸۳-۲).

آدخ / ādax ♀

خوب، نیکو و نغز؛ بلند (برهان قاطع).

آدرا / ādra ♂

آبرومند.

این واژه در او و سک: افتخار، دوست داشتن، مهر ورزیدن (بهرامی: ۲۱۵-۱).

آدیت / ādita

در رأس خدایان فرمانروا و روحانی یا اسوره‌ها (اسوراها) در هند باستان در [ادبیات] دوران ودایی (متون باستانی آریاییان هند) ورونه قرار دارد که خدایی بزرگ و باابهت است. قدرت ورونه در هند همسان با قدرت اورمزد (اهورامزدا) در ایران است. ورونه آفریده‌هایی چون آفریده‌های اورمزد دارد که مانند امشاسپندان (بی‌مرگان مقدس) در او هستند. این آفریده‌ها آدیتیه‌ها (مفرد آن در سک: آدیتیه) نامیده می‌شوند (آموزگار: ۱). این نام با فراگویی آدیت در فارسی برای

مردان و زنان درخور است.

آدیش / ādiš / ♂

آتش.

آذر / āzar / ♀

آتش؛ نام روز نهم هر ماه در ایران باستان؛ در آیین مزدیسنا، یکی از ایزدان بوده و در او پسر اهورامزدا نامیده شده است.

در او: آتر: -ātara و آتر: -ātara و آثر: -āθra. در فب: آتر: -ātar. در په: آتور: -ātur و آتخش: -ātaxš. این نام در فن: آذر: ādar نوشته و āzar خوانده می‌شود (زیرنویس برهان قاطع).

آذرباد / āzarbād / ♂

نام یکی از پاک‌دینان ایران باستان (فروردین‌یشت، بند ۱۰۲) و نیز نام یکی از موبدان بزرگ روزگار ساسانی بوده است (فرهنگ کوچک زبان پهلوی).

در او: آترپات: -ātərəpāta. نگهبان آتش (پانویس برهان قاطع)؛ کسی که در پناه آتش است (یشت‌ها، پورداود: ۸۶-۲). باد پسوند دارندگی و نگهبانی چیزی است.

آذربان / āzARBāN / ♂

نگهبان آتش. پسوند بان در او: -pā-na. /pā: نگهبانی کردن با پسوند -na در په: pān و در فن: بان: bān شده است.

← آذرباد

آذربانو / āzARBāNU / ♀

زنی چون آتش (چابک و زیبا).

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و بانو ← بانو

* آذربخش / āzarbaxš / ♂

بخش‌کننده یا پخش‌کننده‌ی آتش، نگهدارنده‌ی آتش.

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و بخش: بن مضارع بخشید.

آذربُد / āzarbod / ♂

نگهبان آتش.

نام پسر امید (آذرباد امیدان) که نگارش کتاب پهلوی دینکرد را انجام داد. با فراگویی آذربود: āzarbūd یا آذربوت: āzarbūt. نام موبدی در زمان یزدگرد نخست ساسانی.

← آذرباد

آذربرزین / āzarborzin / ♂

آتش بالنده‌مهر.

نام یکی از سه آتشکده‌ی بزرگ ایران در روزگار ساسانیان که در ریوند خراسان جای داشته و ویژه‌ی کشاورزان بوده است.

فشرده‌ی آذر برزین مهر، در په: آتوربرزین میترا: -ātūr-burzīn-mitr. آتش مهربالنده (پانویس برهان قاطع). در داراب‌نامه به‌گونه‌ی آذربرز دیده شده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← آذر

آذرپه / āzarbeh / ♀

خوب چون آتش؛ آتش نیک.

این نام در نام‌نامه‌ی یوستی نیز آمده است.

آذرچهر / āzarčehr / ♂

کسی که چهره‌اش چون آتش است.

کسی که در فروردین‌یشت نامش آمده و به

روانش درود فرستاده شده و از او در دیگر نوشته‌های ایرانی یادی نشده است. به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و چهر، از واژه‌ی او: چیتر: -čīθra: نژاد، تخمه، چهره که در په: چیتر: čitr است یا چیهر: čīhr: تخم، نژاد (زیرنویس برهان قاطع).

آذر داد / āzardād ♂

دهش آذر.

کسی که در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) فروشی‌اش ستوده شده و گمان می‌رود که یکی از پسران گشتاسپ‌شاه کیانی است.

در او: آترَدات: -ātarədāta: داده‌ی آتش (فرهنگ نامه‌ای اوستا).

*** آذر دیس / āzardis * ♀**

مانند آتش.

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و دیس.

او: دیس: dis. نشان دادن، ارائه (زیرنویس برهان قاطع).

آذر رخ / āzarrox ♀

زیبا و درخشنده‌روی چون آتش.

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و رخ.

← آبرخ

آذر فر / āzarfar ♂

آذرشکوه: شکوه و فر آتش، دارنده‌ی فر آذر.

نام بهدینی در بند ۱۰۲ فروردین‌یشت.

در او: آتِرِ خورَنَه: -ātərə xʻarənah: دارنده‌ی فر آذر (یشت‌ها، پورداود: ۸۶-۲).

آذر فروز / āzarforuz ♀

فروزنده یا روشن‌نگهدارنده‌ی آتش؛ آتش‌افروز

(برهان قاطع).

در برخی نسخه‌های شاهنامه، آذرافروز نام یکی از پسران اسفندیار است که تنها یک بار از او یاد شده است و هیچ‌گونه برابری در بندهش ندارد (شهیدی مازندرانی: ۵-۴).

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و فروز: بن مضارع فروخت یا فروخت.

آذر فا / azarfazā

آذرافزار، آتش‌افروز، آذرفروز (برهان قاطع).

آذرک / āzarak ♀

آذر کوچک؛ نام کسی در داستانی ایرانی.

← آذر

آذر گل / āzargol ♀

گل آتش‌رنگ.

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و گل، در پا: wʻr:

گل سرخ، در په: گول: gul، در کردی: gūl،

گل سرخ (زیرنویس برهان قاطع). گل خود به معنی اخگر آتش و رنگ سرخ نیز است

(برهان قاطع).

آذر گون / āzargun ♀

نوعی شقایق: گونه‌ای گیاه سرخ؛ نوعی بابونه.

آتشین، به رنگ آتش، آذررنگ، آذرفام و

آتش‌مانند (برهان قاطع).

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و گون از واژه‌ی

او: گان: -gaona: گونه، جور.

آذر مهان / āzarmahān ♂

آذر بزرگ؛ آذر (آتش) بزرگان.

به‌هم‌پیوسته از آذر ← آذر و مهان، از واژه‌ی

په: مه: mah. بزرگ.

آذر مهر / āzarmehr / ♂

نام موبدی در زمان قباد ساسانی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آذر نوش / āzarnuš / ♀

دوستدار آتش.

نام بهدینی که در بند ۱۰۲ فروردین‌یشت ستوده شده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی). از واژه‌ی او: آتِرُونُوش: ātərə vanuš. دوستدار آتش (یشت‌ها، پورداود: ۸۶-۱).

نام آتشکده‌ای که فردوسی آن را نوش‌آذر آورده و در برهان قاطع آذر‌نوش آمده است (زیرنویس برهان قاطع).

آذر یون / āzaryun / ♀

← آذرگون

*** آذو / āzu / ♀ ***

شادمان؛ باروح؛ تلاش، تکاپو؛ زندگی.

فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: آذو: ādu از vdu: تکان دادن، جنباندن که با پیشوند ā معنی شادمان و... می‌دهد (بهرامی: ۱-۲۱۷ و ۲-۷۲۴).

آذین / āzin / ♂

زیب؛ آیین؛ آرایش.

نام فرمانده لشکر بابک خرمدین.

در په: آدوَنک: advēnak از پیشوند -adhi- و ماده‌ی فعلی -vaina: دیدن و نگاه. یادداشت‌های درآیه‌ی «آیین» نیز نگریسته شود (زیرنویس برهان قاطع).

*** آذین دُخت / āzindoxt / ♀ ***

دختر زیبا.

به‌هم‌پیوسته از آذین ← آذین و دخت.

*** آذین فر / āzinfar / ♂ ***

آیین شکوه، نماد بزرگی، نشانگر شکوه و بزرگی.

به‌هم‌پیوسته از آذین ← آذین و فر. در او: √x̣ar: درخشیدن، شکوهمند شدن (بهرامی: ۱-۳۹۹)، در فب: far (زیرنویس برهان قاطع). حرف ر در این واژه مشدد است. فرّه و خوَرّه هر دو در فن هستند، یکی از او و دیگری از فب به یک معنی و از یک ریشه‌اند.

آرا / ārā / ♂

آرایش‌کننده (برهان قاطع).

آراد / ārād / ♂

از ریشه‌ی او: √rād: آماده کردن، مهیا کردن یا از ریشه‌ی √rad/z: با هم برابر کردن و آراسته کردن رده و ردیف، مثل رده‌ی سربازان، مرتب و منظم کردن (بهرامی: ۳-۱۲۲۱؛ حسن‌دوست: ۱۳؛ منصوری: ۴۳-۴۴) که -ā- پیشوند است و روی هم به معنی آماده و راست (عمود) و استوار است. در برهان قاطع، آراد گونه‌ای دیگر از ارد (فرشته‌ی نگهبان روز ۲۵ هر ماه خورشیدی) نوشته شده است.

آراسته / ārāste / ♀

آرایش‌شده، زیبانگار.

صفت مفعولی از آراست؛ بن ماضی برای آرا/ د یا آرا/ ی از راد: √rād، در او: آماده کردن یا راز/ د: √rāz/d: ترتیب دادن، اداره کردن

این واژه در زبان او می‌بود و در راه دگرگونی گام می‌نهاد، باید در فن آردا فراگویی می‌شد.

آرتاباز / ārtābāz ♂

به گفته‌ی پیرنیا در ایران باستان، نام فرماندهی گردونه‌های کورش بزرگ که شاید هرودوت نیز از او یاد کرده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← آرتا

آرتام / ārtām ♂

به گفته‌ی پیرنیا، نام استاندار فریگیه در زمان کورش بزرگ. این نام در زبان فارسی باید آردام فراگویی شود.

← آرتا

آرتان / ārtān ♂

به گفته‌ی پیرنیا، نام پدر فراتاغون، همسر داریوش، است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی). این نام و نام‌هایی که بهره‌ی نخست آن آرت/ارت است چون نام‌های پیشین همگی باید در فارسی امروز ارد یا آرد فراگویی شوند.

← آرتا

آرتمن / ārtēman ♂

به گفته‌ی پیرنیا، نام برادر بزرگ خشایارشا، پسر کورش، است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← آرتا

آرتمیس / ārtimas ♂

نام فرمانده نیروی دریایی خشایارشا. به هم‌پیوسته از آرت ← آرتا و مَس: مه: بزرگ.

آرتین / ārtin ♂

به گفته‌ی پیرنیا، نام هفتمین پادشاه ماد

با پیشوند -ā- و پسوند -ta- که در په و فن: آراست: ārāst (بن ماضی) از آن برجای مانده (حسن‌دوست: ۱۳) و سپس پسوند اک یا آگ: ak/g در په در فن: e: شد و آراسته: ārāste در زبان پدیدار گردید. این واژه امروز به معنی آماده، آرایش‌شده، زبانشناس یا زیباشده با افزودن به کار می‌رود.

آراستی / ārāsti ♂

باشکوه، آرایش‌شده، آراسته‌شده.

نام برادر پدر زرتشت (پدر مدیومه) (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آرام / ārām ♀

آهسته، نرم؛ آسایش؛ آسوده، بردبار.

از واژه‌ی او: ā-ram: استراحت کردن (برهان قاطع).

*** آرامدیس / ārāmdis *** ♀

آرام‌گونه، آرام‌سان.

به هم‌پیوسته از آرام ← آرام و دیس.

← آذر دیس

آرامش / ārāmeš ♀

آسودگی، آرامی.

اسم مصدر از آرام.

← آرام

*** آرتا / ārtā *** ♂

پاک.

گونه‌ای نیمه‌اوستایی، به گمان بسیار، از آرت: arəta یا آرت: arəṭ، در او: راستی، درستی، راست‌گفتاری، دادرفتاری، از ار: ar: ۱. رفتن، ۲. ارج نهادن (بهرامی: ۱۰۹-۱ و ۱۱۷). اگر

(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← آرتا

♀ **آرزو** / *ārezu*

خواهش، کام، مراد.

در په: آرزوک *ārzuk*، شاید برگرفته از واژه‌ی ایرانی باستان *ā-barjuka* * که آمیخته است از *ā-* (پیشوند) و *barjuka* *؛ برگرفته از ریشه‌ی *√barg*؛

بسنجید با واژه‌ی او: *bərəjaya* (ماده‌ی مضارع) از ریشه‌ی *barəg*: خوشامد گفتن، ستودن (حسن‌دوست: ۱۵).

♂ **آرش** / *āraš*

در او: اِرِخْش: *ərəxša-* درخشنده (یوستی: ۸۹). وجه اشتقاق آن نامعلوم است (بارتولومه: ۳۴۹) (زیرنویس برهان قاطع).

نام کمانگیر نامور ایرانی که در جنگ منوچهر و افراسیاب با پرتاب تیری مرز ایران را نمایان کرد (بهرامی: ۱-۳۲۳).

♂ **آرشاک** / *āršāk*

فراگویی دیگری از آرشک.

بنیان‌گذار اشکانیان از خاندان پارت (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← ارشک

♂ **آرشام** / *āršām*

دارنده‌ی نیرو و توان پهلوان؛ نام پدر بزرگ داریوش اول.

به‌هم‌پیوسته از آرش: *arša-* و آم: *ama*: توان، نیرو و قدرت دفاعی در فب (مولایی: ۱۴۳).

♂ **آرشزاد** / *ārašzād*

نام یکی از همدم‌های اردشیر سوم هخامنشی

(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ **آرمان** / *ārmān*

امید، آرزو.

به گمان بسیار، دخیل است از یکی از زبان‌های شرقی. در سغدی *rmān*: غم، غصه، حسرت، مشتق از ایرانی باستان: *rmāna* * از ریشه‌ی *√ar/√r*: حرکت کردن، جنبیدن، بی‌قرار بودن (حسن‌دوست: ۸۱).

♂ **آرمتی** / *ārmati* *

گونه‌ای بازسازی‌شده از واژه‌ی او: *ārmīti*: *ārmaiti*: اندیشه‌ی بزرگ و رسا، فروتنی، دین‌داری، پاکی، خردمندی از *āra*: رسا، رسایی، بس، بسندگی از *√ar*: حرکت کردن و *maiti*: اندیشه و منش از *√man*: اندیشه کردن (بهرامی: ۱-۱۰۹، ۲۲۳، ۲-۱۰۶۴ و ۱۰۹۱).

♀ **آرمیتا** / *ārmītā* *

شاید گونه‌ای از واژه‌ی او: *ārmīti*.

← آرمتی

♂ **آرمین** / *ārmin*

شاید بهر نخست آن از *airya*: آزاده، ارجمند، شکوهمند در او باشد که نام فرشته‌ی نگهبان آستی و دوستی و شادی و خوشبختی، نام یک موبد، خوشبختی و آرامش‌دهنده از اندیشه، و خدمتکار است (بهرامی: ۱-۹).

نیز در فمت: اریامان: *āryāmān*: دوست در جایگاه پازنام عیسی به کار می‌رود (بویس:

۲۸) که شاید آرمین با آن پیوسته باشد. بر بنیاد شاهنامه نیز نام یکی از برادران کیکاووس است (فرهنگ سخن: ۹).

آرمینا / ārminā ♀

← آرمین

آرمین‌دُخت / ārmindoxt ♀

← آرمین

آرمینه / ārmine ♀

← آرمین

آرون / ārun ♂

صفت‌های نیک و خوب را گویند (برهان قاطع).

آرَوَند / ārvand ♂

فَرّ و شکوه (برهان قاطع). در او: اَوَرَوَنت:

aurvanṭ: تندوتیز و چالاک، توانا و دلیر و

پهلوان. در تفسیر پهلوی آن را آرَوَند: arvand

ترجمه کرده‌اند (زیرنویس برهان قاطع).

آروین / ārvin ♂

تجربه و امتحان و آزمایش (برهان قاطع).

*** آریا / āryā ♂**

نام نژاد آریا.

← آریابان

*** آریابان / āryābān ♂**

نگهبان آریا.

در او: اَیری: -airya: آزاده، ارجمند،

شکوهمند، آریایی، آریا، ایرانی (بهرامی):

۹-۱). در او: اَیریو: -airiyo- و اَری: -arya-

در فب: اَری: -ariya-، در سک: -arya-، شمار

بیشتری از دانشمندان باور دارند که آریا نام

چند قوم از هند و آریاییان بوده که در هند و

ایرلند و اَسِت ساکن شدند و نام خود را به آن سرزمین‌ها دادند و واژه‌ی ایران نیز از همین گروه واژگان است (آریان‌پور: ۵۶). واژه‌ی اریارمن که آریارمن هم خوانده می‌شود بهر نخستش همان آریا است.

*** آریابُد / āryābod ♂**

نگهبان نژاد آریا.

به‌هم‌پیوسته از آریا ← آریا و بُد: نگهبان، صاحب.

*** آریاچهر / āryācehr ♂**

ایرانی‌تبار، دارای چهر و نژاد ایرانی.

بهر دوم این واژه در او: چیثَر: -čīθra-: چهر،

تخمه، نژاد. نام آریاچهر در سنگ‌نوشته‌های

هخامنشی به‌گونه‌ی صفت به کار رفته است

(مولایی: ۱۴۰).

*** آریاداد / āryādād ♂**

دهش آریا.

بهر دوم این واژه از دا: √dā: دادن، بخشیدن،

ساختن، نهادن، آفریدن در او است (بهرامی):

۲-۷۱۲ و ۷۱۵).

*** آریاراد / āryārād ♂**

جوانمرد آریایی یا ایرانی.

بهر دوم این واژه از رات: rāta: پیشکشی،

دادنی، بخشنده، آزادگی، فرشته‌ی نگهبان و

نگهدار بخشندگی در او (بهرامی: ۳-۱۲۲۳)،

از را: √rā: دادن، بخشیدن.

*** آریاراز / āryārāz ♂**

رهنما و رهبر آریا یا آریایی.

بهر دوم این واژه از راز: √raz: درخشیدن،

- فرمانروایی کردن، فرمان سخت دادن (بهرامی: ۳-۱۲۲۱).
- ♂ **آریامن** / *āryāman* ← آرمین
- ♂ **آریامنه** / *āryāmane* ← آرمین
- ♂ **آریامهر** / *āryāmehr* پیمان یا مهر ایرانی یا آریایی.
- ♂ **آریانا** / *āryānā* نامی که جغرافی‌دانان یونانی به بخشی از ایران یعنی سرزمین آریایی‌ها داده بودند (فرهنگ سخن: ۱۰).
- ← آریا
- ♀ **آریاناز** / *āryānāz* * آریایی‌ناز.
- بهر دوم این نام در واژه‌ی نازک، در په: نازوک *nāzūk*: نازدار، نازک، دیده می‌شود (فره‌وشی: ۴۰۰). در پا: ناز: *nāz*: سرور و شعف، نازیدن، لذت بردن، شاد شدن، پیروز شدن (بویس: ۱۰۰).
- ♂ **آریانند** / *āryānd* نام فرمانروای مصر از گاه کمبوجیه تا داریوش (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- ← آریا
- ♂ **آریاو** / *āryāv* به گفته‌ی پیرنیا، یکی از سپهسالاران کورش در جنگ کوناکزا (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- ♂ **آریاوند** / *āryāvand* * آریایی.
- بهر دوم این نام، به گمان بسیار، از وند: *vand*- در په و آن از وَنت: *-vant*- در
- فرمانروایی کردن، فرمان سخت دادن (بهرامی: ۳-۱۲۲۱).
- ♂ **آریارام** / *āryārām* * آرامش‌دهنده‌ی آریایی.
- بهر دوم این واژه از رام: *rāma*- آسانی، آرامی، خوشی در او، از رَم: *√ram*: آرام گرفتن، آسوده بودن (بهرامی: ۳-۱۲۱۵ و ۱۲۲۶).
- ♂ **آریارمن** / *āryāraman* در آرامش‌دارنده‌ی ایرانیان (مولایی: ۱۴۰).
- نام نیای داریوش.
- در فب: آریارمن: *ariyāramna*- از ارییی:
- ariya*- آریایی و آرمِن: *āramna*: آرام بودن: صفت فاعلی از *ā-ram* (همان).
- ♂ **آریافر** / *āryāfar* * دارای فرّ و شکوه آریایی.
- بهر دوم این واژه از: خورَننگه: *x̣arənanh*: فروغ، شکوه، درخشان و فرّ از *√x̣ar*: خور: درخشیدن در او (بهرامی: ۱-۳۹۶ و ۳۹۹).
- ♂ **آریاک** / *āryāk* نام یکی از سرداران ایرانی و فرماندار کاپادوکیه؛ نام چهارمین نیای منوچهر به نوشته‌ی یوستی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- ♂ **آریامس** / *āryāmas* آریایی بزرگ.
- نام یکی از شاهزادگان سغد در روزگار اسکندر (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- به‌هم‌پیوسته از آریا ← آریا و مَس: *mas*: بزرگ.

آزاد / āzād ♂
 ایرانی باستان است. این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۲۸). گویا، در اینجا، وند نشانگر وابستگی (نسبت) است.
 رها، کسی که در بند نباشد؛ اصیل؛ شریف، نجیب.
 در په: آزات: āzāt. آزاد، رها، شریف، زنی که مستعد باردار شدن است (فرهوشی: ۸۰)، در فمت و پا: آزاد: āzād. آزاد، اشرافی (بویس: ۳۷)، در او: آزات: āzāta. آزاد، آزاده، ایرانی، نژاده (بهرامی: ۱-۲۰۳).

آرین / āryan ♂
 آریایی، ایرانی.
 در پا: آرین: aryān نام خاص است (بویس: ۲۸) در او: آیرین: airyana: آرین، ایرانی، آریایی، ایران (بهرامی: ۱-۹۰). فراگویی انگلیسی آریایی نیز آرین است (فرهنگ سخن: ۱۰).
 ← آرین

آزادان / āzādān ♂
 وابسته به خاندان آزاد.
 ← آزاد
آزادبِه / āzādbeh ♂
 بهترین آزادمرد (شریف).
 نام یکی از سرداران ایرانی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
 ← آزاد

آریو / āryu ♂
 ایرج، کوچک‌ترین پسر فریدون شاه.
 دگرگون‌شده‌ی واژه‌ی او: آیریو: airyava (بهرامی: ۹).
آریوداد / āryudād ♂
 ایرانداد، آریاداد.
 به گمان بسیار، از ایری: airya- و دات: data- در او (فرهنگ سخن: ۱۰).

آزاده / āzāde ♀
 آزاد، رها، کسی که در بند نباشد. در په: آزاتک: āzātak. آزاده، شریف.
 ← آزاد

آریوراد / āryurād ♂
 جوانمرد ایرانی، آریایی.
 ← آریو
*** آریوشین / āryušin *** ♂
 کسی که خانه‌اش در سرزمین ایران است.
 بازسازی‌شده‌ی گونه‌ی فارسی واژه‌ی او: آیریو - شین: airyaō-šayana: آریایی‌آشپانه، جایگاه شاه ایرانیان، پایتخت ایرانیان آریانشین (بهرامی ۱-۹۰).

آزادشاد / āzādšād ♂
 شادمان از رهایی، آزادی که شاد است.
 در په: آزادشاد: āzādšād. شادمان از رهایی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
آزرم / āzarm ♀
 احترام.
 در په: آزرم: āzarm. آزرم، شرم. احترام، حرمت (فرهوشی: ۸۰)، از گر: √gar: ستودن در او و پیشوند - abi * در ایرانی باستان

- (حسن دوست: ۲۱).
آزرمِش / āzarmeš ♀
 آزرَم. از په: آزرمیشن: āzarmišn: آزرَم، احترام، حرمت (فرهوشی: ۸۰)
آزرمیدخت / āzarmidoxt ♀
 دختر همیشه‌جوان، دختر پیرنشدنی؛ دختر خسرو پرویز.
 به‌هم‌پیوسته از آزرمی و دخت. «آزرمی» از واژه‌ی او: آ - زَرَم: a-zarēma پیرنشونده، کهنه‌نشونده، نفرساینده در واژه‌ی آزرَمَس: azarēmas از √zar: پیر بودن، کهنه بودن (بهرامی: ۵۱-۱).
 آ پیشوند نفی است. پس آزرمیدخت: دختر پیرنشدنی یا همیشه‌جوان.
آزو / āzu * ♂
 گونه‌ی بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: آزویتی: azūiti-: فربهی، خوشبختی، نیک‌فرجامی (بهرامی: ۲۰۴-۱)،
 از زو: √zu: پیروزمند شدن (همان: ۵۹۰-۲).
آزوتا / āzutā * ♀
 گونه‌ی بازسازی‌شده برای نام دختر چون آزو که فراگویی فن آن آزودا است.
 نیز می‌توان آزودا را گونه‌ی بازسازی‌شده‌ی آزویتی - دا: azuiti-dā در او دانست که برابر با کامیاب‌کننده یا خوشبختی‌دهنده است (بهرامی: ۲۰۵-۱).
آزیتا / āzitā ♀
 گمان می‌رود این نام بیگانه باشد (گنجینه‌ی
- نام‌های ایرانی).
آسا / āsā ♂
 زیب و آرایش؛ وقار؛ آسودگی؛ روش؛ مانند (پسوند ماندگی) (برهان قاطع). نام بهدینی در وندیداد (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
آستود / āstud * ♂
 گونه‌ی بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی آستوت: astuta-: ستایشگر، ستاینده (بهرامی: ۲۲۹-۱).
آستیاک / āstiyāk ♂
 نام چهارمین پادشاه ماد و پدربزرگ (مادری) کورش هخامنشی (۵۵۰-۵۸۴ پ. م)، که از کورش بزرگ شکست خورد و پادشاهی ماد از هم فرو پاشید (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
آسَدین / ās_din ♂
 نام موبدی در سده‌ی دهم یزدگردی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
آسمان / āsemān ♀
 سپهر، سنگ‌مانند.
 ایرانیان آسمان را به‌سان سنگ پنداشته‌اند.
 در او و فب: آسمن: asman-: سنگ، در په: آسمان: āsmān (زیرنویس برهان قاطع).
 در فارسی هم asmān و هم āsemān فراگویی می‌شود.
آسن / āsna ♂
 نهاد، سرشت درونی.
 واژه‌ای در او است از √zan: دانستن یا زادن (بهرامی: ۳۲۰-۱، ۵۶۴-۲).
 پیشوند ā و پسوند a و Z در √zan در این

این نام به‌گونه‌ی آماسترین: *āmāstrin* هم آمده است (به‌گفته‌ی پیرنیا) و فارسی درست آن آشکار نیست و پیکره‌ای یونانی شده دارد.

آمنید / *āmenid* ♂

به‌گفته‌ی پیرنیا، نام دبیر داریوش (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آمیتیس / *āmitis* ♀

به‌گفته‌ی پیرنیا، نام دختر آستیاک، پادشاه ماد، و همسر کورش بزرگ (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آناگ / *ānāg* ♂

به‌گفته‌ی پیرنیا، نام یکی از فرمانروایان پارت در روزگار اردشیر بابکان (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آناهیتا / *ānāhitā* ♀

بی‌آلایش، پاک.

پیوسته است با واژه‌ی او: آهیت: *āhita*؛ آلوده، کثیف، ناپاک، آهیتی: *āhiti*؛ آلودگی، آلایش، آناهیت: *an-āhita*؛ بدون آلایش، پاک. در فب: آناهیتا: *ānāhitā*؛ ناهید (نام ایزدبانو) (حسن‌دوست: ۶۶)، در فن: آناهیتا، آناهید، آناهید و ناهید همه از *ānāhitā* و به این معنی است: پاک.

آنیتا / *ānitā* ♀

گونه‌ای دیگر از آناهیتا (فرهنگ سخن: ۱۵).
← آناهیتا

آوا / *āvā* ♀

بانگ، آواز.

از واک: *āvāk*؛ گفتن در او (حسن‌دوست: ۵۶).

واژه S شده است. گونه‌ی مادینه‌ی این واژه در او: آسنا: *āsna*. این واژه در او به‌گونه‌ی آسن: *āsana* نیز آمده است (بهرامی: ۲۲۶-۱ و ۲۳۰).

آسیداد / *āsidad* ♂

نام یکی از بزرگان روزگار اردشیر دوم هخامنشی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آفتاب / *āftāb* ♀

خورشید، نور خورشید.

به‌هم‌پیوسته از آف یا آب: روشنی، درخشندگی و تاب: گرما، پرتو افکندن (حسن‌دوست: ۴۰).

آفرین / *āfarīn* ♀

ستایش نیک، درود، ستودن؛ دوست داشتن؛ آفریدن، هست کردن.

بن مضارع آفرید از فرای: *√frāy*؛ خشنود کردن در او با پیشوند آ: *ā-*، چیزی را برای کسی آرزو کردن (منصوری: ۱۹).

آفرینش / *āfarineš* ♀

پدید آوردن، آفریدن؛ کار و کنش؛ نوآوری کردن؛ دوست داشتن؛ خشنود کردن؛ ستاییدن، ستودن؛ درود و سپاس.

اسم مصدر از آفرین.

← آفرین

آکاو / *ākāā* ♂

واژه‌ای او به معنی آشکار، روشن، باز، پیدا (بهرامی: ۲۰۰-۱).

آماستریس / *āmastris* ♀

نام دختر برادر داریوش سوم (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

- وایچ - اک: *abi-waič-aka* *، از وایک:
√waik: تکان دادن با پیشوند ابی: *abi*:
 خالص، پاک (منصوری: ۱۰). با این روی، آ
 یا ا در آویژه یا اویژه بازمانده‌ی ابی: *abi* در
 ایرانی باستان است.

♀ * *āvīš* / **آویش** *

گونه‌ی بازسازی‌شده یا فارسی‌شده‌ی واژه‌ی
 او: *آویشی* - *āvīšya*: باز، هویدا، آشکار
 (بهرامی: ۱-۲۲۳).

♀ *āhang* / **آهنگ**

نوا، آواز، ترانه.
 از ایرانی باستان: *آهنگ* - *āhanga* * آمیخته
 از آ: *ā* (پیشوند) و *هنگ* - *hanga* * مشتق از
هنگ: *√hang*: آواز خواندن (حسن دوست: ۶۵).

♂ *āyrin* / **آیرین**

واژه‌ای که برای نام‌گذاری بر دختران خوب
 است و بر بنیاد برخی گفتارها در زبان کردی
 برابر با آتش و آتشین است.

♀ *āyūt* / **آیوت**

نام بهدینی که در بند ۱۱۸ فروردین‌یشت
 ستوده شده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♀ *āyin* / **آیین**

زینت و آرایش؛ رسم، روش.
 از گونه‌ی ایرانی باستان: * *ādāyina* - *ā-dayana* *
 آمیخته از آ: *ā* (پیشوند) و *دین* - *dayana*
 * برگرفته از *دی*: *√day*: دیدن، نگرستن
 (حسن دوست: ۶۸).

یادداشت‌های درآیه‌ی «آدین» نیز نگرسته
 شود.

♂ *āvarənā* / **آورنا**

واژه‌ای او به معنی باورداشت (عقیده) و
 گروه (ایمان) (بهرامی: ۱-۲۲۵).

♂ *āvgan* / **آوگان**

نام پهلوانی از لشکر فریدون پیشدادی.
 آوه + گان: پسوند وابستگی (نسبت) وابسته
 به آوه (شهیدی مازندرانی: ۲۳).

♀ * *āvenā* / **آونا** *

گونه‌ای بازسازی‌شده و فارسی‌شده از واژه‌ی
اَوَان - *avaena*: در او: ناآشکار، ناپیدا،
 خاموش (بهرامی: ۱-۱۲۸). این نام می‌تواند
 برای مدینه به کار برود و با فراگویی *
āvīnā * هم می‌تواند بازسازی شود و
 گونه‌ی * *āvīn* * را هم می‌توان برای
 نام مرد گمان کرد.

♀ *āvand* / **آوند**

دلیل و برهان؛ راهبر، رهنما.
 شاید برگرفته از ایرانی باستان: * *ā-panti* *
 آمیخته از آ: *ā* (پیشوند) و پنتی: * *panti* *
 راه: طریق. در فارسی *p* در این نام به *v* بدل
 شده است (حسن دوست: ۵۹).

♂ *āve* / **آوه**

سردار سپاه کیخسرو کیانی.

♀ *āvīže* / **آویژه**

پاک و پاکیزه.
 آمیخته از: پیشوند آ + ویژه (زیرنویس برهان
 قاطع).

در فن: اویژه: *āvīže* و ویژه: *vīže*: خالص،
 پاک، پاکیزه، از گونه‌ی ایرانی باستان: * ابی

آینه / āyine

آبگینه، آینه.

از گونه‌ی ایرانی باستان * آدَیَنَک: ā-dayanaka- * آمیخته از ā (پیشوند) و دَیَنَک: -dayanaka: برگرفته از دی: √day (یادداشت ویراستار بر بنیاد حسن دوست).

زبان اوستایی.

← آتوسا

♀ /axtar / **اَختَر**

ستاره؛ شگون.

در په: اَختَر: axtar: ستاره و اَپاَختَر: apāxtar:

ستاره، سیاره (زیرنویس برهان قاطع).

♂ / *aren / **اَرِن** *

گونه‌ی بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی

اَرِن: -arəna: فر، شکوه، کار بایسته (وظیفه)،

سرپرست؛ در او از اَر: √ar: رفتن، ارج نهادن

(بهرامی: ۱۰۹-۱ و ۱۲۰).

♂ /arbā / **اَرَبَا**

نام یکی از سرداران داریوش سوم (گنجینه‌ی

نام‌های ایرانی).

♂ / *artā / **اَرَتَا** *

گونه‌ی بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی

اَرَت: -arəta: راستی، درستی، یا اَرَت: arət:

راست‌گفتاری، دادرفتاری در او (بهرامی: ۱-۱۱۷)،

که در این بازسازی نه به آیین دگرگونی‌های

واج‌های ایرانی t ایرانی باستان در فن به d بدل

نشده است. شاید امروز این نام برای دختر و

زن خوب باشد؛ گرچه در گذشته (زمان

ساسانیان و...) اردا یا اردتا برای مردان هم

بهره برده می‌شده است (یادداشت ویراستار).

♀ /artāfarin / **اَرَتَاْفَرین**

به گفته‌ی پیرنیا، نام برادر داریوش بزرگ که

ساتراپ لیدیه بود (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ / *artāmas / **اَرَتَاْمَس** *

درستکار بزرگ، نیک‌کردار بزرگ.



♂ /abardād / **اَبَرْدَاد**

نام یکی از سرداران کورش بزرگ (گنجینه‌ی

نام‌های ایرانی).

♂ /abarsām / **اَبَرَسَام**

نام ارگبد اردشیر بابکان (گنجینه‌ی نام‌های

ایرانی).

♂ / *abarkām / **اَبَرْکَام** *

بلندآرزو، بلندکام.

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: *

اوپیری کام - upairi-kāma *، اوپیری:

-upairi-: پیشوند به معنی بر، بالای

(بهرامی: ۱-۲۷۷) و کام: -kāma: کام، آرزو،

خواهش (همان: ۳۷۴).

♀ /atušē / **اَتُوشَه**

نام عمه‌ی شاپورشاه.

دگرگون‌شده‌ی واژه‌ی اتوسه (دهخدا) در

- واژه‌های بازسازی‌شده از به هم پیوستن ارتا و مس. ارتا: ← ارتا، مَس: مه: بزرگ.
- آرتامَن** / artāman / ♂
بخش نخست ← ارتا و بخش دوم: مَن: man: اندیشه کردن (بهرامی: ۱۰۹۱-۲). شاید به معنی راست‌اندیش باشد.
نام یکی از کشندگان بردیا (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- آرتای** / artāy / ♂
← ارتا
- * آرتایز** / artāyaz / * ♂
گونه‌ای بازسازی و فارسی‌سازی از دو واژه‌ی او: ارتا ← ارتا و یَز: yaz: ستودن (بهرامی: ۱۱۵۶-۳). شاید به معنی ستاینده‌ی راستی و درستکاری.
- آرتُشت** / artošt / ♂
به گفته‌ی پیرنیا، نام پسر داریوش دوم (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- آرتَمَن** / artaman / ♂
نام یکی از سرداران مادی در روزگار کورش بزرگ (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
← ارتامَن
- ارتی** / arti / ♀
یا آرت: arta، نام برادرزاده‌ی ارشام (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی). از ارث: -arəθθ: راستی، درستی، درست‌کرداری، فرشته‌ی (نیروی) نگهبان درستی و راستی (ارد = ارت) (بهرامی: ۱-۳۲۹) یا آرت: arəta- (بهرامی: ۱۱۷-۱).
- آرتیستون** / artiston / ♀
به گفته‌ی پیرنیا، نام دختر کورش، همسر داریوش و خواهر آتوسا (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- آرَجَان** / arəjaona / ♂
ناموری در فروردین‌یشت، بند ۱۱۷، یشت‌ها (فرهنگ نام‌های اوستا).
از آرج: arəj: (بهرامی: ۱-۱۱۳). گونه‌ی دیگر این ریشه arəg است.
- آرجمند** / arjmand / ♂
گرامی، بارزش.
از آرجه: arəjah: آرج، ارزش در او (حسن‌دوست: ۷۶) و پسوند مَند.
- آرُد** / orod / ♂
نام دو شاه اشکانی. به گمان بسیار، از هورآذ: huraoða در او: بلندبالا، خوش‌ساخت خوش‌پیکر، زیبا (بهرامی: ۳-۱۹۰۰) (همچنین نک. گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- آردا** / ardā / ♂
نام موبد و دانشمندی در روزگار ساسانیان، پسر ارداویراف که کتاب ارداویراف‌نامه از او است و او را آرداد هم می‌نامیدند (برهان قاطع).
← ارتا
- آردابُد** / ardābod / ♂
← آرُبُد
- آردافَر** / ardāfar / ♂
اردافَرین: ardāfarin.
این نام شاید برابر با فَر (شکوه) ارد (راستی)

هم باشد.

← ارتافرین

* **اَرْدَبُد** / ardbod / * ۵

نگهبان پاکی و راستی.

← ارتا

* **اَرْدَتِ فِتَر** / erdatfetr / * ۵

بازسازی شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: اَرْدَت

- فِذری: -aradaṭ-fəḍri: مادر سوشیانت،

از اَرْدَت: -arədaṭ: به بالاترین گاه (جاه)

رسیده و بلندپایه (بهرامی: ۱-۳۳۰) و پَتَر:

-patar: پدر، پاینده (بهرامی: ۲-۸۷۷) که

روی هم، به گمان بسیار، به معنی پاینده‌ی

بلندپایه است.

* **اَرْدَزاد** / ardzād / ۵

نام سرداری بوده است (گنجینه‌ی نام‌های

ایرانی).

* **اَرْدِشیر** / ardešir / ۵

در په: اَرْتَشِشِر: artaxšēr: اردشیر (فره‌وشی:

۵۲) و در فب: اَرْتِ خَشْتَر: artaxšaça:

دارای شهریاری عدل، آن که شهریاری‌اش با

دادگری همراه است (مولایی: ۱۴۱).

* **اَرْدَلان** / ardalān / ۵

برای بند نخست ارد ← ارتا. بهر دوم آشکار

نیست. نام طایفه‌ای از ایلات کرد ایران

(فرهنگ سخن: ۲۲). شاید بهر دوم لان در

واژه‌ی لانه: خانه، جای زندگی برای جانور،

پایه گمان شده و پسوند ه به آن افزوده

گردیده است: لان + ه ← لانه. لان در فارسی

برابر با سار آمده که جا و گاه (مقام) و... است

و نیز برابر است با گودال. لانه به‌ویژه برای

آشیانه‌ی زنبور نوشته شده است. همچنین،

برای خانه‌ی مرغ خانگی به کار می‌رود

(برهان قاطع). نیز واژه‌ی land در انگلیسی

به معنی خشکی، زمین، خاک، ملک، کشور

می‌تواند با لان هم‌ریشه باشد. بر این بنیاد،

شاید اردلان: خانه‌ی ارد، راستی و درستی

(یادداشت ویراستار).

* **اَرْدَوان** / ardavān / ۵

پشتیبان راستی و درستی.

نام چند تن از شاهان اشکانی (فره‌وشی: ۴۸).

شاید از arta: اَرْت: راستی، نظم و قانون در

فب (مولایی: ۱۴۱) و پان: -pāna در او و فب:

حفاظت و نگهبانی که در په: پان: pān یا بان:

bān: حافظ و نگهبان (ابوالقاسمی: ۳۳۰)

← ارتوان

* **اَرْدین** / ardin / * ۵

راستین (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← ارتا

* **اَرزیش** / erziš / ۵

نام کوهی در زامیادیش.

راست‌برافراشته (بشت‌ها، پورداود: ۲-۳۲۵).

* **اَرزین** / arzin / ۵

نام فرماندار پارس در هنگام یورش اسکندر

به ایران (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

* **اَرژنگ** / aržang / ۵

نام یکی از کتاب‌های مانی.

در په: اَرْتَنگ: artang. شاید از -arjanam

در فب، مشتق از اَرْجَن: -arjana، به معنی

آرشتات / arštāt / ♂

← اشتاد

آرشتاد / araštād / ♂

نگهبان راستی و دادگری، از گونه‌ی او: آرشتات: -arštāt: ایزد دادگری و راستی و همچنین نام بیست و ششمین روز ماه. این واژه اشتاد: aštād هم نوشته و خوانده شده است.

*** ارشداد** / aršdād / *

از واژه‌ی او آرشدات: -aršdāt: راست داده، راست‌آفریده، راست‌نهاد (بهرامی: ۱-۱۲۵).

آرشزاد / arašzād / ♂

زاده‌ی درستی و راستی.

از آرش: -arš: راست، درست (بهرامی: ۱-۱۲۴) و زات: -zata: زاده (بهرامی: ۲-۵۸۴) در او.

آرشک / arašk / ♂

نام بنیان‌گذار خاندان اشکانی (فرهنگ سخن: ۲۳).

فراگویی ارمنی آن ارشاک: aršāk است (همان).

← اشکان

آرشن / aršan / ♂

دلیر، دلاور.

نام برادر کاووس.

← ارشان

*** آرشنوش** / aršanūš / ♀

درستکار جاوید، درستکار همیشگی.

به‌هم‌پیوسته از ارش ← ارشزاد و آنوش ← آنوش.

آرشیت / aršit / ♂

از نام‌های روزگار هخامنشی (گنجینه‌ی

تزیین و آرایش و زینت و ماده‌ی گران‌بها و هم‌ریشه‌ی هند و ایرانی باستان آرهن: -ar-hana- از آر: -ara: سزاوار بودن، شایسته بودن، گران‌بها بودن، ارزیدن (زیرنویس برهان قاطع).

آرسام / aršām / ♂

به گفته‌ی پیرنیا، نام پسر داریوش بزرگ؛ نام پسر اردشیر دوم هخامنشی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آرسامن / aršāman / ♂

نام برادر خشایارشا (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آرشا / aršā / ♂

راست و درست.

شاید همان ارشی: -aršya- باشد که در بند ۱۰۸ فروردین‌یشت از او یاد شده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

آرشام / aršām / ♂

دلیر، مبارز.

نام نیای داریوش بزرگ.

← آرشام

آرشان / aršan / ♂

نام پسر اردشیر دوم و نام پسر ارته بازو که یونانیان نام او را arsanes نوشته‌اند.

شاید از آرشن: -aršan: نر، برادر کیکاووس در او (بهرامی: ۱-۱۲۲).

*** آرشاوند** / aršāvand / ♂

وابسته به راستی.

شاید از واژه‌ی او آرشونت: -aršvant-: راست‌مند و نام کسی نامور (بهرامی: ۱-۱۲۵).

- نام‌های ایرانی) که یونانیان آن را aršites نوشتند. **اَرَوَند** /arvand/ ♂
 تند، چالاک.
 در او: اورَوَنت: -aurvant: تندوتیز و تیرمانند
 (زیرنویس برهان قاطع).
اَرِیش /ērīš/ ♂
 عاقل و زیرک (برهان قاطع).
 این واژه با فراگویی آریس: aris نیز در برهان
 قاطع به همین معنی آمده است.
اَزَناک /aznāk/ ♂
 نام یکی از پزشکان و دانشمندان در روزگار
 هخامنشی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
اَسپاک /aspāk/ ♂
 از نام‌های روزگار هخامنشی که یونانیان aspakes
 نوشته‌اند (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
اَسپِن /aspən/ ♀
 واژه‌ی او به معنی آسایش، خوشبختی (بهرامی):
 (۱۵۵-۱).
اَسپِنْدَار /espondār/ ♂
 گونه‌ای از نام اسفندیار.
 در او: سپنتو - دات: -spəntō-dāta: آفریده‌ی
 (خرد) مقدس (حسن‌دوست: ۸۹).
اَسپِنْدیَار /espanyār/ ♂
 ← اسپندار
اَسپَهَبُد /esphbod/ ♂
 نامی ویژه‌ی شاهان تبرستان پس از اسلام؛
 سپه‌سالار، سردار و خداوند لشکر.
اُستَان /ostān/ ♂
 به گفته‌ی پیرنیا، یونانی‌شده‌ی آن اُستانش،
 نام برادر اردشیر دوم هخامنشی و پسر دوم
 نام‌های ایرانی) که یونانیان آن را aršites نوشتند.
اَرَشُی /aršya/ ♂
 نام ناموری در بند ۱۰۸ فروردین‌یشت (بهرامی):
 (۱۲۴-۱).
 ← ارشزاد
اَرغَوَان /aryavān/ ♀
 درختی از تیره‌ی پروانه‌واران، درختی زینتی
 با گل‌های رنگارنگ.
 در په: argavān، شاید از آرک: -ark:
 روشن بودن، درخشیدن یا از واژه‌ی سک:
 راگَوَن: رنگی، رنگارنگی، آمیخته از راگ:
 -rāga: قرمز، سرخ و پسوند وَن: -van-
 (حسن‌دوست: ۸۰).
اَرمین /armin/ ♂
 ← آرمین
*** اَرِن** /aren/ ♂
 فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: اَرِن:
 -arəna: فرّ و شکوه، کار بایسته (وظیفه)،
 سرپرست (بهرامی: ۱-۱۲۰).
*** اَرِنَا** /arenā/ ♂
 نامی که می‌توان برای مادینه به کار برد.
 ← ارن
اَرِنُت /arnot/ ♂
 نام یکی از سرداران اردشیر دوم هخامنشی
 (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
اَرِنَوَاز /arnavāz/ ♀
 نام یکی از خواهران یا دختران جمشید.
 در او: اَرِنَوَاج: -ərənavāča- (بهرامی: ۱-۳۳۲).

اَشْكَان / aškān ♂

نام بنیان‌گذار دودمان اشکانیان اشک است. اشکان افزوده‌ای (ان) در پایان دارد که به گمان بسیار به همانندی (قیاس) با ساسان به آن افزوده شده است. شایسته‌ی یادآوری است که ساسان واژه‌ای ساده است و ساس + ان نیست. اما در اشکان ان به همانندی (قیاس) افزوده شده و همه امروز اشکان را ساده می‌دانیم و به‌هنگام جمع یا وابستگی (نسبت) اشکانیان را چون ساسانیان به کار می‌بریم. اما اشک و ارشک در نوشته‌های فارسی و... برای نام سردودمان پادشاهی اشکانی پارت‌ها نوشته می‌شود و وابستگی یا جمع آن باید ارشکان یا اشکان می‌شد که از برای این همانندی (قیاس) با ساسان و ساده گمان کردنش، دیگر چنین کاربردی را نمی‌بینیم. به گمان بسیار، اَرَشْک یا اشک از اَرَش: arš: راست و درست (بهرامی: ۱-۱۲۴) و پسوند آک: -aka- ساخته شده و از آن اَرَشْک و سپس اَشْک برجای مانده است. برابر با راست، راستی (یادداشت ویراستار).

اَشْو / ašu ♂

بهشتی (برهان قاطع).

از اَش: -aša- و اَشْوَن: -ašavan- برابر با راستی و مقدس در او (زیرنویس برهان قاطع).

اَشْوَداد / ašūdād ♂

داده‌ی پاک و راستی، زاده‌پاک.

در او اَشْوَدَات: -ašava-dāta- آفریده‌ی ورجاوند، داده‌ی پاک و راستی، پارساداده،

داریوش و نام نیای مادری داریوش سوم، پدر سی‌سی‌گامبیز (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

اَسْرُو / asru

اشک، اشک ریختن. این واژه در او دیده شده است (بهرامی: ۱-۱۵۹).

اَسْفندیار / esfandiyār ♂

پسر گشتاسپ و پدر بهمن در شاهنامه.

← اسپندار

اَسْوَوَن / asūvan ♂

غنی، پر.

واژه‌ای او برابر با ناخالی، ناتنگدست (بهرامی: ۱-۱۴۶).

*** اَشْفاراد / ašāfarād *** ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: اَشْفاراد: -ašāfrāda- پیشرفت دین‌داری و راستی، راستی‌افزا (بهرامی: ۱-۱۷۴).

اَشَاو / ašāva ♂

واژه‌ی او برابر با کسی که دین‌داران و پارسایان را سپاس می‌نهد. ارج نهادن به دین‌داری و راستی (بهرامی: ۱-۱۷۵).

اَشَاوَنگهو / ašāvanḡhu ♂

نامی او. نام کسی با‌آوازه که فروهرش در بند ۱۱۰ فروردین‌یشت ستوده می‌شود.

اَشْتاد / aštād ♂

ایزد روز ۲۶ هر ماه (برهان قاطع).

در او: ارشتات -arštāt، در په: اشتاد/ت: aštād/t، برابر با راستی و درستی ایزدی مادینه. او راهنمای مینویان و جهانیان است (زیرنویس برهان قاطع).

دارای نهاد راستین (بهرامی: ۱۶۹-۱).

← اشو

♂ /āšavan / **اَشَوَن**

واژه‌ای او برابر با پارسی، راستی، پاک‌ی، راست‌کردار، باوفا، درست (بهرامی: ۱۶۹-۱)

♀ /afra / **اَفْرَا**

درختی که برگ‌های پنجه‌ای و میوه‌ی بلند دارد (فرهنگ سخن: ۲۸).

♂ /afraz / **اَفْرَاز**

بلند، فراز.

بن مضارع افراشتن. از *آبی‌راز: *abi-rāza * در ایرانی باستان، آمیخته است از ابی: abi (پیشوند) و راز: rāza- مشتق از رَز: raz: راست کردن، مهیا کردن (حسن‌دوست: ۱۰۵).

♀ /afruz / **اَفْرُوز**

روشن کننده.

بن مضارع افروختن.

از ایرانی باستان: *آبی‌رَاج: *abi-rauča *، از رَاج: auk√ درخشیدن (حسن‌دوست: ۱۰۶).

♂ /afruze / **اَفْرُوزَه**

فروزه؛ آتشنه؛ آتش‌گیره؛ فتیله‌ی چراغ (فرهنگ معین). از بن مضارع و پسوند e که نام ابزار (اسم آلت) می‌سازد.

← افروز

♀ /afsane / **اَفْسَانَه**

سرگذشت، داستان؛ جادو، نیرنگ، فسون. در معنی سرگذشت و داستان گرفته شده است از *آبی‌سَاهَن: *abi-sāhana *، از سَه: √sah: گفتن، بیان کردن و برابر با جادو، نیرنگ،

فسون، برگرفته از *ابی - ساوَن: abi-sāva(ana) *، از سَو: √sav: توانا کردن، تقویت کردن، نیرو بخشیدن و با پیشوند ابی: abi: قدرت مافوق طبیعی به کار بردن (حسن‌دوست: ۱۱۰).

♂ /āfsāy / **اَفْسَاي**

نام دبیر شاپور یکم در سنگ‌نوشته‌ی بیشاپور. در سنگ‌نوشته‌ای پهلوی ps̄y نوشته شده و خوانش apasāi آپسای یا afasāy اَفْسَاي بر بنیاد گمان است.

ریشه‌شناسی آن آشکار نیست (نک. ۲۳: Nyberg.II و عریان، ۱۳۸۲: ۸۳-۷۹).

♂ /afsar / **اَفْسَر**

تاج.

در په: افسر: afsar از *آپی‌سار: apisāra * (حسن‌دوست: ۱۱۰) در ایرانی باستان.

♀ /afsun / **اَفْسُون**

ورد.

در په: افسون: afsūn.

← افسانه

♂ /afšid / **اَفْشِيد**

← افشین

♂ /afšin / **اَفْشِين**

پاژنام پادشاهان اسروشنه دخیل از سغدی در فارسی از افشین: āfšin.

گویا برگرفته شده است از واژه‌ی سغدی خسون: xšwny- پادشاه. واژه‌ی اخشید، گونه‌ی دیگری از آن اَفشید: پاژنام پادشاهان فرغانه برابر با پادشاه پادشاهان.

دینی، فقهی، تاریخی، جغرافیایی و... که دفتر ۱ و ۲ آن از میان رفته و از میان دفتر ۳ تا پایان کتاب به دست ما رسیده است (یادداشت ویراستار).

برگرفته از ایرانی باستان: * *abi mati*: * *abimati*: * *mati*: * *abi*: پیشوند و *مَتی*: اندیشه و یاد از *مَن*: *√man*. اندیشیدن (حسن‌دوست: ۱۲۲).

اَمِیْثَو / amiθva /

واژه‌ای او به معنی بی‌فریب، بی‌آزار (بهرامی: ۱۰۱-۱).

اَناماک / anāmak /

بی‌نام.

نام یکی از نه ماهی که در سنگ‌نوشته‌ی بیستون به دبیره‌ی (خط) فارسی باستان آمده است. سنگ‌نوشته‌ی بیستون یادگاری است که داریوش نخست هخامنشی نگارشش به زبان‌های فارسی باستان، ایلامی و اکدی را فرمان داد و گزارش به پادشاهی رسیدن او و سرکوب تیره‌های ایرانی را در آن آورده است (یادداشت ویراستار).

به‌هم‌پیوسته از *ا*: *a*: پیشوند نفی، نام: *nāma*: نام، و پسوند صفت‌ساز: *ک*: *ka*. روی هم، بی‌نام، ماه بی‌نام: ماه خدا (مولایی: ۱۳۳).

اَندِیْشَه / andišē /

فکر و خیال.

از ریشه‌ی او: *داس*: *√daēs*: نشان دادن (منصوری: ۱۹۵) و پیشوند هم/هن: *ham* / *han* که همراهی و معیت را نشان می‌دهد و

اخشید یا افشید برگرفته شده از *خش‌ات*: *xšaēta-* در او برابر با پادشاه، پادشاهی. افشین که از سغدی به فارسی دخیل شده شاید از * *خش‌ون*: *xšēwan* * مشتق شده است. هر دو واژه‌ی افشین و افشید از *خش‌ای*: *√xšāy*: توانا بودن در او ریشه دارند (حسن‌دوست: ۸-۲۳۷).

*** اگریم / agrim / ***

آفریده‌ی برتر؛ پیشین (مقدم).

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی سک: *اگریم*: *agrima-* اقدام، جلوتر، هستی یا آفریده‌ی متقدم، پیش‌افتاده (فرهنگ سنسکریت: ۱۵).

اگنی / agni /

آتش، ایزد آتش در نوشته‌های باستانی سک (فرهنگ سنسکریت: ۱۲).

اَمشاسپند / amšāspand /

بی‌مرگ پاک، پاک فناپذیر و جاودان.

در او: *اَمش‌سپنت*: *amša-spanta-* به‌هم‌پیوسته از سه بخش است: *ا*: *a*: پیشوندی برابر با نا یا نه در فارسی، *مِش*: *məša-* گونه‌ای دیگر از *مِرت*: *mərəta-* مرده از *مَر*: *√mar*: مردن، و *سپنت*: *spanta-* سودمند، سپند، پاک، مقدس (بهرامی: ۳-۱۴۷۴-۱۴۷۶ و همان: ۱۰۲-۱).

اُمید / omid /

آرزو، چشمداشت.

نام پدر آذریات که یکی از نویسندگان نامه‌ی دینکرد بوده است. دینکرد کتابی است به دبیره (خط) و زبان پهلوی در ۹ دفتر گوناگون

پسوندka(a):

* han-daēs-(a)ka-

♀ /anuše / **انوشه**

بی‌مرگ، جاوید، پایدار.

در په: انوشک: anōšak: جاوید (زیرنویس برهان قاطع)، در او: اَن‌اَشْ: -anaoša: نامیرا، جاودان، از اوش: √uš: سوختن، سوزانیدن، ناخوش بودن، بستری بودن (بهرامی: ۱-۷۰ و ۳۱۳).

اَن: an: پیشوند نفی است و e و اک: ak: پسوند است. امروز از این واژه انوش، انوشان و انوشک (فراگویی پهلوی انوشه) ساخته شده است. در برهان قاطع برای انوشا معنی شادی و خرمی و عدالت هم آمده است.

♂ /anušīrvān / **انوشیروان**

روان جاویدان.

به‌هم‌پیوسته از واژه‌ی او: اَن‌اَشْ: -anaoša
← انوشه و روان از اورَوَن: -urvan در او: روان (بهرامی: ۱-۲۹۷).

♂ /utānā / **اوتانا**

نام یکی از یاران داریوش یکم که در برانداختن گئومات مغ رنج فراوان برد. به گمان بسیار، از هوتنو: hutanu: اندام زیبا (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♀ /udā / **اودا**

بخشنده، یاری‌دهنده.

نام همسر خروتاسب و مادر ضحاک (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ /avarētā / **اَوَرَتا**

واژه‌ای او: یک چیز گران‌بها، ارزنده (بهرامی: ۱-۱۳۴).

♂ /urmazd / **اورمزد**

هرمزد، اهورامزدا، سرور دانا؛ نام خدای برتر دین زرتشت؛ نام یکمین روز ماه؛ در دانش اخترشناسی، برابر با مشتری. در او و فب: اهورَمَزداه: ahūramazdāh. در په: oharmzd: هرمزد (واژه‌نامه‌ی پهلوی - پازند، ۳۲).

♂ / * urand / **اورند**

یک بازسازی و فارسی‌سازی دیگر از اَورَوَنت: aurvant
← ارونند

♂ / * urud / **اورود**

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او اورودو: -urūdu: نام یک کس نامور و با‌آوازه (بهرامی: ۱-۲۹۴).

♂ / * urand / **اورند**

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی اَورَوَنت: -aurvant: نیرومند، تنومند، ستبر (بهرامی: ۱-۲۹۶).

← ارونند، ← اورند

♂ /ūsan / **اوسن**

در او نام کیکاووس، پسر کیقباد (بهرامی: ۱-۳۰۸).

♀ /ušā / **اوشا**

واژه‌ای او: بامداد، سپیده‌دم، پگاه، آغاز روز (بهرامی: ۱-۳۱۳).

* اوشبام / ušbām / ♀

سپیده‌دم.

به‌هم‌پیوسته از واژه‌ی اوستایی اوشا: ušā
← اوشا و بام: bāma: درخشان، تابان
(بهرامی: ۱۰۳۶-۲).

* اوشتان / uštān / ♀

یا * اوشتن: uštan: فارسی‌شده و
بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او اوشتان: -uštāna:
گرمی دل، زنده، زندگانی (بهرامی: ۳۱۸-۱).

* اوشنر / ušnar / ♂

در په: اشنر: ošnar: نام مردی دانا و اندیشمند
در ایران باستان (فروشی: ۴۲۵).

* اوشیدا / ušidā / ♀

واژه‌ای او برابر با: هوش‌بخش: نام کوهی به
معنی کوهی که هوشیاری می‌دهد، هوش
دادن (بهرامی: ۳۱۵-۱).

* اوکا / ukā / ♀

نام خواهر اردشیر سوم (گنجینه‌ی نام‌های
ایرانی).

* اویز / aviz / ♂

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ای او: اواز:
-avaeza: بی‌فریب، بی‌گناه، خویش‌دار و
اندک‌گو (بهرامی: ۱۲۸-۱).

* اهورا / ahurā / ♂

زندگی‌بخش، هستی‌بخش؛ سرور، سالار،
دارنده.

در او: اهور: -ahura: زندگی‌بخش،
مستی‌بخش، سرور، سالار، دارنده (بهرامی:
۳-۱ و ۱۹۲-۱۹).

* اهوران / ahurān / ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او اهورانی:
ahurānī: اهورایی (بهرامی: ۱۹۴-۱).

* اهورنس / ahūnas / ♂

واژه‌ای او به معنی دارا و توانگرکننده،
پیشرفت‌دهنده، آرزوبرآورده‌کننده،
انجام‌دهنده‌ی آرزو، کامیاب‌کننده (بهرامی:
۲۹۱-۱).

* ایتا / itā / ♀

گونه‌ای بازسازی‌شده از واژه‌ی او ایت: -ita:
سبک و روش، راه، پیشه که شاید برای نام
زن و دختر درخور است.

* ایتی / iti / ♀

واژه‌ای او به معنی راه، روش و پیشه، روش
زندگی (بهرامی: ۲۴۰-۱).

* آیر / ayar / ♀

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: آیر:
ayarə: یک روز، روشنایی که به‌گونه‌ی آیار:
ayārə: روشنایی (بهرامی: ۱۰۷) نیز در او
آمده است و می‌توان آن را به‌گونه‌ی * ایار:
ayār * نیز بازسازی کرد.

* ایران / irān / ♀

سرزمین آریایی‌ها یا ایرانیان.
در په: اران: ērān و در زمان هخامنشی آیری:
-airya: نام قوم ایرانی بود و این واژه را قوم
اُسْت قفقاز به گونه‌های iron, iroe, ir به
خود اطلاق کردند (زیرنویس برهان قاطع).

* ایراندخت / irāndoxt / ♀

دختر ایرانی.

← ایران

ایران‌شید / *irānšid* ♀

درخشنده‌ی ایران؛ ایران درخشنده.

به‌هم‌پیوسته از ایران ← ایران و شید، از خش‌آت:

xšaeta- در او: شید، درخشان، باشکوه

(بهرامی: ۱-۴۲۲).

ایران‌مهر / *irānmehr* ♀

مهر ایران.

به‌هم‌پیوسته از ایران ← ایران و مهر، از

میثر: *miθra-* مهر، میترا، نیروی دارنده

و نگهدارنده‌ی روشنایی، پیشرو خورشید،

پیمان، هماهنگی، دوستی، دادوستد، ماه

هفتم سال (بهرامی: ۲-۱۱۲۲-۱۱۲۳).

ایرج / *iraj* ♂

نام کوچک‌ترین پسر فریدون.

در او: آیریو: *airyava-* ایرج (بهرامی: ۱-۹)،

از آیری: *airya-* آزاده، ارجمند، شکوهمند،

ایرانی، آریایی (همان).

ایرمن / *irman* ♂

← آرمین

*** ایریا** / **iryā* ♀

گونه‌ای بازسازی‌شده و فارسی‌شده از آیری:

airya- در او برابر با: آزاده، ارجمند، آریایی، ایرانی

که شاید برای نام نهادن روی مادینه خوب باشد.

ایزد / *izad* ♂

ستودنی، درخور ستایش؛ خداوند، آفریدگار.

در او: یزت: *yazata-* درخور ستایش،

ستودنی (حسن‌دوست: ۱۵۰).

ایژک / *ižak* ♀

شراره‌ی آتش (برهان قاطع).

ایسون / *isvan* ♂

واژه‌ای او برابر زورمند، نیرومندی (بهرامی:

۱-۲۵۱).

ایلا / *ilā* ♀ ♂

برابر با واژه‌ی سک: *ilā*: زندگی‌بخش (ریگ ودا).

نام یکی از پهلوانان توران که در نسخه‌های

شاهنامه دیده شده و نیز نام یک رود در

قزاقستان (شهیدی مازندرانی: ۹۴). در گونه‌ی

نخست با این آوا امروز برای نام‌گذاری روی زنان

و دختران بهتر می‌نماید (یادداشت ویراستار).

ایندر / *indra* ♂

نامی سک: خدای توفان و به‌وجودآورنده‌ی

باران‌های سیلابی.

خدای جنگ و نبرد که پشتیبان آریاییان و

همراه جنگجوی ودایی است (آموزگار: ۱۱-۱۲).

باریدن، باران، در سک: وار: vār: آب، باران.

♂ /bārbad / باربَد

نام خنیاگر و رامشگر دربار خسرو پرویز ساسانی.

باربَد و فهلَبَد و بهربَد و فهلَوَد و پهلَبَد نیز نوشته‌اند. کریستین سن می‌گوید: باربَد در دبیره‌ی (خط) پهلوی ممکن است bahl(a)badh خوانده شود. چون در نسخه‌های فارسی بیشتر ب از پ آشکار نمی‌شود، این واژه را پهلَبَد خوانده‌اند، و با وجه اشتقاق غلط آن را به واژه‌ی pahlav (پارت، پهلوان) نزدیک کرده‌اند. باید دانست که «پهلَبَد» در خط پهلوی ممکن نیست «باربَد» خوانده شود، پس صحیح همین گونه‌ی اخیر است (زیرنویس برهان قاطع).

... باربَد عنوان بوده نه نام، بار به معنی رخصت دادن و بَد به معنی خداوند و دارنده است، چرا که خسرو پرویز به او اذن دخول در همه‌ی مجالس و در همه‌ی موارد داده بود (شهییدی مازندرانی: ۱۰۲).

♂ /bārmān / بارمان

به گمان بسیار، ناموری در فروردین‌یشت، بند ۱۳۱ (بهرامی: ۲-۱۰۲۸)؛ نام سرداری از لشکر افراسیاب (شهییدی مازندرانی: ۱۰۴).

♂ /bāzah / بازِه

نام یکی از سرداران پارسی اردشیر هخامنشی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ /bāšā / باشا *

گونه‌ای بازسازی و فارسی‌سازیِ واژه‌ی او:



♂ /bābak / بابَک

پدرک؛ نام پسر ساسان. در په: پاپک: pāpak؛ موبد ستایشگاه آناهیتا در استخر (شهییدی مازندرانی: ۹۷)؛ نام میهن‌پرست نامی ایران، بابک خرم‌دین، که از سال ۲۰۱ تا سال ۲۲۱ در روزگار مأمون عباسی برای رهایی ایرانیان از دست بیگانگان کوشید (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ /bārād / باراد

کسی که در روزگار شاهپور یکم ساسانی می‌زیسته و نام او در سنگ‌نوشته‌ی کعبه‌ی زرتشت نوشته شده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♀ /bārān / باران

چکه‌های آب که از ابر فرو می‌ریزد. در په: وارن: vārān، از واژه‌ی او: وار: vār-

باش: -bāša: بایسته، بایا (بهرامی: ۱۰۳۷-۲).

♂ /bāmdād/ **بامداد**

پگاه، پیش از برآمدن خورشید.

در په: بام‌دات: bāmdāt. بند نخست واژه از

بام: -bāma در او برابر با روشنی، درخشش

و فروغ است (حسن‌دوست: ۱۷۱).

♂ /bāmšād/ **بامشاد**

خنیانگر نامی روزگار ساسانیان.

♀ /bāmi/ **بامی**

درخشان، تابان، پازنام شهر بلخ (فرهنگ

سخن: ۳۸).

در په: بامیک: bāmīk. بامدادی، درخشان،

باشکوه، زیبا، روشن (فره‌وشی: ۸۷).

♂ /bāmyā/ **بامیا**

واژه‌ای او برابر با بام، بامداد (بهرامی: ۱۳۰۷-۲).

♀ /bāmyād/ * **بامیاد**

روشنی اندیشه، روشنی یاد و هوش و آگاهی.

♂ /bāmyān/ **بامیان**

← بامی

♀ /bāmidox/ * **بامیدخت**

دختر درخشان، دختر باشکوه.

← بامی

♀ /bāmīrox/ * **بامیرخ**

درخشان‌رخ، روشن‌رخ.

← بامی

♀ /bāmīfar/ **بامیفر**

درخشنده‌ی باشکوه.

به‌هم‌پیوسته از بامی (← بامی) و فرّ، در په:

فرّه: farrah: فرّه، شکوه (فره‌وشی: ۱۸۶).

♀ /bāmīk/ **بامیک**

فراگویی په بامی: بامیک: bāmīk.

← بامی

♀ /bāmīkā/ * **بامیکا**

با افزوده شدن ا: ā به پایان واژه، بازسازی شده

و فارسی‌شده‌ی واژه‌ای است که گویا برای

مادینه درخور است.

← بامیک

♀ /bānu/ **بانو**

روشنی.

از واژه‌ی او: بانو: bānu. درخشان، پرتوی از

روشنی، گرمایی از شراره‌ی آتش، از با: /ba:

درخشیدن (بهرامی: ۱۰۳۶-۲).

شماری که بانو را در کدبانو روشنی

یا چراغ خانه ترجمه می‌کنند از این

واژه و ریشه در او گمان می‌کنند. اما

ریشه‌یابی دیگر برای بانو (به معنی

خانم و زن) به گمان بسیار از گونه‌ی

ایرانی باستان: * دمان - پثنی: -dmā

na-paθī * که بانو زن خانه است،

آمیخته از: * دمان: dmāna * خانه،

بسنجید با دمان: dāmāna در او: خانه

و * پثنی: paθnī * گونه‌ی مادینه‌ی

پتی: pati- سرور، ارباب، بسنجید با

دمانوپثنی -dāmānō-paθni در او به

معنی کدبانو. در په: بامیشن: -bām

bīšn: ملکه (حسن‌دوست: ۱۷۳).

♀ /bānurām/ **بانورام**

خواهر گیو (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♀ * بانومند / banumānd *

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: بانومت: -banumant: درخشنده، پرفروغ، تابان (بهرامی: ۲-۱۰۳۶).

♂ باوند / bāvand *

از اسپهبدان مازندران و سردودمان باوندیان که در مازندران پادشاهی می‌کردند (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

از با: √bā، در او: درخشیدن (بهرامی: ۲-۱۰۳۳) و پسوندِ وند: vand.

♂ باهک / bāhak *

نام نیای آذرباد ماراسپند، از دانایان زمان ساسانی (فرهنگ سخن: ۳۹).

♂ بخشان / baxšān *

بخشنده. از بخش در په: baxš: بخش کردن (منصوری: ۸۶)، از بگ: √bag: سهم کردن (منصوری: ۸۶).

صفت فاعلی از بن مضارع + ان.

♂ بخرد / bexrad *

خردمند، هوشمند. قید یا صفت از پیشوند ب: be و خرد در او: خرتو: -xratu: خرد (آریان‌پور: ۲۳۵).

♂ براز / barāz *

برازندگی، زیبایی، نیکویی، آراستگی (برهان قاطع)؛ زیبا، خوش‌نما، پرتوافکن.

از برآز: barāza- در او (زیرنویس برهان قاطع).

♀ برازنده / barāzande *

صفت فاعلی از براز.

← براز

♂ برازنوش / barāzanuš *

برازنده‌ی جاویدان، شکوهمند جاویدان. به‌هم‌پیوسته از واژه‌ی برآز ← براز و واژه‌ی اوستایی آنوش.

← آنوشه

♂ برانوش / barānuš *

نامی به گمان بسیار رومی که گونه‌ی فارسی گرفته است. در شاهنامه از دو برانوش یاد شده است:

برانوش ۱: همان والرین، امپراتور روم شرقی، است که از شاپور یکم شکست می‌خورد و اسیر می‌شود.

برانوش ۲: شاهی که پس از ژولین، امپراتور روم، با شاپور دوم صلح می‌کند که همان یولیانس بوده است (شهیدی مازندرانی: ۱۱۵-۱۱۷).

♂ بردیا / bardiyā *

بلندپایه.

نام پسر کورش بزرگ، برادر کمبوجیه.

از برز: √barəz، در او: نمو کردن. بالیدن، برز، بالا [در فب: برد: √bard، به همین معنی] (بهرامی: ۲-۱۰۲۴).

♂ برزا / barzā *

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: برزا: -barəzā: بلندی، کوه، بلند، از برز: √barəz: نمو کردن، بالا آمدن (بهرامی: ۲-۱۰۲۶).

♂ برزام / barzām *

نام نیای مانی (فرهنگ سخن: ۴۰).

* **بَرزیشْت** / *barzišt / ♀
 فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: بَرزیشْت:
 -barzišta: بلندترین، بالاشده‌ترین (بهرامی):
 ۲-۱۰۲۶.

* **بُرزین** / borzin / ♂
 بلند.

← برزمهر

* **بُرزین‌مهر** / borzinmehr / ♂
 آذر مهر برزین، نام یکی از آتشکده‌های سه‌گانه‌ی
 روزگار ساسانیان.

← آذر برزین، ← بُرزمهر

* **بُرزین‌داد** / borzindād / ♂
 داده‌ی بلند، بلندداده.

* **بَرسام** / barsām / ♂
 یکی از سرداران ایرانی در زمان یزدگرد سوم
 (شهیدی مازندرانی: ۱۲۹).

* **بَرسین** / barsin / ♀
 به گفته‌ی پیرنیا، نام دختر آرتَه باز، زن
 ایرانی اسکندر (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

* **بُرنا** / bornā / ♂
 نوجوان نابالغ.

در په: اپورنای: apurnāy، در او: اپرنایو:
 -apərənāyu: نابرنّا. a از ادوات نفی و
 پرنایو آمیخته است از دو بخش: پِرِن:
 pərəna و آیو: āyu: زمان و مدت.
 بنابراین، اپرنایو برابر است با کسی که
 هنوز عده‌ی سالی که برای سن بلوغش
 لازم است پَر نشده باشد (زیرنویس
 برهان قاطع).

* **بُرزداد** / borzdād / ♂
 داده‌ی بزرگ، داده‌ی بلند (جایگاه).

* **بُرزاک** / borzak / ♂
 در په: بورزک: burzak: برزو، از یاران اردشیر
 بابکان (فروهوشی: ۱۰۷).

* **بُرزمهر** / borzmehr / ♂
 بلندمهر، بلندپیمان.

از دانشمندان روزگار (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
 به هم‌پیوسته از بُر: barəz: نمو کردن، بالیدن،
 به بالا آمدن، برز، بالا و مهر.

← مهر

* **بُرزو** / borzu / ♂
 بلندپایه، بالنده.

در په: بُرزوی: burzōy، از ایرانی باستان:
 برز - آوی: -brz- auya: بلندمرتبه، متعال
 (حسن دوست: ۱۸۸). در نوشته‌ها به برزویه
 هم برمی‌خوریم که همین برزوی است.

← بُرزک

* **بُرزوش** / barzuš / ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی بُر -
 زوش: -barō-zuša: بسیار دوست‌داشتنی
 (بهرامی: ۲-۱۰۳۱).

* **بُرزویه** / borzuye / ♂
 ← برزو

* **بَرزیش** / barziš / ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او:
 بَرزیش: -barziš: تخت یا گسترده‌ی
 برزمین‌کشیده، بالش، پشتی (بهرامی):
 ۲-۱۰۶۲.

بُرْنا دُخت / bornādoxt ♀

دختر جوان و نوجوان نابالغ.

← برنا

بُرْنا مِهْر / bornāmeh ♀

مهر تازه‌پاگرفته، مهر جوان.

بُرْومَند / barumand ♂

بارور و باردار، میوه‌دهنده؛ برخوردار؛ سودبرنده.

به‌هم‌پیوسته از بر (بار) + اومند (پسوند دارندگی)

(زیرنویس برهان قاطع).

بَرَهْمَن / barahman ♂

پیشوای آیین برهمایی.

در سک: بَرَهْمَن - brahmana. پیشوایان

روحانی و یکی از سه گروه مردم در آیین

برهمایی (زیرنویس برهان قاطع).

بَرِید / barid ♂

پیک.

به گمان بسیار، گونه‌ی عربی واژه‌ی لاتینی:

وَرِدوس: verēdus: اسب چپار. همچنین،

این واژه از گونه‌ی بازسازی‌شده‌ی بَرَوید:

-bara-vaida: * برنده‌ی آگاهی، حامل

اطلاع و خبر در فب نیز دانسته شده است

(حسن دوست: ۱۹۶).

بزرگ‌امید / bozorgomid ♂

نام دانشمندی در دوره‌ی کسری و نام دومین

فرمانروای اسماعیلیه‌ی ایران و جانشین

حسن صباح (برهان قاطع).

بُرْز گِمِهْر / bozorgmehr ♂

نام وزیر خردمند انوشیروان. در په: وزورگ‌میتز:

vazurgmitr (فروه‌وشی: ۵۹۳).

بَستام / bastām ♂

دایی خسرو پرویز؛ یکی از شهرهای

خراسان نزدیک شاهرود. فراگویی دیگر

این واژه گسته‌م است (شهیدی مازندرانی:

۱۴۱-۱۳۵).

بَستور / bastur ♂

زره‌برسته، آماده.

نام پسر زریب و برادرزاده‌ی گشتاسپ‌شاه.

در او: بست - ویری: -basta vairi (بهرامی:

۲-۱۰۳۳).

بَسَنده / basande ♀

کانی؛ بسیار؛ فزون.

بس: بسیار، افزون، بسنده، افزون + نده

(پسوند صفت فاعلی) که نه بر آیین ساخت

واژه به‌جای بن مضارع به صفت افزوده شده

است. بس در فب: وسی: -vasiy: پر، بسیار،

فراوان (حسن دوست: ۲۰۰).

* بَشاز / bešāz * ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی بَاشَز:

baešaza: درمان، چاره، درمان‌بخش، تندرستی،

پزشکی، بهبودگر و پزشک و درمان‌کننده در

او (بهرامی: ۲-۱۰۰۶) با کمی دگرگونی در

بازسازی بَشَز (= بَشاز).

بِلاش / belāš ♂

پسر فیروز، برادر قباد ساسانی؛ نام چند شاه

اشکانی.

این نام در په: ولاش، ولکش و ولخش نیز

خوانده شده است (شهیدی مازندرانی: ۱۴۳

و گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

بُنداد / bondād ♂

بنیاد و پایه.

به گمان بسیار، از گونه‌ی ایرانی باستان:

* بودن - داتی: budna-dāti* که بهر

نخست آن: * بودن: budna* در په:

بون: bun: بن، پایه و در او: بونا: bunā:

زمین و بهر دوم آن از دا: √dā: نهادن است

(حسن دوست: ۲۰۹).

بُندار / bondār ♂

خانه‌دار؛ صاحب تجمل و مکنّت (برهان قاطع).

در او: بون: ته، بن (بهرامی: ۱۵۴۵-۲).

بَنَفشه / banafše ♀

گیاهی از تیره‌ی کوکناریان که دارای برگ‌های

گونگون بوده و تا کنون سد گونه‌ی آن شناسایی

شده است.

در په: وَنَفَشَک: vanafšak: بنفشه،

دخیل از سک: وَن - پوسپ: vana-puš-

pa: گل وحشی، گل جنگلی (حسن دوست:

۲۱۱).

بودا / budā ♂

در سک: بوده - buddha: بیدار، آگاه، باهوش،

زرنگ، خردمند (زیرنویس برهان قاطع).

بویا / buyā ♂

خوشبو؛ صفت فاعلی از بو(ی): بوییدن.

از بَاد: baod. در او: بو بردن (حسن دوست:

۲۱۹).

به‌آذین / behāzin ♂

بهترین آیین، زیباترین آرایش.

به‌هم‌پیوسته از به: نیک و آذین ← آذین.

به‌آفرید / behāfarid ♀

بهترین آفریده؛ بهترین نیایش.

نام یکی از جنگجویان ایرانی که پس از

ابومسلم با عباسیان نبرد می‌کرد. به‌هم‌پیوسته

از به ← به‌آذین و آفرید: بن ماضی آفرین

← آفرین.

به‌آفرین / behāfarin ♀

نیک‌آفرین؛ بهترین آفریننده؛ بهترین ستاینده؛

بهترین دوست‌دارنده.

← به‌آفرید

به‌آیین / behāyin ♂

← به‌آذین

بَهَار / bahār ♀

نخستین سه‌ماهه‌ی سال.

از او: وَنْگَهَر: -varjhar: بهار (حسن دوست: ۲۲۱).

بَهَارَک / bahārak ♀

بهار کوچک، بهار کوچولو (عامیانه)؛ فراگویی

پهلوی بهاره.

← بهار

بَهَارَنَاز / bahārnāz ♀

بهار نازنده.

بَهَارَه / bahāre ♀

← بهارک

*** به‌آوند / behāvand** ♂

* بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ی او: وُهوآونت:

* بخشنده، خوشبختی‌دهنده، دهش‌کننده

(بهرامی: ۱۳۸۷-۳).

بِهَبُد / behbod ♂

نگهبان نیکی.

بِهَبُود / behbud ♂

از به: خوب و نیک و بود: بودن، شدن.

بِهَتَا / behtā ♀

نیک‌مانند.

از به: نیک و تا: مانند (برهان قاطع).

بِهَتَاب / behtāb ♀

نیک‌تالو، نیک‌تابنده.

از به: نیک و تاب از تپ: -tap، در او: داغ

بودن، گرم بودن (حسن‌دوست: ۳۲۲).

بِهَدَاد / behdād ♂

نیک‌آفریده‌شده؛ نیکوترین داد.

از به: نیک و داد: بن ماضی ده و اسم برابر

با عدل از دا: √dā: دادن، نهادن، آفریدن

(منصوری: ۱۱۲).

بِهَدَاوَر / behdāvar ♂

کسی که به‌درستی داوری کند؛ بهترین داور.

بِهَدُخْت / behdoxt ♀

دخترِ خوب؛ بهترین دختر.

بِهَدُوسْت / behdust ♂

دوستِ خوب؛ بهترین دوست.

بِهَدِیْس / behdis ♀

نیک‌دیدگاه (نیک‌منظر)، نیک‌دیدگاه‌ترین

(نیک‌منظرترین).

به‌هم‌پیوسته از به: نیک، خوب‌ترین و دیس

از: داس: -daesa، در او: چشم‌انداز (بهرامی:

۶۸۴-۲).

بِهَدِیْن / behdin ♂

آن که دارای آیینی نیکوست؛ زردشتی.

از به: نیک؛ و دَان: -daenā، در او: دین

(بهرامی: ۹۷۷-۲).

بِهَرَاد / behrād ♂

بهترین جوانمرد.

از به: نیک و راد: rād، در او: بخشنده، جوانمرد

(بهرامی: ۱۲۲۴-۳).

بِهَرَام / bahrām ♂

یورشگرِ پیروز.

واژه‌ی بهرام از واژه‌ی او: وِرْشَر + غَن: yan +

vərəθra ساخته شده است. بخش نخست:

حمله و هجوم و بخش دوم: پیروزی و در زنده

اوستا (تفسیر اوستا) بیشتر به پیروزگری

برگردانده شده است. در متون فارسی زردشتی

ورهرام و در بندهش، نوشته‌ای به زبان په، واهرام

نوشته شده است.

از ایزدان باستانی ایران و دین زرتشتی است

(بشت‌ها، پورداود: ۱۱۲-۱۳-۲).

بِهَرَامْشَاد / bahrāmšād ♂

نام یکی از دادوران نامی روزگار ساسانیان

(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

بِهَرُخ / behrokh ♀

زیباروی، خوب‌روی.

بِهَرَنْگ / behrang ♂

← نیک‌رنگ

از به: نیک و رنگ: rang، در په: رنگ.

بِهَرُوز / behruz ♂

نیک‌روزگار، به‌روزگار.

وهوراچنگه: vōhu-raočan̄h: یکی از نامورانی

که در بند ۹۷ فروردین‌یشت ستوده می‌شود

(بشت‌ها، پورداود: ۸۲-۲).

بِهَزَاد / behzād ♂

بهترین زاده، نیک‌زاده.

بِهَسَا / behsā ♀

مانند خوبی.

سا برابر است با مانند که گونه‌ی دیگر آن آسا است (برهان قاطع).

بِهَسُود / behsud ♀

بهترین سود و بهره.

از به: نیک و سود از سوت: sūt، در په: نفع و فایده، از سَوُ: vsav؛ فایده بردن در او (زیرنویس برهان قاطع).

بِهَشَاد / behšād ♂

بهترین شادی، شادی نیک.

از به: نیک و شاد از شات: šāt در په و شات: šāta- در او: شاد، شادی و شیاتی: šyātiy؛ در فب برابر با شادی (زیرنویس برهان قاطع).

بِهَشِيد / behšid ♀

بهترین روشنی.

از به: نیک و شید در او: خشات: xšaēta؛ درخشان (زیرنویس برهان قاطع).

بِهْفَر / behfar ♂

بهترین شکوه و فَرّ.

بِهَک / behak ♂

نیکوی کوچک.

نام موبد موبدان روزگار شاپور دوم که آذرباد ماراسپند جانشین او بود (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

بر بنیاد چهره‌ی واژه، امروز، به گمان بسیار، این واژه برای نام‌گذاری روی دختران و زنان درخور است.

بِهَگُو / behgu ♀

نیک‌گفتار، نیک‌گوینده، نیک‌ترین گفتار یا گوینده.

از به: نیک و گو: بن مضارع گفت به معنی گفتن.

بِهَمَن / bahman ♂

اندیشه‌ی نیک.

نام یازدهمین ماه سال و دومین روز هر ماه است. در دومین روز از ماه بهمن، ایرانیان جشنی می‌گرفتند به نام بهمنگان یا بهمنجه و در این جشن کبابی به نام بهمن سرخ و بهمن زرد می‌خوردند (یشته‌ها، پوردادو: ۹۰-۱).

نام پسر اسفندیار و نام ششمین پادشاه کیانی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

در او: وهو - مَنگه: -vōhu-managh؛ منش نیک (بهرامی: ۲-۱۰۹۵).

بِهَمَن‌دَاد / bahmandād ♂

زاده‌شده در ماه بهمن، دَهش بهمن.

← بهمن

بِهَمَن‌ش / behmaneš ♂

بهترین اندیشه و تفکر.

از به: نیک و منش: اسم مصدر از منیشن: minīšn در په (یادداشت ویراستار).

← بهمن

بِهَنَاز / behnāz ♀

بهترین ناز.

ناز با فراگوی *nāz** در ایرانی باستان نامی است برابر با شادی و افتخار (منصوری: ۲۵۴).

بِهَنام / behnām / ♂

بهترین نام، خوش‌نام، نیک‌نام.

نام در فب: نامَن: -nāman: نام (منصوری):
(۲۵۴).

بِهَنوش / behnuš / ♀

بهترین شیرین.

از به: نیک و نوش: گوارا و سازگار و شهدِ غسل
(برهان قاطع).

بِهِنیا / behniyā / ♂

نیکوترین نیاکان، نیک‌نژاد.

نیا در فب: نیاک: -nyāka: پدربزرگ
(زیرنویس برهان قاطع).

* بَهَوَش / behvaš / ♀

نیک‌مانند.

وش برابر است با شبه و مانند که مانند فش
پسوند مانندگی است (برهان قاطع).

* بَهیاد / behyād / ♂

نیک‌ترین یاد و نیروی نگهداری در اندیشه.

بِهین / behin / ♀

بهترین، نیکوترین.

بِهینه / behine / ♀

← بهین

بیارَش / biyāraš / ♀

توانگری یافتن (برهان قاطع).

بیتا / bitā / ♀

بی‌مانند، بی‌همتا.

تا برابر است با مانند و مثل (برهان قاطع).

بی، پیشوند نفی، برابر است با بدون
(حسن دوست: ۲۲۴).

بیتک / bitak / ♀

بی‌مانند، بی‌همتا.

نام نیای منوچهر به نوشته‌ی بندهش
(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

بیدار / bidār / ♂

کسی که در خواب نباشد.

از گونه‌ی ایرانی باستان: * ویگرات:
-vi-grāta- *، آمیخته از وی: *vi *؛ پیشوند
و *گرات: -grāta- *؛ گرا: √grā: بیدار بودن
(حسن دوست: ۲۲۷).

بیژن / bižan / ♂

فرزند گیو در شاهنامه و کسی که دوستدار
منیژه، دختر افراسیاب تورانی، شد و داستان
مهرورزی بیژن و منیژه نام‌آشنا است.

بینا / binā / ♀

بیننده (صفت فاعلی از بن مضارع بین).

از وین: -vaina، در فب: دیدن (منصوری: ۱۲۵).

بینش / bineš / ♂

ژرف‌نگر (اسم مصدر از بین).

← بینا

← پارمیس

پارمیس / pārmis ♀

به گفته‌ی پیرنیا، نام دختر بردیا، برادر کمبوجیه‌ی سوم (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

پارند / pārnd ♂

ایزدی که در او پاریندی: pārendī خوانده می‌شود و نگهبان توانگری و گنج‌های پنهان است و نیز نام ستاره‌ای است که همانندی با پروین دارد؛ برابر است با دارایی و خواسته‌ی بسیار و نیز گنج (بهرامی: ۲-۹۰۸).

* پاسرا / * pāsrā ♂

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ای او: پاتر: pāθra-؛ نگهداری، پناه (بهرامی: ۲-۹۰۵).

پاشنگ / pāšang ♂

خوشه‌ی کوچک انگور (برهان قاطع).

پاکداد / pākḍād ♂

داده‌ی پاک.

بخش نخست نام در په: پاک: pāk، از پَو: pav؛ پاک کردن، تصفیه کردن در ایرانی باستان؛ در او: پویتی‌ک: puitika؛ پاکیزه‌کننده مشتق است از * پویتی: puiti-؛ نظافت، پاکیزگی؛ در سک: پاوک: pāvaká-؛ پاک، منزه. در فمت: پاک: pāk و در پا: پاواگ: pawāg؛ پاک (حسن دوست: ۲۴۵). بخش دوم نام بن ماضی از مصدر دادن است.

پاکدخت / pākdoxt ♀

دختر پاک و زیبا.

به‌هم‌پیوسته از پاک ← پاکداد و دخت در



پاتک / pātak ♂

نام پدر مانی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

* پارا / * pārā ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی پار: pāra-، در سک: کناره، ساحل، مقابل، کنار رودخانه یا دریا، انتهای حد زمینی یا دریا یا رودخانه (فرهنگ سنسکریت)، در او: با همین فراگویی یکی از معانی پار کنار است (بهرامی: ۲-۹۰۷).

پارسا / pārsā ♂

پرهیزکار.

ریشه‌ی این واژه به‌درستی آشکار نیست (حسن دوست: ۲۴۰).

پارمیدا / pārmidā ♀

بر بنیاد برخی نوشته‌ها، گونه‌ای دیگر از پارمیس است (فرهنگ سخن: ۴۸).

او: دوغذَر: duγdar. دختر (آریان‌پور: ۲۶۷).

♀ پانته آ / pānteā / پانتی ← پانتی

♀ * pākdis / پاکدیس *

مانند پاکان.

♀ pānti / پانتی

نام همسر آریاسپ، سردار نامی کورش، که گزنفون، تاریخ‌نویس یونانی، آن را پانته‌آ: pantheā نوشته است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

بهر دوم واژه از دیچ: dic، در سک: نشان دادن و دیس: dis، در او: نشان دادن (زیرنویس برهان قاطع). یکی از معانی دیس در فن همتا و مانند و شبیه و نظیر (برهان قاطع).

♂ پایا / pāyā

پاینده، پایدار.

♀ پاکرُخ / pākrox

پاک‌روی، زیباروی؛ درخشان.

صفت فاعلی از پایا (پا): pāy: نگهبانی کردن، ماندن (حسن‌دوست: ۲۴۹).

♀ * pāknāz / پاکناز *

پاکیزه‌ی ناز.

♂ پدram / pedrām

آراسته؛ نیکو؛ خوش و خرم.

بهر دوم این نام به گمان بسیار از * ناز: naz-: شادی، افتخار در ایرانی باستان و در په برابر با شاد بودن و مفتخر بودن است. در په: نازِش: nāzišn: فخر، نازش، مهربانی (منصوری: ۲۵۵).

در فمت: پدram: padrām: آرامش، سکون، آسودگی، در ایرانی باستان: * پتی‌رامن: patirāman-: سرور یا صاحب آرامش و سکون. بهر نخست: * پتی: pati-: آقا، سرور و بهر دوم: * رامن: rāman-: سکون، از رم: ram: آرامیدن، آرامش (حسن‌دوست: ۲۵۴).

♂ پاکنام / pāknām

زیبانام، پاکیزه‌نام.

♀ پدیده / padide

آشکار، روشن، نمایان.

بهر دوم این واژه در فمت و پا: نام: nām: نام و شهرت و در فب و او: نامن: nāman: نام، اسم (منصوری: ۲۵۴).

در په: پدید: padīd: به‌دید، دردید، آشکار، از دی: day: دیدن (حسن‌دوست: ۲۵۵).

♀ * pānā / پانا *

پناه‌دهنده؛ حامی؛ نگهبان.

♀ پَراَرین / parārin

خوب و نیک (برهان قاطع).

در په: پاناک: pānāk: نگهبان (Nyberg.II: ۱۵۰) و در او: پان: pāna-

♀ پَراَنوش / parānuš

← برانوش

نگهداری، مواظبت، از پا: pā: پاییدن، مراقبت کردن. واژه‌ی پانا از پاناک: pānāk در په بازسازی و فارسی‌سازی شده است.

پَرَاهُو / parāhu ♀

واژه‌ای او به معنی جهان آینده، جهان دیگر، زندگی آینده (بهرامی: ۲-۸۹۰).

پَرَتُو / parto ♀

فروغ، روشنایی.

از ایرانی باستان: * پَر - تَپ: para-tapa*، آمیخته از پَر: para: پیشوند و * تَپ: tapa * مشتق از ریشه‌ی تپ: tap√: تابیدن، درخشیدن.

پَر خَرَد / porxerad ♂

زیرک، اندیشمند.

بهر نخست از پُر: purr، در په و پرن: pərəna- در او: پُر (حسن دوست: ۲۵۶) و بهر دوم از خَرَتو: xratu- هوشیاری، خرد، دانایی، خردمندی (بهرامی: ۱-۴۱۵).

* پَر دَاد / pardād ♂

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی پَر دَات: paraḍāta-، در او: پیشداد، دادپیشین، داد نخستین، پاژنام هوشنگ. این واژه را می‌توان به گونه‌ی فَر دَاد نیز بازسازی کرد.

پَر دِیْس / pardis ♀

فردوس؛ باغ، بستان (فرهنگ سخن: ۵۱).

از پری دَاس: pari-daēsa: پردیس در او، از دیس: dis√: ساختن (منصوری: ۱۲۵).

پَر سَا / porsā ♂

پرسا، پژوهش‌کننده.

صفت فاعلی از بن مضارع. پرس: پرسیدن، سؤال کردن، در په: پورس: pūrs، در فب: فَرث: fraθ√: پرسیدن (حسن دوست: ۲۶۱).

پَرَسْتُو / parastu ♀

پرنده‌ای از رده‌ی گنجشک‌ها.

در په: پَرَسْتُوک: parastūk: پرستو، چلچله (فرهوشی: ۴۳۶).

* پَرِسْکَا / pereskā *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: پَرِسْکَا: pərəskā: بها، ارزش (بهرامی: ۲-۹۲۳).

پَر شَاد / poršād ♀

بسیار شاد و شادمان.

از پُر ← پَر خَرَد و شاد در په: شات: šāt و در او: شَات: šāta- و در فب: شیاتی: -šiyātiy: شادی (زیرنویس برهان قاطع). به گفته‌ی پیرنیا، همسر داریوش دوم (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

* پَر شُویَا / paršuyā *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: پَر شُوی: paršvya-: چکه، ژاله، چکه‌ی شب‌نم که شاید برای نام نهادن روی زنان و دختران درخور باشد (بهرامی: ۲-۸۹۷).

پَر مَاه / pormāh ♀

ماه شب چهاردهم، زیبا چون ماه.

در او: پَر نو - ماونگه: pərənō-mānha: ماه پر (بهرامی: ۲-۹۹۲).

پَر مِیْس / parmis ♀

← پارمیس

پَر ن / paran ♀

صورت فلکی پروین و نام خانه‌ای از خانه‌های ماه (برهان قاطع).

پَر نَد / parand ♀

در په: پَرینِیگ: pirinig: پرنده، از ایرانی

- باستان: * اوپ - ایرینگ: *upa-īringa* *
 منقش، گل‌دار، آمیخته از اوپ: *upa*: پیشوند
 و * رینگ: *ringa* * : علامت و نشانه
 (حسن دوست: ۲۶۴).
- ♀ /pariyā / پَریا
 نامی تازه که از پری ساخته شده است.
 ← پری
- ♀ /paričehr / پَریچهر
 پریروی.
 ← پری
- ♀ * /paridād / پَریداد *
 داده‌ی پری.
 ← پری
- ♀ /paridoxt / پَریدُخت
 دختر پری؛ دختری چون پری.
 ← پری
- ♀ /parirox / پَریرُخ
 کسی که چهره‌اش مانند پری باشد.
 ← پری چهره
- ♀ /parizād / پَریزاد
 پریزاده.
 ← پری
- ♀ /parisā / پَریسا
 مانند پری.
 ← پری
- ♀ /parisān / پَریسان
 مانند پری.
 ← پری
- ♀ /parin / پَرین
 به گمان بسیار، برابر است با برتری و
 بلندی در په: آپر: *apar*: بلند، بالا، روی
 (Nyberg. II: ۲۲) و پسوندین: *-in* که
 صفت‌ساز است (یادداشت ویراستار).
- پرنیسان: پارچه‌ی نازک ابریشمی (برهان قاطع).
 ♀ /parvandis / پَرنَدیس
 مانند پرند.
 ← پرند
- ♀ /parniyān / پَرنیان
 پرنیان: پارچه‌ی نازک ابریشمی (برهان قاطع).
- ♀ /parvāne / پَروانه
 حشره‌ای است معروف (حسن دوست: ۲۶۶).
 در په: پروانگ: *parwānag*. ریشه‌ی این
 واژه به‌درستی آشکار نیست (همان).
- ♂ /paruš / پَروش
 جوششی که از اعضای آدمی برمی‌آید (برهان
 قاطع).
- ♂ /parviz / پَرویز
 شکست‌ناپذیر؛ پیروز.
 نام خسرو دوم ساسانی. در په: آپرویچ:
aparvēč: پیروزگر، فاتح (زیرنویس برهان
 قاطع).
- ♀ /parvin / پَروین
 نام یکی از صور فلکی؛ ثریا. ریشه‌ی این واژه
 به‌درستی آشکار نیست (حسن دوست: ۲۶۸).
- ♀ /pari / پَری
 در په: پریک: *parīk*: ساحره، جادوگر زن
 (Nyberg. II: ۱۵۱)، در او: پیریکا: *pairikā*:
 ساحره، جادوگر زن، در فمت و پا: پَریگ:
parīg: پری، دیو مادینه (حسن دوست: ۲۶۹).

- نام بانوی دانشمندی است: دختر قبادشاه که در سال ۹۲۴ یزدگردی یک نسخه از اوستا را به زبان پهلوی برای دستوران و موبدان هندوستان رونویس کرده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- ♂ /pašin/ **پَشین** پسر بزرگ کیقباد (برهان قاطع).
 در او: پیسینَنگه یا پیسین: -pisinaṅh-/pisiṅh-
 کی پیشین، پیشین، برادر کیکاووس (بهرامی): ۲- (۹۱۱).
- ♀ /parināz/ **پَریناز** دختری که نازش چون پری است.
 پری‌آسا، مانند پری.
 ♀ /parivār/ **پَریوار** مانند پری، پری‌مانند.
 ♀ /parivaš/ **پَریوش** مانند پری، پری‌مانند.
 ♂ /pežmān/ **پژمان** اندوهگین.
 در په: پشیمان: pašīmān، در هندی‌باستان: پرتی‌من: pratiman. مخالفت کردن، اعتراض کردن (زیرنویس برهان قاطع).
 ♀ /pasāk/ **پَساک** تاج. دخیل از سغدی: پَساک: pasāk. تاج گل. گویا مرتبط است با پوسا: -pusā. تاج گل در او (حسن‌دوست: ۲۷۳). پوسا را نیز می‌توان در فارسی به همان‌گونه از اوستایی بازسازی کرد.
 ♀ /pasand/ **پَسند** بن مضارع پسندید به معنای خوش آمدن و برگزیدن.
 در په: پَسند: passand. پسندیدن، از سَند: ← پور
 ♂ /purak/ **پورک** پسر کوچک. بن مضارع پنداشتن (حسن‌دوست: ۲۸۸).
 ♂ /purā/ **پورا** پسر. گونه‌ای تازه از واژه‌ی پور: پسر. در او و فب: پوثر: -puθra و در په: پوهر: puhr (زیرنویس برهان قاطع).
 ♀ /purān/ **پوران** پسران.
 ♂ /purak/ **پورک** پسر کوچک. در ایرانی باستان (حسن‌دوست: ۲۷۵).

← پورا

♂ /puriyā / پوریا

شاید گونه‌ای دیگر از پور (= پسر).

← پورا

♂ /puryār / پوریار

پسر یاری‌دهنده.

← پورا

♂ /pulād / پولاد

آهن خشکه که از آن شمشیر و خنجر سازند.

ریشه‌ی این واژه به‌درستی آشکار نیست.

در فمت: پولاد: pōlāwad: پولاد، در

سک: پویر: pavira: سلاح جنگی دارای

برآمدگی‌های فلزی (حسن‌دوست: ۲۹۵).

♀ /pune / پونه

گیاهی معطر از خانواده‌ی نعناع (فرهنگ

سخن: ۵۵).

♂ /puyā / پویا

رونده.

صفت فاعلی از پوی(ی)، در په: pōy: پوی

(حسن‌دوست: ۲۹۵).

♂ /puyān / پویان

صفت فاعلی از پوی.

← پویا

♂ /payām / پیام

آگاهی، پیغام.

در په: pētām: پیتام (زیرنویس برهان قاطع)،

از پیتی‌گم: paitigam: بازگشتن در او

(حسن‌دوست: ۳۰۶). پیغام هم با پیام از یک

ریشه است.

♂ /piruz / پیروز

در په: پروچ: pērōč: پیروز (زیرنویس برهان

قاطع)، از اوگ: vaug در او: نیرومند بودن

(حسن‌دوست: ۳۰۳).

♂ /piruzān / پیروزان

وابسته به پیروز؛ پسر پیروز.

← پیروز

♀ /piruze / پیروزه

فیروزه: سنگی گران‌بها به رنگ‌های آبی

آسمانی و زنگاری (فرهنگ معین).

← پیروز

♂ /peymān / پیمان

قرارداد و عهد و خویش و پیوند (برهان قاطع).

در په: پَتمان: patmān: پیمان (زیرنویس

برهان قاطع). از ما: mā√: اندازه گرفتن در

او (همان).

♀ /peyvand / پیوند

یکی کردن.

بن مضارع پیوست، از ایرانی باستان: * پتی -

بُند: pati-banda: * آمیخته از پتی: pati

(پیشوند) و بُند: banda: * مشتق از * بُند:

√band: * بستن (حسن‌دوست: ۳۱۲).

کوشا.

صفت فاعلی از تُخَش: کوشیدن، تلاش کردن،
در په: توخش: tuxš; کوشیدن، در او: ثوخش:
-θwaxš: کوشیدن (حسن دوست: ۳۳۰).

تَرانه / tarāne ♀

جوان، تازه.

از واژه‌ی او: تاورون: tauruna: جوان، تازه
(حسن دوست: ۳۳۱).

تَشَن / tašan ♂

واژه‌ای او که برابر است با آفریننده، سازنده،
کسی که اندازه می‌کند (بهرامی: ۲-۶۲۷).

تَنَسَر / tansar ♂

نام موبد موبدان روزگار اردشیر بابکان. این نام
را تَسَر: tōsar نیز خوانده‌اند (فروه‌وشی: ۵۴۵).

تَوانا / tavānā ♀

نیرومند. صفت فاعلی از توان که نام ابزار
(اسم آلت) و بن مضارع گمان شده است،
برابر با نیرو که در معنی فعلی، نیرو و زور
داشتن است. در په: توان: tuwān: توان،
نیرو، در او: تَوَه: tavah: نیرو و توان، از تو:
√tav: نیرومند بودن (حسن دوست: ۳۵۳).

تور / tur ♂

پسر فریدون و برادر سلم و ایرج.

در او: تور: tūra- دلیر و پهلوان. در سک نیز به
همین گونه است (شهیدی مازندرانی: ۲۳۸).

توران / turān ♀

نام سرزمین تور و وابسته به تور یا فرزند تور
یا جمع تور.

← تور



تابان / tābān ♀

درخشان، روشن.

صفت فاعلی از بن مضارع تافت: تاب: روشن
شدن از تپ: tap√، در او: داغ بودن و گرم
کردن (حسن دوست: ۳۲۲).

تابان چهر / tābānčehr ♀

دارای چهره‌ای درخشان و روشن.

← تابان

تابان مهر / tābānmehr ♀

پیمان درخشان.

← تابان

تابش / tābeš ♂

درخشش، روشنی.

تارا / tārā ♀

ستاره (برهان قاطع).

تُخشا / toxšā ♂

توران دُخت / turādoxt ♀

دختر تور.

← تور

تورج / turaj ♂

نام پسر فریدون و برادر ایرج (فرهنگ سخن: ۶۳).

← تور

تورک / turak ♂

توانمند کوچک، توانای کوچک.

نام پسر شید، پادشاه زابلستان، و از نژاد جمشید (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← تور

تورگ / turag ♂

← تور

توس / tus ♂

پسر نوذر و سر لشکر سپاه کیخسرو.

در او: توس: -tusa و در په: توس: tōs (شهیدی مازندرانی: ۴۸۰).

توشن / tušna ♀

واژه‌ای او برابر با خشنود، آسانی، آرام (بهرامی: ۶۳۷-۲) که مادینه‌ی آن توشنا است.

* توشنامد / tušnāmād ♀

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی توشنامیتی: tušnāmaitī در او؛ نام یک زن نامور در فروردین‌یشت (بهرامی: ۶۳۷-۲). بهر نخست: توشنا ← توشن و بهر دوم: میتی، در او: -maiti: اندیشه، منش. توشنامد: آسان یا آرام یا خشنود اندیشه و منش. واژه به‌گونه‌ی * توشنامید هم می‌تواند بازسازی شود.

تَهماسب / tahmāsb ♂

در او: توماسپ: -tumāspa: دارنده‌ی اسب‌های

فربه (شهیدی مازندرانی: ۳۷۷).

تَهمتن / tahamtan ♂

دلیر تن.

از تَخَم: -taxma: دلیر در او که از پاژنام‌های

رستم است (شهیدی مازندرانی: ۲۳۹).

تَهمورس / tahmures ♂

در او: تَخْمُ اوروپ: -taxmō-urupa، بهر نخست: تَخْم ← تهمتن و بهر دوم: اوروپ:

-urupa که آشکار نیست برابر با چیست (شهیدی مازندرانی: ۳۸۳). این نام به‌گونه‌ی

تهمورث هم نوشته می‌شود.

تیران / tirān ♂

نام چند تن از شاهان اشکانی (فرهنگ سخن: ۹۴).

* تیربُد / tirbūd *

نگهبان ماه تیر.

برخی (ابوالقاسمی: ۳۴۷) باور دارند «بُد»

یا «بَد» یا «بِد» در «تیربُد» و نام‌هایی از

این دست از -bid یا -bad- ایرانی میانه‌ی

غربی تنها در «سپهد» پسوندی زنده است.

خود bad یا bid در پا و فمت به‌گونه‌ی bid

و در فن به هر دو گونه «بِد» و «بُد» برجای

مانده، که برابر است با دارنده (صاحب) و

برای ساختن صفت از اسم به‌کار رفته است

(همان: ۳۳۱). معنی نگهبان بدین وجه است

که «بَد» یا «بُد» را از vpā * به معنی

پاییدن و پسوند -ta- در ایرانی باستان بدانیم

که «پاد» در فارسی از آن است و «بَد» و

«بُد» از آن برجای مانده است. به هر روی، نام‌هایی که بهر دوشان «بُد» یا «بُد» دارد برابر است با «صاحب» یا «نگهبان» و با هر آنچه بدان‌ها افزوده گردد معنی‌اش درست می‌شود، چنان‌که هر سه فراگویی «بُد» یا «بُد» و حتی «بُد» درست است (یادداشت ویراستار).

♂ /tirdād / تیرداد

زاده‌ی تیرماه، دهش تیر.

♂ / *tižaršt / تیزآرشت *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: تیژی‌آرشتی: -tižiaršti. نیزه‌ی تیز، جنگنده (بهرامی: ۲-۶۳۱).

♂ /tižin / تیزین

واژه‌ای او به معنی تیز و برا (بهرامی: ۲-۶۳۲).

جانان / jānān ♀

معشوق.

جان ← جان و ان: پسوند نسبت و وابستگی.

* جان آفرید / jānāfarid * ♀

آفریده‌ی جان.

به‌هم‌پیوسته از جان، در په: گیان: gyān: جان، از گَی: gaya-، در او: زندگی کردن

(زیرنویس برهان قاطع) و آفرید ← آفرین.

* جان آفرین / jānāfarin * ♀

آفریده‌ی جان.

← جان آفرید

جان‌فروز / jānforuz ♂

روشن‌کننده‌ی جان.

پیوسته از دو بخش جان ← جان آفرید و فروز ← افروز.

نام یکی از سرداران بهرام پور گشسب (بهرام چوبینه) (شهیدی مازندرانی: ۲۴۶).

جانوسپار / januspār ♂

یکی از نام‌های ویژه (اصطلاحات) درباری بود. در په: jānoapaspār: جانُ اُپسپار:

جان‌سپار، جان‌دهنده، جانباز و فداکار، که به نگهبان شاهی گفته می‌شد. در شاهنامه

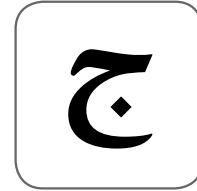
یکی از کسانی که دارای دارایان را می‌کشد نامش یا پاژنامش جانوسپار است که در

مجمَل‌التواریخ و القصص جاندار آمده است (شهیدی مازندرانی: ۲۴۷).

جاودان / jāvdān ♂

همیشه و پاینده (برهان قاطع).

به گفته‌ی کسروی، همیشگی، بی‌مرگ، پاینده



جابان / jābān ♂

به گمان بسیار، جای‌بان.

از سرداران ایرانی در سده‌ی دوم یزدگردی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

به گمان بسیار، به‌هم‌پیوسته از جا: مکان و مقام، از گیاک: giyāk، در په: جای، شاید از

ریشه‌ی فرضی * ی: vya * در ایرانی باستان، به معنی رفتن (زیرنویس برهان قاطع) و بان:

پسوند، برابر با پاینده (محافظ)، در په: پان: pān و در او و سک: پان: pāna: نگهبان و

محافظ (زیرنویس برهان قاطع).

جاماسب / jāmasb ♂

داماد زرتشت و وزیر گشتاسپ که در اوستا بارها از او یاد شده است.

در اوستا: جاماسپ: jāmaspa- (شهیدی مازندرانی: ۲۴۴).

(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

در په: جاویتان: *jāvītān* یا یاوَتان: *yāvētūn*:

جاویدان، در او یَوَاتَتْ: *yavaetāt*: ابدیت

(زیرنویس برهان قاطع).

جاوید / *jāvid* ♂

← جاودان

جاویدان / *jāvidān* ♂

← جاودان

جَم / *jam* ♂

← جمشید

جمشید / *jamšid* ♂

همزاد درخشان، همزاد روشنی.

از دو بهر جَم + شید ساخته شده است. جم

در او: ییم- *yima* و در په: یم: *yam*: توأمان

و همزاد. شید در او: خِشَات- *xšaeta* و در

په: شِت: *šēt*: درخشان، نور، روشن و فروغ.

نام فرزند تهمورس، شاه پیشدادی، در شاهنامه

(شهیدی مازندرانی: ۲۵۲).

جَهان / *jahān* ♂

گیتی، هستی.

از واژه‌ی اوستایی گاتا: *gaeθā*: عالم، در په:

گِهان: *gehān*: عالم و در فن: جهان نوشته

شده است (زیرنویس برهان قاطع).

ناز (برهان قاطع و زیرنویس آن).

چَمَانِه / čamāne ♀

پياله‌ی می (شراب).

چِهْر آذَر / čehrāzar ♂

چهره‌ی چون آتش روشن.

← آذر

چِهْر آرَا / čehrārā ♀

چهره‌آراینده.

به‌هم‌پیوسته از چهر و آرا.

چهر در په: چیهَر: čīhr: تخم یا نژاد و

دیدگاه (منظر)، در او: چیتر: čitra-: تخمه

و نژاد، در فب: چیثرا: čīθra-: چیثَر: نوع، اصل و

در فن: چهر: روی (زیرنویس برهان قاطع) و

آرا: بن مضارع آراستن، در په: آرای: ārāy:

آراستن، از راد: rād، در او: آماده کردن

(حسن دوست: ۱۳).

* چِهْر آرَام / čehrārām * ♀

دارای رویی آرام.

چهر ← چهر‌آرا،

آرام ← آرام

چِهْر بُر زین / čehrborzin ♂

دارنده‌ی نژاد برتر (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

چهر ← چهر‌آرا،

برزین ← برزین

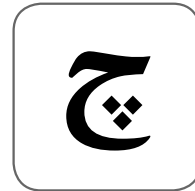
چِهْر زَاد / čehrzād ♀

نام‌های، دختر بهمن‌شاه کیانی (پسر اسفندیار)

(برهان قاطع).

چهر ← چهر‌آرا

آزاد ← آزاد



چَابُک / čābok ♂

تندوتیز، زرنگ.

در په: چاپوک: čāpūk: تندوتیز (زیرنویس

برهان قاطع).

چَامِه / čāme ♀

سروده؛ سخن (برهان قاطع).

چِشْمِه / češme ♀

جایگاه جوشش آب از زمین.

در په: چَشَمَک: čašmak: چشمه (زیرنویس

برهان قاطع).

چِکَامِه / čekāme ♀

قصیده.

در په: چیکامک: cikāmak: قطعه‌ی کوچک

سرود (شعر) (زیرنویس برهان قاطع).

چَمَان / čamān ♀

صفت فاعلی از چَم (به ناز رفتن): راه‌رونده به

معنی اولیه نیک‌خواسته بوده است (زیرنویس

برهان قاطع).

♂ /xadiv / **خَدیو**

پادشاه؛ وزیر؛ خداوندگار؛ بزرگ؛ یگانه‌ی عصر

(برهان قاطع).

♂ /xeradmand / **خَرَدَمَند**

برابر است با عاقل و صاحب‌عقل، چه خرد به

معنی عقل و مند برابر با دارنده و خداوند است.

بهر نخست در په: خَرَت: xrat و در او: خرتو:

-xratu: عقل و خرد (زیرنویس برهان قاطع).

♀ /xorsand / **خُرَسَند**

شادمان و همیشه‌خوش؛ کسی که به قضا

رضا داده است (برهان قاطع).

در په: خُرَسَند: xorsand: قانع، راضی. بهر

نخست از xor برابر با پایین، در ارمنی: خُر:

گود، در او اَوَر: -avarə: به پایین، در سک:

اَوَر: پایین، پست (زیرنویس برهان قاطع) و

بهر دوم: سند: به نظر آوردن، در او: سند:

√sand: به نظر رسیدن (حسن‌دوست:

۲۷۵).

♂ /xorram / **خُرَم**

شادمان، شاد.

در په: خورَم: xurram: شاد. از گونه‌ی ایرانی

باستان: * هو - رَم: -hurama*: نیک به

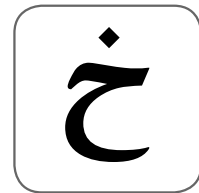
آرامش (زیرنویس برهان قاطع).

♂ /xosro / **خُسرو**

نیک‌نام، نیک‌سروده‌شده.

در او: هَاسِرَوَنگَه: -haosravanha: شهرت

خوب، آوازه‌ی نیک (شهیدی مازندرانی: ۲۹۵).



♀ /xāvar / **خَاوَر**

مغرب.

خاور در په خوربران یا خوروران به معنی مغرب

است (زیرنویس برهان قاطع).

♂ /xāvand / **خَاوَنَد**

مخفف خداوند.

بهر نخست در په: خَوَتای: xvatāy (زیرنویس

برهان قاطع) و وند: پسوند وابستگی (اتصاف)

و دارندگی و برابر با دارنده است.

♀ /xojaste / **خُجَسَته**

مبارک و خوش اقبال و بخت.

نام گل همیشه‌بهار.

خو گونه‌ای دیگر از هو در په: hu: خوب

و جسته؛ به گمان بسیار، در او: هوجَسَت:

-hujasta: بوده است از ریشه‌ی √gad:

گده، در او برابر با خواهش کردن و در

♂ /xašāyār / خَشایار

پسر داریوش اول (فرهنگ سخن: ۸۹).
گونه‌ی بازمانده از واژه‌ی فب: -xšayāršan.
خَشایَرشَن: قهرمان در میان شاهان، شاه‌یل
(مولایی: ۱۶۶).

♀ /xošnud / خُشنود

راضی و شاد.
از خَوشَنوت: xvašnūt، در په: خشنود، شاد،
راضی (فرهوشی: ۶۴۰)، از خَشَنَوُ: √xšnav.
خُشنود کردن، شنیدن در فب و او (مولایی:
۱۶۷).

♀ /xoršid / خورشید

آفتاب؛ روشنی، درخشندگی.
بهر نخست در او: xvar: خَوَر یا هَوَر: hvar.
خور یا هور (بهرامی: ۳-۱۶۱۹) و بهر دوم
در په: شِت: šēt، در او خَشَات: -xšaeta.
درخشیدن (همان: ۱-۴۲۲ و ۳۹۶) برابر با
خورِ درخشان است.

-dātar: آفریدگار (زیرنویس برهان قاطع).

♂ /dādbaxš / دادبَخش

بخشنده‌ی داد.

از داد ← دادآفرید و بخش: قسمت کردن،

در په: بخش: baxš. بخش کردن، در او:

بخش: √baxš: سهم دادن (حسن‌دوست:

۱۷۹-۱۸۰).

♂ / *dādbin / دادبین

بیننده‌ی داد.

از داد ← دادآفرید و بین: بن مضارع دیدن،

از ون: wēn، در په: دیدن و در فب: وین:

vaina- دیدن (منصوری: ۱۲۵).

♂ /dādbeh / دادبه

بهترین دادگر، بهترین داور.

♂ /dādfarin / دادفرین

به گفته‌ی پیرنیا، نام یکی از سرداران

زمان اسکندر است (گنجینه‌ی نام‌های

ایرانی).

♂ /dādgū / دادگو

کسی که از روی داد سخن بگوید.

بهر دوم بن مضارع گفتن است در په: گو:

gow: گفتن در فب: گاوب: √gaub: گفتن

(منصوری: ۱۷۳).

♂ /dādmās / دادمس

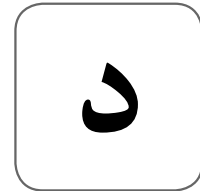
یکی از سرداران اردشیر سوم و دریاسالار

داریوش سوم برابر با بزرگ‌داد (گنجینه‌ی

نام‌های ایرانی).

♂ /dādmehr / دادمهر

پیمان از روی داد (عدل) داد + مهر ← مهر.



♂ /dātām / داتام

به گفته‌ی پیرنیا، نام یکی از فرمانداران پارسی

کاپادوکیه است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ /dātīs / داتیس

به گفته‌ی پیرنیا، نام سرداری از مردم ماد و

از سرداران داریوش است (گنجینه‌ی نام‌های

ایرانی).

♂ /dādāfarid / دادآفرید

نامی از نام‌های خداوند؛ عنوانی از موسیقی

(برهان قاطع)؛ آفریده‌ی داد (عدل).

بهر نخست از دات: dāt: قانون در په و فب: دات:

-dāta: قانون و دستور (زیرنویس برهان قاطع).

آفرید ← آفرید

♂ /dādār / دادار

آفریدگار، آفریننده.

در په: داتار: dātār: آفریننده و در او: داتر:

♂ / * dādnām / دادنام

عدل‌نام، کسی نامش عدل است.

♂ / dādyār / دادیار

یاری‌دهنده‌ی داد (عدل).

♂ / dārā / دارا

دارنده.

نام پادشاه کیانی پسر داراب.

صفت فاعلی از دار، در په: دار: dār: داشتن، در

فب: دَر: dar√: نگه‌داشتن (منصوری: ۱۱۹).

♂ / dārāb / داراب

نام پسر بهمن‌شاه کیانی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ / * dārāmaneš / دارامنش

دارای منش.

♂ / dārmān / دارمان

نام یکی از سرداران خسرو پرویز (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

شاید برابر است با دارنده‌ی من (اندیشه). دار:

بن مضارع داشتن ← دارا و مَن یا مان در او:

مَن: man√: اندیشیدن (بهرامی: ۱۰۹۱-۲).

گونه‌ی دیگر این نام دارمَن: dārman می‌تواند باشد.

♂ / * dāran / دارن

پشتیبان، پناه‌دهنده.

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او دارَن:

dārana: پشتیبانی کردن، نگهداری کردن

(بهرامی: ۷۳۲-۲).

♂ / dāriyuš / داریوش

شاه نام‌آشنای هخامنشی که پس از کمبوجیه

شاه شد.

از دَارِيَوَاش: dārayavauš نامی در گونه‌ی

دستوری از دَارِيَوَاو: dārayavau- در فب:

دارنده‌ی خوبی و نیکی (مولایی: ۱۸۴).

♀ / daeanā / دانا

نامی او که برابر است با دین، کیش، دستور و

فرمان دینی، وجدان و ایزد نگهبان و نگهدار

دین زرتشتی؛ انجام‌دهنده‌ی دستور دینی

(بهرامی: ۶۷۷-۲).

♂ / dānā / دانا

آگاه.

صفت فاعلی از دان: دانستن، در په: داناک:

dānāk: دانا (زیرنویس برهان قاطع) و در فب:

دَن: dan√: آشنا شدن، شناختن (منصوری:

۱۱۵).

♂ / dānu / دانو

خاندانی تورانی که در بند ۳۸ فروردین‌یشت

و نیز بند ۷۳ آبان‌یشت از آن نام برده شده

است (بهرامی: ۷۳۰-۲).

♀ / dānuš / دانوش

نام کسی که در داستان وامق و عذرا، عذرا را

بفروخت (برهان قاطع).

♂ / dāvar / داور

قاضی؛ دادگر.

بهر نخست از دا: dā√، در فب به معنی نهادن

و دات: dāta-: قانون (منصوری: ۱۱۳-۱۱۲)،

در په: dātvar (زیرنویس برهان قاطع).

شاید بهر دوم از بَر: bar: بردن (زیرنویس

برهان قاطع).

- * داهیشْت / * dāhišt** ♂
 بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ی او: داهیشْت: dāhišta-
 خردمندترین. واژه را می‌توان به‌گونه‌ی داهِست و داهِست نیز بازسازی کرد.
- دایتی / dāiti** ♀
 واژه‌ای او به معنی روا و شایسته و درست که مادینه‌ی آن دایتیا: dāityā است (بهرامی: ۲-۷۲۰).
- دایون / dāyūn** ♂
 نام موبد موبدان در روزگار بهمن کیانی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- دِرَخْشا / deraxšā** ♂
 صفت فاعلی از درخش: درخشیدن. ← درخشان
- دِرَخْشان / deraxšān** ♂
 روشن، تابنده. صفت فاعلی از درخش.
- دِرَخْشنده / deraxšande** ♀
 روشن، تابنده صفت فاعلی از درخش.
- دَرِیا / daryā** ♀
 در په: drayāp: دریای: دریا، در او: zrayah: زریه: دریا (زیرنویس برهان قاطع).
- دِرِیز / deriz** ♀
 نام داماد داریوش بزرگ (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- دِلارا / delārā** ♀
 آراینده‌ی دل، شادکننده‌ی دل. در او: zərōda: دل (بهرامی: ۲-۵۹۴) و آرا: بن مضارع آراست: آراستن.
- دلارام / delārām** ♀
 آرامش‌دهنده‌ی دل؛ آرام. به‌هم‌پیوسته از دل ← دلارا و آرام، از واژه‌ی ایرانی باستان: * آرام: ārāma. از رَم: vram در او با پیشوند -ā: در آرامش بودن (حسن دوست: ۱۳).
- دلِسا / delāsā** ♀
 آسایش دل. بهر دوم بن مضارع آسود: آسودن، از سای: v̄sāy در او: دراز کشیدن (حسن دوست: ۲۷).
- دِل اَفروز / delafruz** ♀
 روشن‌کننده‌ی دل. دل ← دلارا، افروز ← افروز
- دِلرُبا / delrobā** ♀
 رباینده‌ی دل. بهر دوم: بن مضارع ربودن، از * روپای: -rupāya*، در ایرانی باستان: ربودن (منصوری، حسن‌زاده: ۱۵۰).
- دِلشاد / delšād** ♀
 آن که از درون شاد است؛ شادمان.
- دوشارم / dušārm** ♀
 واژه‌ای په به معنی محبت، عشق، دوستی (فروه‌وشی: ۱۶۷).
- بهر نخست از داوش: v̄dauš. در فب: دوست داشتن و بهره‌مند شدن (مولایی: ۱۸۲) و بهر دوم شاید از آرم: āram: آرام بودن در فب (مولایی: ۱۴۰).
- دَهما / dahmā** ♀
 گونه‌ی مادینه‌ی واژه‌ی او: دهَم: -dahma.

خوب، دین‌دار، پارسا (بهرامی: ۲-۷۱۰).

دِیبا / *dibā* ♀

در په: دِپاک: *dēpāk*، از دیپ: *dīp* در سک
به معنی درخشیدن (زیرنویس برهان قاطع).
پارچه‌ی ابریشمی را گویند.

* دیتی / *diti* * ♀

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: دیتی:
dīti: تماشا، دید؛ دستور (بهرامی: ۲-۷۴۱).

دیران / *dirān* ♂

نام استانداران ارمنستان از سوی شاهان اشکانی
(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

* دیمَن / *diman* * ♂

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی دَامَن:
daeman در او: تماشاگه، بینایی، خوش‌نما
(بهرامی: ۲-۶۷۹).

* دینا / *dinā* * ♀

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی دَانَا ← دَانَا.

دینگ / *dinag* ♀

دینگ یا دِنَاگ، مادر بزرگ اردشیر بابکان
(ویسهوفر: ۲۱۹).

دینِیگ / *dinig* ♀

ملکه‌ی یزدگرد نخست ساسانی (گنجینه‌ی
نام‌های ایرانی).

← راد

♂ /rādmān / **رادمان**

رادمنش.

یکی از یاران خسرو پرویز (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

← راد

♂ /rādman / **رادمن**

← رادمان

♂ /rādmānd / **رادمند**

دارنده‌ی جوانمردی و بخشش.

← رادمن

♂ /rādmanēš / **رادمنش**

جوانمرد اندیشمند، بخشنده‌ی اندیشمند.

← رادمان

♂ /rādmehr / **رادمهر**

پیمان جوانمردی.

نام سردار داریوش سوم.

← راد

♂ /rādnuš / **رادنوش**

از راد ← راد و نوش از نوشه: جاودان ← انوشه.

♀ /rāzin / *** رازین ***

رازی، آیینی.

واژه‌ای بازسازی‌شده و فارسی‌شده از راز:

rāza-: آیین دینی، دستور دینی در او

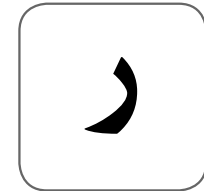
(بهرامی: ۳-۱۲۲۲) و پسوند صفت‌سازین.

♂ /rāstād / **راستاد**

وظیفه و راتب (مقرری) را گویند (برهان قاطع).

در په: راست: rāst: مستقیم، صحیح، عادل،

درست (زیرنویس برهان قاطع).



♂ /rātin / **راتین**

به گفته‌ی پیرنیا، نام یکی از سرداران اردشیر

دوم (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♀ /rātinā / *** راتینا ***

گونه‌ی بازسازی‌شده و مادینه‌ی راتین ← راتین.

♂ /rād / **راد**

جوانمرد یا بخشنده.

در او: راد: rād: بخشنده (بهرامی: ۳-۱۲۲۴).

♂ /rādbod / **رادبُد**

نگهبان یا صاحب بخشندگی.

← راد

♂ /rādbeh / **رادبِه**

بهترین جوانمرد، بهترین بخشنده.

← راد

♂ /rādfar / **رادفَر**

شکوه جوانمردی، شکوه بخشندگی.

راستار / rāstār ♂

آورنده‌ی راستی و درستی.

به‌هم‌پیوسته از راست ← راستاد و آر: گونه‌ی تازه‌ی بن مضارع آوردن: آور. از آ (پیشوند) و بَر: $\sqrt{\text{bar}}$. در او: بردن و با \bar{a} : آ + بر: bar + \bar{a} : حاضر کردن، آوردن (حسن‌دوست: ۵۹).

راسک / rāsek ♂

نام پادشاه مکران به نوشته‌ی تاریخ تبری (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

راسان / rāsān ♂

نام درخت پیل‌گوش.

در په: راسن: rāsān و در او: اورواسنا: $\sqrt{\text{urvāsna}}$: گیاهی خوشبو (زیرنویس برهان قاطع).

رافونه / rāfune ♀

بر وزن بابونه، پودنه را گویند (برهان قاطع).

رامادا / rāmādā ♀

واژه‌ای او که برابر است با بخشنده‌ی شادی یا خوشی، رامش‌بخش (بهرامی: ۳-۱۲۲۷).

رامان / rāmān ♂

آرامش‌دهنده یا آرمیده.

صفت فاعلی از رام: آرمیدن (برهان قاطع)، از رَم: $\sqrt{\text{ram}}$. در او: آرام گرفتن (بهرامی: ۳-۱۲۱۵).

رامبانو / rāmbānu ♀

بانوی شاد و آرام.

از رام ← رامان و بانو ← بانو.

رامبُرزین / rāmborzin ♂

آرام‌بالنده، آرام‌سرفراز.

نام پیشکار خسرو اول (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

از رام ← رامان و برزین ← برزین.

*** رامپور / rāmpur** ♂

پسر آرام، پسر ایزد رام.

از رام رامان؛ ایزد رام در او: پانزدهمین بخش از یشت‌ها (یکی از ۵ بخش اوستا) به او اختصاص داده شده است؛ نگهبان روز بیست و یکم هر ماه است و به معنی صلح و سازش و رامش و آرامش است (زیرنویس برهان قاطع)، و پور به معنی پسر است. در پا: پوهر: puhr و در او: پوثر: puθra- پور، پسر (حسن‌دوست: ۲۹۱).

رامتین / rāmtin ♂

نام سازنده‌ی چنگ و چنگ‌نوازی بنام.

رامدیس / rāmdis ♀

آرام‌گونه.

بهر دوم به معنی مانند و هم‌تا است (برهان قاطع)، از دیس: $\sqrt{\text{dis}}$: نشان دادن در او (زیرنویس برهان قاطع).

*** رامدین / rāmdin** ♂

دارنده‌ی آیین آرامش.

از رام ← رامان و دین ← دانا.

رامسین / rāmsin ♂

بهر نخست از رام ← رامان و بهر دوم به گمان بسیار برابر است با سینه، در په: سین: $\sqrt{\text{sin}}$: سینه (زیرنویس برهان قاطع). واژه با این فراگویی حتی اگر بیگانه باشد، در رویه، شاید برابر است با کسی که سینه و قلب و درونی آرام و شاد دارد (یادداشت ویراستار).

رامش / *rāmeš* / ♀

آرامش، آسودگی.

اسم مصدر از رام ← رامان.

← راما

رامشاد / *rāmšād* / ♂

آرام شاد.

از رام ← رامان و شاد، در په: شات: *šāt* و در او: شات: *šāta*: شاد (زیرنویس برهان قاطع).

*** رامشین** / ** rāmšin* / ♂

بازسازی شده و فارسی شده واژه‌ی رام - شین در او: شادی خانه، رامش خانه، خوشبختی خانه؛ صفت ایزدهای تیشتر و مهر در او (بهرامی: ۳-۱۲۲۶).

رامک / *rāmak* / ♀

آرامش کوچک.

← رامان

رامن / *rāman* / ♀

واژه‌ای او به معنی رامش: آسانی، شادی (بهرامی: ۳-۱۲۲۶).

*** رامند** / ** rāmand* / ♂

دارنده‌ی رامش.

از رام ← رامان و مند برابر است با صاحب در په: مند: *mand* و در او: منت: *mant*:

پسوند دارایی (زیرنویس برهان قاطع).

رامو / *rāmō* / ♂

واژه‌ی او به معنی شاد و خوب (بهرامی: ۳-۱۲۲۷).

رامی / *rāmi* / ♂

به گفته‌ی یوستی، نام یکی از فرزندان کیخسرو

و برادر رامین (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

رامیاد / *rāmyād* / ♂

آرامش یاد.

از رام ← رامان و یاد، در په: یات: *yāt*

(منصوری: ۶۹) و در او: یات: *yāta*: حافظه (منصوری: ۶۹).

رامیار / *rāmyār* / ♂

کسی که ایزد رام یار او است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی) یا او یار ایزد رام است.

این واژه برابر با شبان و گوسفند هم است (برهان قاطع). رام در او با صفت دارنده‌ی چراگاه و خوراک خوب شناخته می‌شود (دانشنامه‌ی ایران باستان: ۲-۱۰۰۶) و این نشان می‌دهد که این ایزد بر آسایش و آرامش چهارپایان برگزیده شده بود. شاید به همین روی است که در برهان قاطع رامیار برابر با چوپان دانسته شده است، زیرا چوپان با چراندن چهارپایان موجبات برخورداری آنان را از دهش رام فراهم می‌کند و به ایزد رام برای نگهداری و آرامش چهارپایان یاری می‌کند (یادداشت ویراستار).

رامین / *rāmin* / ♂

شادی.

نام دلباخته‌ی ویس در داستان ویس و رامین.

← رامان

رامینه / *rāmine* / ♀

← رامین

*** رامین بانو** / ** rāminbānu* / ♀

بانوی شادی.

- از رامین ← رامین و بانو ← بانو. ۳-۱۲۱۴).
 * رامین‌دُخت / * rāmindox̄t / ♀
 دختر شادی.
 دختر خنده‌رخ، افروزنده‌ی رخ و روی.
 بهر دوم از دوخت: duxt، در په: دختر (زیرنویس برهان قاطع).
 * رَاوَنَد / * rāvand / ♂
 گونه‌ای دیگر از ریوند ← ریوند.
 * رَختِش / raxš / ♂
 روشنی و درخشش؛ اسب رستم پهلوان (بهرامی: ۳-۱۲۲۱) که می‌توان مادینه‌ی آن را به گونه‌ی * رایتیا: rāitya * بازسازی کرد.
 * رَايِکَا / rayekā / ♀
 محبوب (برهان قاطع).
 * رَايِمَن / * rāyman / ♂
 واژه‌ای بازسازی‌شده از آمیختن رَا: rae- خواسته، مال، شکوه، درخشش در او (بهرامی: ۳-۱۱۹۴) و مَن: man- اندیشه کردن (بهرامی: ۲-۱۰۹۱). روی هم، برابر است با درخشش اندیشیدن یا درخشش.
 * رَايِمَنَد / rāymand / ♂
 ← رایومند
 * رَايُومَنَد / rāyumand / ♂
 دارای شکوه و فرّ.
 در په: rāyomand: باشکوه، مجلل، دارای جلال الهی، شکوهمند، درخشان (فره‌وشی: ۴۸۲).
 * رَايِیَن / rāyin / ♂
 نام بخشی از کرمان (لغتنامه‌ی دهخدا).
 * رَپِنَت / rapint / ♀
 واژه‌ای او: شادی‌بخش، خوشی‌بخشنده (بهرامی: ۳-۱۲۱۴).
 * رُخسار / roxsār / ♀
 چهره، صورت، گونه (فرهنگ سخن: ۱۰۶).
 * رُخسارَه / roxsāre / ♀
 ← رخسار
 * رَخْش / raxš / ♂
 روشنی و درخشش؛ اسب رستم پهلوان (فرهنگ سخن: ۱۰۶).
 * رَخْشَا / raxšā / ♂
 تابان، درخشان.
 ← رخش
 * رُخشَاد / roxšād / ♀
 شادروی.
 * رُخشَان / roxšān / ♂
 درخشنده، تابان، روشن (برهان قاطع).
 * رَخْشَنَدَه / raxšande / ♀
 روشنی‌دهنده، تابنده.
 ← رخش
 * رُخشِيد / roxšid / ♂
 روشن‌روی.
 * رَزْم‌آرَا / razmārā / ♂
 آرایش‌دهنده‌ی رزم، جنگاور.
 بهر نخست در او: رَسَم: rasma- رده و صف جنگ (زیرنویس برهان قاطع) و بهر دوم بن مضارع آراستن.
 * رَزِیْشْت / razišt / ♂
 فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: رَزِیْشْت:

- razīšta-**: راست‌ترین، درست‌ترین (بهرامی):
 ۱۲۰۸-۳. واژه را می‌توان به‌گونه‌ی رزیست: مخفف رستگار است (برهان قاطع).
razist نیز بازسازی کرد.
 از رس: رستن، رهیدن + تار: پسوند فاعلی (زیرنویس برهان قاطع).
رستار / *rastār* ♂
- razang** / * ♂
 بازسازی شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی رَزَنگ:
razañh-: در او: راز، بیشه، جنگل، پوشیده (بهرامی: ۱۲۰۷-۳).
رُزَنگ / * ♂
- rožan** / ♀
 فراگویی دیگر از روز که شاید در پا روژ: این نام دو بهر دارد. بهر نخست از رُاد: **ruž** خوانده می‌شده است (بویس) به‌همراه پسوند وابستگی به معنی وابسته به روشنی و روز. واژه‌ی روز از رَاوچه: **raočah-** در او: روشنایی (زیرنویس برهان قاطع). این واژه «روژان» هم نوشته می‌شود.
رُزَان / ♀
- rožānā** / * ♀
 نامی تازه‌ساخته‌شده از رُژان.
رُزَانَا / * ♀
- rožin** / ♀
 نامی کردی و نزدیک به معنی رژان.
رُژین / ♀
- rožinā** / ♀
 نامی تازه‌ساخته‌شده از رژین. این واژه «روژین» هم نوشته می‌شود (فرهنگ سخن: ۱۱۰).
رُژینَا / ♀
- rasā** / ♂
 رسیده؛ گویا.
رَسَا / ♂
- rastād** / ♂
 صفت فاعلی از رَس: رسیدن.
رَسْتَاد / ♂
- rastār** / ♂
 مخفف رستگار است (برهان قاطع).
 از رس: رستن، رهیدن + تار: پسوند فاعلی (زیرنویس برهان قاطع).
رَسْتَار / ♂
- rastān** / ♂
 آزادان، وابسته به آزاد.
رَسْتَان / ♂
- rastam** / ♂
 این نام دو بهر دارد. بهر نخست از رُاد: **raođa-** بالش و نمو در او و بهر دوم: تَم ← تهمتن. روی هم، کشیده‌بالا و بزرگ‌تن و قوی‌پیکر (شهیدی مازندرانی: ۳۴۷).
رُسْتَم / ♂
- raste** / ♀
 رها، آزاد.
رَسْتَه / ♀
- rastin** / ♂
 نام دبیری که در متن نامه‌ی تنسر آمده است (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
رَسْتین / ♂
- rašn** / ♂
 نام یکی از ایزدان و نگهبان روز هجدهم هر ماه (دانشنامه‌ی ایران باستان).
 در او: رشنی: **rašn-** نیروی نگهبان راستی و دادگری (بهرامی: ۱۲۱۹-۳).
رَشْن / ♂
- rašnā** / * ♀
 نامی ساخته‌شده از رَشْن که برای نام‌گذاری روی دختر و زن خوب است.
رَشْنَا / * ♀
- rašnavād** / ♂
 نام یکی از سپهبدان ایرانی در زمان همای
رَشْنَوَاد / ♂

- چهرآزاد (شهیدی مازندرانی: ۳۴۸). ← بهروز
- ♀ / * rašniyā / رَشَنیا / گونه‌ی فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی رَشَنی: -rašnya: راستگو، راستین، راستی (بهرامی: ۳-۱۲۲۰) که می‌تواند برای زن (یا مرد) درخور (مناسب) باشد.
- ♂ / ruzbehān / روزبِهان / وابسته به روزبه. ← روزبه
- ♀ / roksānā / رُکسانا / گونه‌ی دیگر از واژه‌ی رَاخشنا: -raoxšnā در او، از رَاخشن: -raoxšna: روشن و تابان (بهرامی: ۳-۱۱۹۹) که رُکسانا در نوشته‌های زبان یونانی است.
- ♂ / * ruzmehr / روزمِهَر / مهر روشن. ← روزا و مهر در او: میثر: -miθra: مهر، پیشرو خورشید، پیمان، ماه مهر (بهرامی: ۲-۱۱۲۳).
- ♀ / roksāne / رُکسانه / ← رُکسانا
- ♀ / ruzin / روزین / ساخته‌شده از روز ← روزا و پسوند ین = in. نام یکی از سرداران ایرانی در جنگ اسکندر (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- ♀ / rošān / روشن / مادر رستم. روشنایی و فروغ.
- ♀ / * rudābe / رودابه / چون رود بالنده و جاری. از رود: rud در او: رویدن، رُستن (بهرامی: ۳-۱۲۳۱).
- ♀ / rošānā / روشنا / در په: رُشن: rošn: روشن و در او: رَاخشن: -raoxšna: روشن (زیرنویس برهان قاطع).
- ♀ / * ruzā / روزا / نامی ساخته‌شده از روز، درخور (مناسب) برای زنان، که برابر است با روشن. روشن، نور.
- ♀ / rošan / روشنان / در په: رُچ: roč: روز و در او: رَاچه: -raočah: روشنایی.
- ♀ / rošanbānu / روشن بانو / بانوی درخشان. بهر دوم: بانو ← بانو.
- ♀ / * ruzān / روزان / وابسته به روز. ← روزا
- ♀ / rošančehre / روشن چِهَره / دارای چهره‌ی روشن؛ دارای نژاد درخشان. بهر دوم: چهره ← چهره.
- ♂ / ruzbeh / روزبِه / بهروز، نیک‌روز، نیک‌بخت.

* روشن‌دُخت / rošandoxt / ♀

دختر زیبا و درخشان.

روشنک / rošanak / ♀

نور کوچک، فروغ کوچک.

نام دختر داریوش سوم و همسر اسکندر.

← روشن

روشن‌مهر / rošanmehr / ♀

پیمان آشکار و روشن.

رومینا / ruminā / ♀

زدوده (برهان قاطع).

روهینا / ruhinā / ♀

آهن و پولاد گوهردار را گویند (برهان قاطع).

رویین / ruyin / ♂

سبک؛ ژرف‌بین؛ چالاک؛ زیباچهره؛ سرخ‌روی.

نام پسر پیران ویسه.

در په: رودهین: rōdhēn: ازروی‌ساخته

(زیرنویس برهان قاطع).

رها / rahā / ♀

رسته، آزاد.

صفت فاعلی از رَه: رهیدن، رستگار شدن،

نجات یافتن، در فمت: رَه: rah: گریختن، در

فب: رَد: /rad: ترک کردن (منصوری: ۳۵۴).

رُهام / rohām / ♂

نام یکی از پهلوانان ایران، پسر گودرز (شهیدی

مازندرانی: ۳۵۵).

رَهان / rahān / ♂

نام یکی از سرداران پارسی در جنگ‌های

کهن (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

رَهی / rahi / ♂

رونده.

از ره + ی (پسوند نسبت): بنده. در په:

رَسیک: rasīk (زیرنویس برهان قاطع).

ریوَنَد / rivand / ♂

دارا؛ درخشان، تابان.

نام باستانی شهر نیشابور که آتشکده‌ی آتش

برزین به دستور گشتاسب در آنجا ساخته

شده است.

در او: رَاوُنْت: -raevant: دارا، خواسته‌دار،

بخشنده‌ی دارایی، درخشان، تابان، شکوهمند،

کوه ریوند در نیشابور (بهرامی: ۳-۱۱۹۶ و

۱۱۹۷).

ریونیز / rivniz / ♂

یکی از پهلوانان ایران در نبرد با توران (شهیدی

مازندرانی: ۳۶۰).

بهر نخست: بن ماضی زای: زادن، از زات: zāt
در په و زَن: √zan در او: زادن موجودات
اهورایی (منصوری: ۵۲۴).

بهر دوم از فَرّه: farrah، در په: شکوه،
در خشن‌دگی، افتخار (فره‌وشی: ۱۸۶).

زادِمِهْر / zādmehr ♂

زاده‌ی پیمان.

بهر نخست ← زادفر و بهر دوم ← روزمهر.

زال / zāl ♂

پیر.

پدر رستم و پسر سام.

زال و زر هر دو به معنی پیر و دو گونه از یک
واژه هستند. زال از زَر: zar-، در او: پیر شدن
(شهیدی مازندرانی: ۳۶۳-۳۶۴).

زامیاد / zāmyād ♂

ایزد زمین؛ نام روز ۲۸ از هر ماه. در په:
زامدات: zāmdat (فره‌وشی: ۶۵۷) داده‌ی
زمین معنی می‌دهد.

زانیار / zānyār ♂

شاید از زَن: √zan، در او: دانستن (بهرامی:
۲-۵۶۴) که گونه‌ی دیگرش zān: زان است
و در فن: دان و دانستن و یار: yār، در په: یار،
دوست، رفیق (فره‌وشی: ۶۶۴).

زاور / zāvar ♂

زور، نیرو.

در په: زاور: zāvar: قوت، قدرت، نیروی
نظامی، مرد جنگی (فره‌وشی: ۶۶). در
او: زاور: zāvarə- زور، نیرو (بهرامی:
۲-۵۸۶).



زاب / zāb ♂

گونه‌ای دیگری از زو، از پسران تهماسب، از
شاهان ایران در شاهنامه (فرهنگ سخن: ۱۱۶).
در او: اوژو: uzava- یاری‌دهنده (شهیدی
مازندرانی: ۳۷۷).

زادان / zādān ♂

از زاد، مخفف آزاد، و پسوند وابستگی ان
= آزادان.
نام یکی از سرداران بهرام پور گشسپ (چوبینه)
(شهیدی: ۳۶۳).

← آزاد

* زادچهر / zādčehr ♂

آزادچهره: از نژاد آزاده.

← آزادچهر، ← چهرآزاد

زادفَر / zādfar ♂

فرزاد: زاده‌ی فَر و شکوه.

♂ /zauš / زَاوَش

شاداب، خرسند، دلشاد؛ آرزو، خواستار.

نام یکی از بهدینان (بند ۱۲۴ فروردین‌یشت؛ گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♂ /zāvoš / زَاوَش

نام ستاره‌ی مشتری (برهان قاطع).

♀ /zarafšān / زَرَاَفْشَان

با ذرات طلا اندودشده؛ نثارکننده‌ی زر و سکه‌های طلا؛ درخشنده چون زر (فرهنگ سخن: ۱۱۴).

♀ /zarbānu / زَرَبَانُو

بانوی چون زر درخشان و ارزشمند.

بهر نخست در په: زر: zarr؛ زر، طلا، زر: zar؛ درخشان، زرد بودن، زر، زرد، سبز، زرین و زرین کردن (بهرامی: ۲-۵۶۶). بهر دوم: بانو ← بانو.

♂ /zartošt / زَرْتَشْت

دارنده‌ی شتر زرد.

نام بنیان‌گذار آیین ایرانیان باستان که در فارسی به نام‌های زراتشت، زره‌دشت، زره‌تشت، زردشت و زرتشت آمده است. این نام در او: زرْتُوشتر: zarθuštra- دارنده‌ی شتر زرد (فرهوشی: ۶۶۲) است. نام خانوادگی او سپیتامان: spītāmān: سپیتمان (فرهوشی: ۵۱۳) است و زمان او در برخی نوشته‌ها ۶۰۰ سال پیش از میلاد گفته شده است. نام پدرش پورثسب، نام مادرش دوعدو و هم‌زمان با گشتاسب بوده و گشتاسب دین او را پذیرفته است (فرهوشی: ۶۹).

♀ /zardox̄t / زَرْدُخْت

دختر درخشان، دختر تابان.

بهر دوم در او: دوغذَر: duγdār: دختر، کسی که شیر می‌دوشد (بهرامی: ۲-۷۴۲).

♀ /zardis / زَرْدِیْس

همانند زر.

بهر دوم، دیس، پسوند همانندی و همتایی است (برهان قاطع).

♀ /zarfām / زَرَفَام

بهر دوم، فام، پسوندی است برابر با رنگ و از صفت و اسم صفت می‌سازد. زرفام: زردرنگ (ابوالقاسمی: ۳۵۰).

♀ /zarafšān / زَرَفْشَان

با ذرات طلا اندودشده؛ نثارکننده‌ی زر و سکه‌های طلا؛ درخشنده چون زر (فرهنگ سخن: ۱۱۱).

نام رودی در تاجیکستان.

بهر دوم: بن مضارع افشانند: افشاندن، از افشان: afšān. در په: افشانندن (منصوری: ۲۲) و در او: فشان: fšāna: افشانندن (بهرامی: ۲-۹۹۹).

♀ /* zargun / زَرِگُون

زرمانند، مانند زر.

بهر دوم در او: گان: gaona: گونه، جور (بهرامی: ۱-۴۵۱).

♀ /* zargis / زَرِگِیْس

موزرین (طلایی).

بهر دوم در او: گاسو: gaesu: گیسو، زلف (بهرامی: ۱-۴۴۷).

- نسی به کار می‌رفته است (ابوالقاسمی: ۳۴۴).
- ♀ **زَرْمَا** / *zarmā / واژه‌های بازسازی‌شده از واژه‌ی زَرَم: -zarəma. در او: بهار، سبزی یا سبزه (بهرامی: ۲-۵۷۷) که اگر *zarmā در او می‌آمد، نامی برای جنس مادینه بود.
- ♂ **زَرْمِهَر** / zarmehr / مهر چون طلا درخشان؛ پیمان درخشان. مهر دوم این نام از واژه‌ی میترا: mitr در په: مهر (فروهوشی: ۳۸۱) و در او: میترا: -miθra. مهر، میترا، پیشرو خورشید، پیمان، دوستی، ماه هفتم (بهرامی: ۲-۱۱۲۲). پسر سوخرا از دودمان قارن در زمان قباد ساسانی بود (شهیدی مازندرانی: ۳۷۰).
- ♂ **زَرَنُوش** / zarnuš / طلای جاوید، همیشه زرین و درخشان. بهر دوم ← انوشه. انوشه در فن به‌گونه‌ی نوش و انوش هم دیده شده است (برهان قاطع).
- ♀ **زَرَنُوشَه** / zarnuše / ← زرنوش
- ♂ **زَرَوَان** / zarvān / در او: زَرَوَان: -zarvān و در په: زوروان: zurvan (رشیدی مازندرانی: ۳۷۲) و زَرَوَان: -zarvān. زروان، پیبری، خدای زمانه (فروهوشی: ۶۶۴). نام یکی از درباریان در زمان کسری اول بود (شهیدی مازندرانی: ۳۷۲).
- ♀ **زَرِی** / zari / وابسته به زر. از زر ← زربانو و پسوندی که برای ساختن صفت
- نسی به کار می‌رفته است (ابوالقاسمی: ۳۴۴).
- ♂ **زَرِیَاب** / zaryāb / یابنده‌ی زر؛ نام موسیقی‌دان ایرانی در آغاز اسلام (فرهنگ سخن: ۱۱۵).
- بهر دوم: یاب: بن مضارع یافتن، در په: آیاب: ayāb: یافتن (منصوری، حسن‌زاده: ۲۷۶).
- ♂ **زَرِیر** / zarir / دارنده‌ی زره زرین. نام پسر کی‌لهراسب و برادر کی‌گشتاسب و پدر بستور که در بند ۱۰۱ فروردین‌یشت ستوده شده است؛ از جنگاوری‌ها و دلآوری‌های زریر به زبان پهلوی داستان ایاتکاری زریران (یادگار زریران) به جای مانده است. در په: زَرِیر: zarir و در او: زَیری‌ویری: zairi-vairi (شهیدی مازندرانی: ۳۷۲).
- ♀ **زَرِّین** / zarrin / در په: زَرِّین: zarrēn: زرین و طلائی، از زر ← زربانو و پسوندین که برای ساخت صفت به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۳).
- ♀ **زَرِّین‌بانو** / *zarrinbānu / ← زربانو
- ♀ **زَرِّین‌دُخت** / zarrindoxt / دختر زرین، دختری چون زر. برای بهر دوم واژه ← رامین‌دخت.
- ♀ **زَرِّینَه** / zarrine / ← زَرِّین
- ♂ **زَرِیَوَند** / zarivand / درخشان، تابان. نام پهلوانی مازندرانی.

- * **زوستا** / *zuštā* / ♀ *
 بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: زوست: -*zuštā*: دوست، یار، زیبا، نازنین، خوش (بهرامی: ۲-۵۹۱) که گونه‌ی مادینه‌ی آن بازسازی شده است.
- * **زیبان** / *zibān* / ♀
 صفت فاعلی از زیب. ← زیبا
- * **زیبنده** / *zibande* / ♀
 صفت فاعلی از زیب. ← زیب
- * **زیمان** / *ziman* / ♂ *
 فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: زَمان: *zaeman-*: بیداری، نگهبانی، هوشیاری (بهرامی: ۲-۵۵۵).
- * **زویا** / *zevyā* / ♀ *
 بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: زوی: *zəvyā-*: شایسته برای یاری، آماده به پناه دادن (بهرامی: ۲-۵۹۵) که گونه‌ی مادینه‌ی آن بازسازی شد.
- * **زویا** / *žoyā* / ♀ *
 بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی زَایا: *zaoyā-*: در او از زَای: *zaoya-*: شایسته‌ی نیایش، درخور نماز (بهرامی: ۲-۵۵۸).
- * **زوبیش** / *zōiš* / ♂ *
 نامی په: مادر بزرگ زرتشت از سوی مادر (فرهوشی: ۶۷۱).
- در او: زاویشی: *zāvišī*: وابسته به زاوش یا زاوشی، نام خانوادگی دوغدو، مادر زرتشت (بهرامی: ۲-۵۸۶).
- * **زیبا** / *zibā* / ♀ *
 خوش‌نما، خوشگل؛ سزاوار، شایسته. صفت فاعلی از زیب: سزاوار بودن، شایسته بودن، از گونه‌ی ایرانی باستان: * *zīb-*: *zaiba-* *



ژاله / žāle ♀

شب‌نم که به روی برگ، گل و گیاه نشیند
(پرشوی)؛ قطره‌ی باران (فرهنگ سخن: ۱۲۱).

ژاله‌رُخ / žāle rox ♀

روی چون ژاله تر و پاک.

و در او: سام-: sāma- نیای گرشاسپ (بهرامی):
۱۴۱۸-۳.

سامان / sāmān / ♂

سرزمین، ناحیه؛ ترتیب و روش کار؛ صبر و آرام و قرار؛ نام مؤسس سلسله‌ی سامانیان (فرهنگ‌سخن: ۱۲۵).

سانیا / sāniyā / ♀

در گویش مازندرانی: سایه‌روشن جنگل (فرهنگ‌سخن: ۱۲۵).

ساویز / sāviz / ♀

در برخی نوشته‌های تازه برابر است با خوش خلق، نیکو (فرهنگ‌سخن: ۱۲۶).

ساویس / sāvis / ♀

گران‌مایه، بارزش (برهان قاطع).

سایه / sāye / ♀

در په: سایک: sāyak: سایه (فره‌وشی: ۵۰۱).

سپاس / sepās / ♂

تشکر.

در په: سپاس: spās: سپاس، احترام (فره‌وشی: ۵۱۰)، در او: سپس: √spas: دیده، نگاه کردن، پاسداری کردن (بهرامی: ۱۴۶۶-۳).

* سپان / sepān / ♂ *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: سپان: -spāna: خرد، بینایی، دانایی، هوش (بهرامی: ۱۴۶۹-۳).

* سپان‌وند / sepāvan / ♂ *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: سپان‌ونت: -spānavant: خردمند، هوشیار (بهرامی: ۱۴۷۵-۳).



سارینا / sārīnā / ♀

برخی نوشته‌های تازه آن را خالص و پاک معنی کرده‌اند (فرهنگ‌سخن: ۱۲۴).

ساسان / sāsān / ♂

سرودمان شاهان ساسانی.

* ساسان‌دخت / sāsāndoxt / ♀ *

دختر ساسان.

← ساسان

سالار / sālār / ♂

سردار، رئیس.

در په با همین فراگویی و معنی (فره‌وشی: ۴۹۵).

* سالارمه / sālārmeh / ♂ *

سردار بزرگ.

به‌هم‌پیوسته از سالار ← سالار و مه: بزرگ.

سام / sām / ♂

پدر زال در شاهنامه (شهیدی مازندرانی: ۳۸۶)،

سپینتا / sepentā ♂

سپند، پاک.

در او سپنت: spənta- مقدس (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

سپند / sepand ♂

تخمی که جهت چشم‌زخم سوزانند و مخفف اسپند یا اسفند است.

← سپنتا

سپندات / sepandāt ♂

یا سپنداد: داده‌ی سپند.

← سپنتا

سپندان / sepandān ♂

وابسته به سپند؛

خردل (فرهنگ سخن: ۱۲۷).

← سپنتا

سپندمینو / sepandminu ♂

مینوی سپند.

بهر نخست: مینو ← مینو، بهر دوم: سپند ← سپنتا: نیروی مقدس افزاینده که در اندیشه‌ی ایرانی برابر نیروی کاهنده (انگرمینو) حرکت می‌کند.

سپندیار / sepandyār ♂

← اسفندیار

سپهر / sepehr ♂

آسمان.

در په: سپهر: spīhr و شاید از واژه‌ای سک: çvitrā: سویترا: مایل به سفیدی، سفید دخیل است (زیرنویس برهان فاطع).

سپهران / sepehrān ♂

وابسته به سپهر.

سپهرداد / sepehrdād ♂

داده‌ی آسمان، آفریده‌ی آسمان.

← سپهر

* سپهرزاد / sepehrzād * ♂

زاده‌ی آسمان، آفریده‌ی آسمان.

← سپهر

سپیتام / sepitām ♂

فرزندان و کسانِ خاندان و قبیله‌ی سپیتام که زرتشت وابسته به آن است (فرهوشی: ۵۱۳). در او: سپیتام: spitāma- یکی از نیاکان زرتشت (بهرامی: ۳-۱۴۷۲).

سپیده / sepide ♀

روشنی کمرنگ آسمان پیش از برآمدن آفتاب (فرهنگ سخن).

در په: spētak: سفیده (فرهوشی: ۵۱۲).

* سپینا / spinā * ♀

در په: spēnāk: سپناک: سپند (فرهوشی: ۵۱۱)، از سپن: spēn- پیشرفت دادن، خوشبختی افزودن در او (بهرامی: ۱۴۶۴).

ستاره / setāre ♀

در په: ستارک: stārak: ستاره (فرهوشی: ۵۱۸)، در او: ستَر: stara- ستاره، اختر، روشنائی‌افشاننده (بهرامی: ۳-۱۴۴۴).

* ستومن / setuman * ♀

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: ست‌امن: staoman- آوای نیایش (بهرامی: ۱۴۴۰).

ستایش / setāyeš ♀

اسم مصدر از ستای: stāy: ستودن در په

- و ستَو: $\sqrt{stāv}$: ستودن در او (منصوری، حسن‌زاده: ۱۷۵).
- ستوده** / ♀ / setude
- ستایش‌شده؛ صفت مفعولی از ستود: ستودن.
← ستایش
- ستوس** / ♀ / satves
- در په: satvēs یا sadwēs، در او ست‌وآس: sat vaesa: دارنده‌ی سد خانه؛ شاید همان ثریا در آسمان است؛ ستاره‌ای است که در تیریشست ستوده شده است؛ ایزد پخش‌کننده‌ی آب (دانشنامه‌ی ایران باستان).
- سَرشار** / ♀ / saršar
- لبریز.
- * سَروبانو** / ♀ / * sarvbānu
- بانوی چون سرو. بهر دوم: بانو ← بانو.
- سُرد** / ♂ / sorud
- آواز.
- در په: سرود: srūd: سرود، از سرو: \sqrt{sraV} : شنیدن در او (منصوری، حسن‌زاده: ۱۷۸).
- سَرور** / ♀ / sarvar
- بلندمرتبه.
- سُروش** / ♂ / soruš
- در او: سرأش: sraoša- گوش‌به‌فرمان دینی، فرمان‌بردار دستور دین، فرمان‌بردار نیروی یزدانی، شنیدن، ایزدی که نمادی از فرمان‌برداری و فروتنی است و در هنگام شب پاسبان و نگهدارنده‌ی روان در گذشته از شب نخست تا پایان سه شب پس از مرگ است و در برابر خشم ایستادگی می‌کند
- (بهرامی: ۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵).
- سَروناژ** / ♀ / sarvenāz
- ناژِ سرو؛ نوعی درخت سرو.
- در په: سرو: sarv: درخت سرو (زیرنویس برهان قاطع). و ناژ ← ناژآفرین.
- سَروین** / ♀ / sarvin
- وابسته به سرو در زیبایی و راست‌قامتی.
از سرو ← سروبانو و پسوندینه که برای ساخت صفت نسبی به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۴).
- سَروینه** / ♀ / sarvine
- ← سروین
- * سَریر** / ♂ / * sarir
- بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او سریر: stīra- زیبا، نیکو (بهرامی: ۳-۱۴۹۲).
- * سَریرا** / ♀ / * sarirā
- بازسازی دیگر از واژه‌ی سریر که برای دختر و زن خوب است.
← سریر
- سَمَن** / ♀ / saman
- رازقی، یاسمن (فرهنگ سخن: ۱۳۲).
- سَمَن چهر** / ♀ / samančher
- چهره‌ی چون سَمَن زیبا.
به‌هم‌پیوسته از سمن ← سمن و چهره ← چهر‌آرا.
- سَمَنبَر** / ♀ / samanbar
- بر و بالا چون سَمَن ← سمن و بر در په: bar: بر، بلندی، بالا (فرهوشی: ۸۸).
- سَمَندیس** / ♀ / samandis
- چون سَمَن

♂ /surenā / سورنا	← سمن
فرمانده سپاه ایران در زمان اشکانیان.	♀ /samanrox / سَمَن رُخ
♀ /susan / سُوسَن	رخ چون سَمَن.
گونه‌ای گل.	← سمن
در په: سوسن: sūsān: سوسن (فره‌وشی: ۵۲۳).	♀ /samannāz / سَمَن ناز
♀ * susandoxt / سوسن دُخت	ناز چون سَمَن.
دختری چون سوسن.	← سمن
← سوسن	♂ * /senuy / سِنوی
♀ /sušyāns / سوشیانس	بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی سَن‌اُی:
رهاننده، نجات‌بخش.	-snaoya: نام کسی است که در فروردین‌یشت
در په: سُش‌یانس: sōšyāns (فره‌وشی: ۵۰۷)	از او یاد شده است (بهرامی: ۱۴۵۸-۳).
و در او: سَن‌اُش‌یَنت: saosyant: نیکی‌کننده	♀ /sok / سوک
به مردم، سودمند و سودرساننده (بهرامی:	گونه‌ای دیگر از واژه‌ی په: سوک: sōk:
۱۴۰۰-۳)، از سو: √su: خوب کردن، سود	سود، نفع، فایده (فره‌وشی: ۵۰۶) و در او:
بردن (بهرامی: ۱۴۲۵-۳).	سَن‌اُک: -saoka: سود، کالا، خوشبختی،
♂ /sufra / سوفرا	آسایش (بهرامی: ۱۳۹۷-۳) که گونه‌ی درخور
نام یکی از بزرگان ایران در زمان ساسانیان	(مناسب) برای دختر و زن سوکا: sokā است.
(شهیدی مازندرانی: ۴۱۶).	♀ /sudābe / سودابه
در تاریخ تبری سوخرا نوشته شده و گونه‌ی	دختر شاه هاماوران و همسر کیکاووس.
درست هم همین است (همان). شاید از	در په: سوتاپک: sutāpak: دارنده‌ی آب
سوخر: suxt: سرخ، قرمز (فره‌وشی: ۵۲۵)	روشنی‌بخش (شهیدی مازندرانی: ۴۰۸).
و در او: سوخر: -suxra: سرخ، درخشنده	♂ /sudbeh / سودبه
(بهرامی: ۱۴۲۶-۳).	بهترین سود.
♀ * /sukā / سوکا	♂ /sudmand / سودمند
بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی سُک:	دارای فایده.
sōk، در په: سود، نفع، فایده (فره‌وشی:	مَند: پسوند صفت‌ساز (ابوالقاسمی: ۳۴۶).
۵۰۶) و در او: سَن‌اُک: -saoka: سود کالا،	♂ /suren / سورن
خوشبختی، آسایش (بهرامی: ۱۳۹۷-۳)،	نام یکی از خاندان‌های بزرگ زمان اشکانی
از سو: √su: خوب کردن، سود بردن	(فرهنگ سخن: ۱۳۳).

(بهرامی: ۳-۱۴۲۵).

سوگند / *sogand* ♀

پیمان.

در په: سُکند: *sōkand*: سوگند (فره‌وشی):

۵۰۷) و در او: سَأَکَنْتَ وَنْتَ: *saokanta-*

vanṭ: جوشان، سوزان، داغ، گوگردی، آب

آمیخته به گوگرد که در آیین بازشناختن

گناهکار از بی‌گناه می‌خورده‌اند، که به

فارسی سوگند شده است. سوگند خوردن

یادگار خوردن آب گوگرد آن زمان است

(بهرامی: ۳-۱۳۹۸-۱۳۹۹).

سویا / *suyā* ♀

واژه‌ای او که برابر است با سود، نیکی،

آسایش، خوشبختی (بهرامی: ۳-۱۴۲۸).

سُهراب / *sohrāb* ♂

نام سهراب از دو بهر ساخته شده است:

سهر + آب. سهر *sohr* یا *sehr* به معنی

سرخ + آب = سرخاب، سرخ‌آب. که در این

نام به معنی دارنده‌ی آب و رنگ سرخ است

(شهیدی مازندرانی: ۴۱۷).

سَهَند / *sahand* ♂

نام کوهی در آذربایجان (فرهنگ سخن: ۱۳۵۰).

*** سیرمَن** / **sirman* ♂

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او:

سَیرِمَن: *sairimana*: اندیشه یا زیر نظر

خود دارنده مانند یک سرور یا سردسته و

سرپرست (بهرامی: ۳-۱۳۹۶).

سیامک / *siyāmak* ♂

پسر کیومرث (کیومرث).

در په: سیامک: *siyāmak*: سیامک (شهیدی

مازندرانی: ۴۱۹ و فره‌وشی: ۵۰۴). در

نوشته‌های په، نام یک کوه سیامک، به معنی

سیاموی‌مند، نامیده شده است (شهیدی

مازندرانی: ۴۱۹).

سیاوش / *siyāvaš* ♂

در په: سیاووخش: *siyāvaxš* و در او:

سیاوَرَشَن: *syāvaršan*: سیاوش، دارنده‌ی

اسب سیاه (شهیدی مازندرانی: ۴۲۰).

سیروس / *sirus* ♂

فراگویی فرانسوی کورش از راه یونانی

(فرهنگ سخن: ۱۳۵).

سیمک / *simak* ♂

نقره‌ی کوچک، نقره‌ی کوچولو.

از سیم: *sīm*: سیم، نقره در په (فره‌وشی:

۵۰۴) و پسوند -ک: *ak* که برای ساختن

مصدر به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۵).

سیمگون / *simgūn* ♀

نقره‌گون.

از سیم ← سیمک و گون: *gōn*: رنگ، گون،

نوع، روش در په (فره‌وشی: ۲۲۵) و گان:

gaona: گونه، جور، نوع (بهرامی: ۱-۴۵۱).

سیمین / *simin* ♀

سیمین، نقره‌ای.

در په: *sēmēn*: سیمین (فره‌وشی: ۵۰۲).

سیمین دُخت / *simindoxt* ♀

دختر نقره، دختر چون نقره سپید.

سیمینه / *simine* ♀

← سیمین

♂ / * sinā / سینا *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی سَآن: saena-: شاهین؛ نام کسی نامور و با‌آوازه و نیز کسی گوینده و سخنران و نام مرغی (سیمرغ شاهنامه) (بهرامی: ۳-۱۳۹۶-۱۳۹۷)؛ و در په: سِن: sēn: شاهین، عقاب، سیمرغ (فره‌وشی: ۵۰۲).

♂ / sināk / سیناک

نام یکی از بزرگان فارس در روزگار اشک هجدهم، پادشاه اشکانی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

♀ / sindox̄t / سیندخت

دختر سیمرغ.

نام دختر مهرباب، پادشاه کابل. از دو بهر سین + دخت درست شده است. سین در او: saena-: سَآن: سیمرغ، دختر یا دخت سیمرغ (شهیدی مازندرانی: ۴۲۷).

ستودن و پیشوند آ: -ā (منصوری: ۱۹).

شادان / šādān ♀

وابسته به شاد.

← شاداب

شادان بُرزین / šādān borzin ♂

یکی از چهار نویسنده‌ی شاهنامه‌ی منشور

ابومنصوری (شهیدی مازندرانی: ۴۴۰).

از شادان ← شادان و برزین ← برزین.

شادان دُخت / šādāndoxt ♀

دختر شاد.

شادبِه / šādbeh ♂

شاد نیک.

شادپَری / šādpari ♀

پری شاد.

بهر دوم از پری ← پری ساخته شده است.

* شادچهر / šādčehr * ♀

شادچهره، شادروی.

بهر دوم از چهر ← چهر آرا ساخته شده است.

شاد دُخت / šādoxt ♀

← شادان دخت

شادروز / šādruz ♂

شادروزگار.

بهر دوم از رُج: rōč: روز (فرهوشی: ۴۸۶) در

په و روچ: vruč: درخشیدن، روشنی دادن

در او (بهرامی: ۳-۱۲۳۰).

شادفَر / šādfar ♂

شکوه شاد.

بهر دوم از فر، در په: fārah: فرّه،

شکوه، افتخار و در او: xvarrah: خورّه: فرّه



شاپور / šāpur ♂

پسر شاه.

نام چند شاه ساسانی.

شاپور در په: شاهپور: šāhpuhr، از شاه:

šāh در په و خشایثی: xšāyaθiya-

(فرهوشی: ۷-۵۲۶) و پوهر: puhr، پور، پسر

در په (فرهوشی: ۴۶۷).

شاداب / šādāb ♀

شادمان، تروتازه (فرهنگ سخن: ۱۳۷).

شادافَرید / šādāfarid ♀

آفریده‌ی شاد.

از شاد، در په: شات: šāt: شاد (فرهوشی: ۵۳۰)

و در فب: شیات: šyāta- شاد (منصوری:

۳۹۹)، و آفرید، در په: آفریت: āfrīt: آفرید

(فرهوشی: ۶) و در ایرانی باستان: * آفریت:

āfrīta- *، از vfri: فری: خشنود کردن و

(فرهوشی: ۱۸۶).

شاداک / šādak ♀

شاد کوچک.

← شادان

شادکام / šādkām ♂

شاد، خوش، کامروا.

نام برادر فریدون.

بهر دوم: کام، از کام: kām: کام، خواست،

قصد در په (فرهوشی: ۳۰۹) و کام: -kāma.

در او: کام، آرزو، خواهش، از کا: -vka: مهر

ورزیدن، ستودن با مهربانی، دولت داشتن

(بهرامی: ۳۷۳-۱ و ۳۷۴).

شادکامه / šādkāme ♀

← شادکام

شادمان / šādmān ♂

خوشحال.

نام برادر شیرویه‌ی ساسانی (فرهنگ سخن:

۱۳۸).

شادمهر / šādmehr ♂

مهر: پیمان یا درستی، شاد.

بهر دوم از میثر: -miθra: مهر، میترا،

پیشروی خورشید، پیمان و دوستی، ماه

هفتم سال (بهرامی: ۱۱۲۲-۲).

شادناز / šādnāz ♀

ناز شاد.

بهر دوم از * ناز: -nāz*، در ایرانی باستان

به معنی شادی، افتخار (منصوری: ۲۵۵).

شادنوش / šādnuš ♀

همیشه‌شاد؛ جاودان شاد.

بهر دوم: نوش: جاودان و بی‌مرگ (برهان

قاطع)، از آنوش: anōš: بی‌مرگ، جاویدان

(فرهوشی: ۲۸) و در او: آن‌اش: -anaoša:

بی‌مرگ، نمیرنده، جاودان (بهرامی: ۱-۷۰).

شادورد / šādvard

هاله‌ی ماه؛ تخت شاهی (فرهنگ سخن: ۱۳۸).

شادی / šādi ♀

سرخوش.

در په: شاتیه: šātīh: شادی، سرخوشی

(فرهوشی: ۵۳۰)، از šāt: شاد، خوش

و خرم و پسوند سازنده‌ی اسم معنی (ایه:

īh) ساخته شده است (فرهوشی: ۲۹۷). این

پسوند در فارسی «ی» شده است.

شازک / šārak ♀

سار (نوعی پرنده) (فرهنگ سخن: ۱۳۹).

شارویه / šāruye ♂

← شیرویه

شاوگ / šāvag ♂

نام پادشاه کوشان در روزگار خسروپرویز

(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

شاهان / šāhān ♂

وابسته به شاه.

از شاه: šāh در په و خشایثی: xšāyaθiya:

شاه در فب (فرهوشی: ۵۲۶) و پسوند ان

که برای ساخت صفت نسبی به کار می‌رود

(ابوالقاسمی: ۳۴۴).

شاه‌پری / šāhpari ♀

پری شاه.

بهر دوم: پری ← پری.

سزاوار، شایسته.	♂ /šāhpur / شاهپور
صفت فاعلی از شای.	← شاپور
← شایا	♀ /šāhdoxt / شاهدخت
♀ /šāyāndoxt / شایان‌دخت	دختر شاه.
دختر شایسته.	♂ /šāhrox / شاه‌رخ
← شایا	کسی که رخ‌ش مانند شاه باشد.
♂ /šāyegān / شایگان	♂ /šāhruz / شاهروز
شاهی؛ کاخ.	شاه‌روزگار.
از شاهیکان: šāhikān: شایگان، شاهی، کاخ،	نام پسر شاه‌بهرام، پادشاه کشمیر (گنجینه‌ی
قصر (فره‌وشی: ۵۲۶).	نام‌های ایرانی).
♀ /šāyeste / شایسته	♂ /šāhzād / شاهزاد
برازنده، سزاوار.	زاده‌ی شاه، شاهزاده.
صفت فاعلی از شایست: سزاوار بودن، از	♂ /šāhak / شاهک
خشای: xšāy: توانا بودن، قادر بودن در او	شاه کوچک.
(منصوری، حسن‌زاده: ۷-۱۸۶).	♀ /šāhande / شاهنده
♀ /šāyvard / شایورد	نیکوکار، صالح (فرهنگ سخن: ۱۴۱).
← شادورد	♂ /šāhuy / شاهوی
♀ /šabafroz / شَب‌افروز	یکی از راویان شاهنامه (فرهنگ سخن).
روشن‌کننده‌ی شب.	♂ /šāhin / شاهین
از شب، در په: šap: شپ و در فب: خَشپ:	پرنده‌ی شکاری (فرهنگ سخن: ۱۴۱).
xšap-: شب (فره‌وشی: ۵۲۸)	♀ /šāhindox / شاهین‌دخت
و افروز ← افروز.	دختر شاهین.
♀ /šabdiz / شَب‌دیز	← شاهین
مانند شب؛ شیرنگ (فرهنگ سخن: ۱۴۲).	♀ /šāyā / شایا
♀ /šābnam / شَب‌نم	سزاوار، شایسته.
ژاله (فرهنگ سخن: ۱۴۳).	صفت فاعلی از شای: سزاوار بودن، از خشای:
♀ /šarmin / شَرمین	xšā (y): توانا بودن، قادر بودن (منصوری،
شرمگین، پرآزرم.	حسن‌زاده: ۱۸۷).
از شرم، در او: فَشَرَم: fšarəma: شرم	♂ /šāyān / شایان

♂ /šakibā / **شَکِیبا** (منصوری: ۳۰۱) و پسوند ین که برای ساخت صفت به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۳).
بردبار. صفت فاعلی از شکیب.

♂ /šervin / **شَروین**

نام تعدادی از بزرگ‌زادگان در تاریخ ایران (فرهنگ سخن: ۱۴۳).

♀ /šegarf / **شِگَرَف**

نیکو، زیبا، ناباور.

♀ /šekarbānu / **شِکَرَبَانُو**

بانوی شیرین.

♂ /šahdād / **شَهِدَاد**

داده یا دَهِش شاه.

از شَکَر: šakar: شکر (فرهوشی: ۵۲۸) و بانو ← بانو.

♀ /šahdoxt / **شَهِدُخْت**

دختر شاه.

♀ /šekardoxt / **شِکَرْدُخْت**

دختر شیرین.

♂ * /šahdin / **شَهِدِین** *

دارنده‌ی یا پیرو دین شاه.

بهر دوم از دین.

← شکربانو

← دانا

♀ /šokufa / **شُکُوفَا**

گلِ درختِ میوه‌دار (برهان قاطع).

♀ /šahrārā / **شَهِرِ آرَا**

آراینده‌ی شهر.

از واژه‌ی škōfak: شَکُفَک در په

بهر دوم از بن مضارع آراست: آراستن، از آرای:

(فرهوشی: ۳۵۳)، از * اوز-کَآوَف: --uz-ka

ārāy: آراستن در په و در ایرانی باستان: *

ufa, در ایرانی باستان: شکفتن،

آراد: -ārāda: * آراستن (منصوری: ۴۴).

از کاپو: vkaup: کوفتن (منصوری،

حسن‌زاده: ۱۱۳).

♂ /šahrāzād / **شَهِرِ آزَاد**

آزادِ شهر، آزاد در شهر.

♀ /šokuh / **شُکُوه**

بزرگی.

♂ /šahrād / **شَهِرَاد**

جوانمردِ شاه، شاه جوانمرد.

از شکوه: škōh: شکوه، جلال، تکبر در په

بهر دوم از راد: -rād: در او: بخشنده، جوانمرد

(فرهوشی: ۵۳۶).

(بهرامی: ۳-۱۲۲۴).

♀ /šakib / **شَکِیبا**

بردبار بودن.

♂ /šahrām / **شَهِرَام**

شاهِ آرامش؛ آرامشِ شاه.

بن مضارع شکفتن: صبر کردن، تاب آوردن، از

بهر دوم از رام: -rāma: آسانی، آرامی،

ایشکب: škēb, در پا: صبر کردن (منصوری،

خوشی در او (بهرامی: ۳-۱۲۲).

حسن‌زاده: ۱۹۵-۱۹۴).

شهران /šahrān / ♂

از کسان شاهنامه (فرهنگ سخن: ۱۴۸).

شهر بانو /šahrbānu / ♀

بانوی شهر.

شهر و /šahru / ♀

نام زنی زیبا در داستان ویس و رامین (فرهنگ سخن: ۱۴۹).

شهرود /šahrud / ♀

رودخانه‌ی بزرگ (فرهنگ سخن: ۱۴۹).

شهروز /šahruz / ♂

دارای بخت شاه؛ شاه‌روزگار (فرهنگ سخن: ۱۴۹).

شهرویه /šahruye / ♀

دختر خسرو پرویز و خواهر پوران دخت (لغتنامه‌ی دهخدا).

← شهر و

شهریار /šahriyār / ♂

در په: شتریار: šatriyār: شهریار، فرمانروا (فرهوشی: ۵۳۱).

* شهفر / *šahfar / ♂

دارنده‌ی فرّ شاهی.

از دو بهر شه: šah: شاه در په (فرهوشی: ۵۲۶) و فرّه: farrah: فرّه، خوره، فرّ، شکوه، افتخار، درخشندگی در په (فرهوشی: ۱۸۶).

شهگل /šahgol / ♀

گل شاه؛ شاه گل‌ها.

بهر دوم از گول: gul: گل، گل سرخ در په (فرهوشی: ۲۳۲).

شهناز /šahnāz / ♀

ناز شاه.

بهر دوم از ناز: nāz: ستودن، تعریف کردن در په و ناز: nāz: شاد، مسرور در پا (منصوری، حسن‌زاده: ۲۵۵).

شهران /šahrān / ♂

از کسان شاهنامه (فرهنگ سخن: ۱۴۸).

شهر بانو /šahrbānu / ♀

بانوی شهر.

بهر نخست در په: شتر: šatr: کشور، شهر (فرهوشی: ۵۳۱) و در او: خشتر: xšaθra:

پادشاهی (بهرامی: ۱-۴۲۳).

شهر رخ /šahrox / ♂

رخ شاه.

شهر داد /šahrdād / ♂

داده‌ی شهر؛ داد (عدل) شهر.

شهر زاد /šahrzād / ♀

زاده‌ی شهر.

* شهر کام / *šahrkām / ♂

خواست و آرزوی شهر؛ شهر آرزو.

شهر ناز /šahrnāz / ♀

ناز شهر.

در شاهنامه، خواهر جمشید، که گرفتار ضحاک شد و سپس به دست فریدون آزاد شد و سلم و تور از او به جهان آمدند (شهیدی مازندرانی: ۴۵۷).

در او: سنگه‌واچی: sanhavāči (بهرامی:

۳-۱۴۰۳)، نام یکی از دختران جمشید.

شهر نوش /šahrnuš / ♀

جاودان شهر و کشور؛ شهر جاودان.

بهر دوم گونه‌ای دیگر از نوشه است ←

انوشه. دیگران آن را شهر یا شهد یا شیرینی عسل یا شهر شنیدن معنی کرده‌اند (فرهنگ سخن: ۱۴۹).

شَهْنام / šahnām / ♀

نام شاه.

بهر دوم از نام: nām: نام، شهرت، آوازه در په (فره‌وشی: ۳۹۳) و نامَن: -nāman. در فب: نام (منصوری، حسن‌زاده: ۲۵۶).

شَهیار / šahyār / ♂

یار شاه.

بهر دوم از یار: yār: یار، دوست، رفیق در په (فره‌وشی: ۶۴۶).

شَهین / šahin / ♀

شاهین.

شَهین دُخت / šahindox / ♀

دختر شاهین.

شید دُخت / šidox / ♀

دختر درخشان و تابان.

بهر نخست از شِت: šēt: شید، درخشان، روشن (فره‌وشی: ۵۳۳) و در او: خَشَات: xšaeta- شید، درخشان، باشکوه (بهرامی: ۴۲۲-۱).

شید رُخ / šidrox / ♀

خورشیدرخ، درخشان‌رخ.

شید رَنگ / šidrang / ♂

رنگ خورشید؛ رنگ چون خورشید درخشان.

شید فَر / šidfar / ♂

فَر درخشان.

* شید ماه / šidmāh / ♂ *

ماه درخشان.

بهر دوم از ماه: māh: در په: قمر (فره‌وشی: ۳۵۰) در او: ماهی: māhya: ماهانه، ماهیانه

(بهرامی: ۱۱۸-۲).

شید وَش / šidvaš / ♀

مانند شید.

بهر دوم از وَش: گونه‌ای دیگر از فش: پسوند به معنی مانند که از اسم و صفت صفت می‌سازد (ابوالقاسمی: ۳۵۱). با فراگویی شیدوش: šiduš: نام پسر گودرز در شاهنامه (فرهنگ سخن: ۱۵۱).

شیدِه / šide / ♂

فرزند افراسیاب (شهیدی مازندرانی: ۴۶۵).

از شید ← شیدخت و پسوند ه = e که برای ساخت صفت و اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۴).

شیر اوژن / širužan / ♂

کشنده‌ی شیر.

بهر نخست از شِر: šēr: شیر در په (فره‌وشی: ۵۳۳) و اوژن: بن مضارع اوژد: کشتن (منصوری، حسن‌زاده: ۵۲)، در په: اژتَن: ožatan: زدن، کشتن، قتل (فره‌وشی: ۴۲۷)، از جَن: vjan. در فب: زدن، شکست دادن با پیشوند او-: -awa: هلاک کردن، کشتن (منصوری: ۲۹۲).

شیر ک / širak / ♀

شیر کوچک؛

نام پستانداری درنده و گوشت‌خوار؛ در ادب پارسی به معنی پیروز، چیره، توانمند و بی‌باک است.

شیر وِیه / širuyeh / ♂

نام پسر خسرو پرویز (شهیدی مازندرانی: ۴۶۸).

شیرین /širin ♀

در په: شیرین: širēn: شیرین (فره‌وشی: ۵۳۴).

شیرین بانو /širinbānu ♀

بانوی شیرین: از شیرین ← شیرین و بانو
← بانو.

شیرینه /širine ♀

نامی ساخته‌شده از شیرین.

← شیرین

شیفته /šifte ♀

صفت فاعلی از شیفت، شیفت: آشفته شدن،
ملول گشتن، غمین شدن، غمگین شدن
(منصوری، حسن‌زاده: ۱۹۹). در فارسی شیفته
صفت عاشق است.

شیوا /šivā ♀

از شپاک: šēpāk: چالاک، زرنگ، تند، سریع،
فصیح (فره‌وشی: ۵۳۲).

شیوه /šive ♀

روش (فرهنگ سخن: ۱۵۳).

(بهرامی: ۲-۹۸۰).

♂ * فرادنت / ferādant *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی فرادنت:
-frādant: آبادکننده، خوشبخت‌کننده

(بهرامی: همان).

♂ فراز / farāz

از واژه‌ی فراچ: frāč: فراز، ماورا، پیش، جلو،
روی و بالایی در په (فروهوشی: ۱۸۷).

♀ فراچهر / farāčehr

بلندنژاد، برترنژاد.

به‌هم‌پیوسته از فرا ← فراز و چهر ← چهره.

♂ فرازان / farāzān

وابسته به فراز.

← فراز

♂ فرازین / farāzin

بالایی.

فراز ← فراز و پسوند ین: -in.

♂ فراینگ / ferāyang *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او:
فراینگه: -frāyanh: بزرگ‌تر، بیشتر، فراوان

(بهرامی: ۲-۹۸۵).

♂ فربدو / farbod

کسی که دارای شکوه و بزرگی باشد؛ نگهبان
شکوه و بزرگی.

♂ فراتور / faratur *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او:
فرتوراو: -fraturā: از فرتور: -fratura: نام

کسی نامور که در بند ۱۲۵ فروردین‌یشت
ستوده شده است (بهرامی: ۲-۹۵۱).



♀ فاتک / fātak

← پاتک

♀ فرآذر / farāzar

شکوه آتش.

به‌هم‌پیوسته از فرّ و آذر ← آذر. فرّ در په:

فرّه: farrah: شکوه، افتخار: درخشندگی
(فروهوشی: ۱۸۶) و در فب: فرّنه: -farnah:

فرّه، شکوه (مولایی: ۲۲۹).

♂ فرآیین / farāyin

شکوه آیین؛ آیین شکوه.

نام یکی از بزرگان زمان قباد ساسانی (شهیدی
مازندرانی: ۵۵۶).

بهر دوم از آیین ← آیین.

♂ فراد / ferād *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او:
فرا: -frād: پیشرفت‌دهنده، بنیان‌گذارنده

-fraxšti: رویش، بالش، افزایش (بهرامی):

۲-۹۴۶).

♀ /farxonde / فرخنده

خجسته (فرهنگ سخن: ۱۸۶).

♂ /fardād / فرداد

داده‌ی شکوه و جلال (فرهنگ سخن: ۱۸۶).

♂ * /ferādant / فرادانت

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی فرادانت:

-frādant: آبادکننده و خوشبخت‌کننده در

او (بهرامی: ۱-۹۸۰).

♂ /ferdus / فردوس

← پردیس

♂ /fardin / فردین

بلنددین؛ بلندوجدان.

بهر نخست، به گمان بسیار، از آپر: apar:

بر، روی، بالای، عالی در په (فرهوشی: ۳۲)

و بهر دوم از دِن: dēn: دین، وجدان دینی

و ایمان در په (فرهوشی: ۱۴۵). در لغتنامه‌ی

دهخدا کوتاه‌شده‌ی فروردین است (فرهنگ

سخن: ۱۸۶).

← دانا

♂ /farzād / فرزاد

بلندزاده؛ زاده‌ی بلند و برتر.

بهر نخست، به گمان بسیار، از فر ← فردین

و بهر دوم از زات: zāt: زاده‌شده در په

(فرهوشی: ۶۶۵).

♂ /farzām / فرزام

سزاوار (برهان قاطع).

♂ /farzān / فرزنان

♂ /farjām / فرجام

فرجام، انتها، پایان، نتیجه و نهایت (فرهوشی:

۱۹۲).

از واژه‌ی په: فرجام: frajām. از * فرجام:

-fajāma*: فرجامیدن در ایرانی باستان

(منصوری: ۱۵۵).

♂ /farrox / فرخ

خجسته؛ دارای چهره‌ای شکوهمند.

در په: فرخو: farraxv: فرخ، درخشان،

زیبا، خوشبخت، مساعد، فرخنده، مشهور

(فرهوشی: ۱۸۶).

♂ /farroxbeh / فرخ‌به

خجسته‌ی نیکو.

نام پسر ماه‌خدای، پسر فیروز، پسر گردآفرین

(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

به‌هم‌پیوسته از فرخ ← فرخ و به: نیک، خوب.

♂ /farroxdād / فرخ‌داد

داده (آفریده‌ی خجسته.

از فرخ ← فرخ و داد، از دات: dāt. از دانتن:

datan: دادن، بخشیدن، هدیه کردن، سپردن،

آفریدن، خلق کردن، ایجاد کردن در په

(فرهوشی: ۱۴۰). شاید این واژه برابر با داد

(عدل) خجسته باشد.

♂ /farrozzād / فرخ‌زاد

فرخ‌زاده.

در په: فرخوزات: farrxavzāt: فرخ‌زاد (نام

خاص)، خوشبخت‌زائیده‌شده (فرهوشی: ۱۸۷).

* /feraxšti / فرخشتی ♀

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او فرخشتی:

گونه‌ای دیگر از فرزانه که شاید برای نام نهادن روی مردان خوب است.

← فرزانه.

♀ /farzāne / فرزانه

در په: فرزانه: frazānak: فرزانه، عاقل، دانا، خردمند، هوشیار، شریف (فره‌وشی: ۲۰۲).

♂ /farzin / فرزین

گونه‌ای دیگر از فرزانه؛ نام مهره‌ی وزیر در شترنگ.

← فرزانه

♂ /faršād / فرشاد

نام پسران که چند سده‌ی قبل جعل شده است (فرهنگ سخن: ۱۸۷).

♀ /ferešte / فرشته

فرستاده.

در په: فرشتگ: frēstag، از پیشوند * فر: fra * در ایرانی باستان و آیش: √aiš: روانه شدن و با فر: فرستادن (منصوری: ۱۵۷).

♂ /faršid / فرشید

دارای شکوهی چون خورشید (فرهنگ سخن: ۱۸۷).

فرشید می‌تواند فراگویی دیگری از خورشید باشد؛ مثل تبدیل «خ» به «ف» و به‌وارون در اخشید و افشین.

♂ /fašidvard / فرشیدورد

نام پسر کی‌گشتاسب؛ نام برادر پیران ویسه (شهیدی مازندرانی).

در په: فرشاورت: frašāvart (فرهوشی: ۱۹۶) و در او: فرّش‌هانم‌وَرْت: frašāmvarət-

(بهرامی: ۲-۹۷۶)، از فرّش: fraša- پیشرفته خوشبخت، کامیاب، تازه، نو، فراز، جلو (بهرامی: ۲-۹۷۲) و هانم: ham- همه (بهرامی: ۳-۱۵۳۲) و وَرْت: varəta- چیز بالارزش، خواسته، دارایی (بهرامی: ۳-۱۲۸۹).

روی هم، فرشیدورد، به گمان بسیار، برابر با همه دارایی پیشرفته‌ی خوشبخت یا همه دارایی کامیاب است.

♂ /farmand / فرمند

کسی که دارای فرّه و شکوه ایزدی است؛ گونه‌ای دیگر از فرهمند ← فرهمند.

♀ /farmehr / فرمه‌ر

شکوه مهربانی؛ پیمان شکوه.

بهر نخست از فرّه: farrah، در په: فرّه، خوره، فرّ، شکوه، افتخار، درخشندگی (فرهوشی: ۱۸۶) و بهر دوم از میتَر: mitr در په: مهر، ایزد (مهر)، خورشید، روشنائی دوستی، صلح و صفا، پیمان و قرارداد (فرهوشی: ۳۸۱). اگر بهر نخست را از آپَر: apar، بر، بالای و عالی (فرهوشی: ۳۲) در په بدانیم، پس فرمه‌ر: بلند یا عالی پیمان یا پیمان عالی.

♀ /farnāz / فرناز

ناز بلند (عالی) و بالا.

بهر نخست از آپَر: apar، روی، بالای، عالی (فرهوشی: ۳۲) و بهر دوم از * ناز: nāz * شادی و افتخار در ایرانی باستان (منصوری: ۲۵۵).

♂ /farnām / فرنام

بزرگ‌نام؛ دارنده‌ی نام عالی.

در په: فرْت: frōt: فرود، سوی پایین، زیر (فره‌وشی: ۲۰۶).

♂ /farvar / فرور

این واژه در او: فرَوَشی: -fravaši و در فب: فرَوَتی: -fravarti است که در فن: فرور و فرورد شده است (فره‌وشی: ۱۹۸). برابر با روح نخستین، مثال موجودات در عالم مینوی، مثال و نماینده‌ی جاودانی موجودات در عالم مینوی، فرشته‌ی نگهبانی ایده یا مثال در فلسفه‌ی افلاتونی (همان).

♂ /faravartiš / فرورتیش

واژه‌ای در گونه‌ی فاعلی مفرد مذکر از فرورتی: -fravarti، در فب به معنی: روح پاسبان مردم (مولایی: ۲۰۵).

♀ /foruzān / فروزان

افروزنده؛ درخشان. صفت فاعلی از فروز: روشن شدن و روشن کردن آتش و غیره، از * فرَزاوچ: -frarauča*، از فر: -fra- پیشوند و * راوچ: -rauča*، از راوک: -vrauk: روشن بودن، درخشیدن در ایرانی باستان (منصوری، حسن‌زاده: ۲۰۹).

♀ /foruzeš / فروزش

اسم مصدر از فروز.

← فروزان

♀ /foruzande / فروزنده

صفت فاعلی از فروز.

← فروزان

♀ /foruy / فروغ

از پترگ: patrōg: فروغ، روشنایی، شکوه در په

بهر نخست از فر ← فرناز و بهر دوم از نام:

nām، در پا: نام و شهرت و نامَن: -nāman.

در فب: نام (منصوری: ۲۵۴).

♀ /farangis / فرنگیس

نام دختر افراسیاب، همسر سیاوش و مادر شاه کیخسرو کیانی (شهیدی مازندرانی: ۵۱۷).

در په: ویسپان فرای: vispān frāy: فرنگیس، دختر افراسیاب (فره‌وشی: ۶۱۱).

♀ /farnuš / فرنوش

فر جاودان، جاودان بلند.

اگر بهر نخست را از قر: قره بگیریم، واژه برابر است با فر جاودان و اگر از اپر: apar در په بدانیم، برابر با جاودان بلند است ← فرمهر.

♀ /fereni / فرنی

دختر زرتشت.

در په: فرینی: freni (آموزگار، تفضلی: ۲۶) و در او: فرنی: frēnī (بهرامی: ۹۹۴-۲).

♀ /feravāk / فرواک

پسر سیامک (نوه‌ی کیومرث).

در په: فرواک: fravāk (فره‌وشی ۱۹۸)،

در او: فرواک: -fravāka: واژه، پند، اندرز،

گزارش، سخن‌گویی (بهرامی: ۹۹۵-۲).

♂ /forutan / فروتن

افتاده، متواضع.

از فر: frō: فرو، پایین، زیر، به سوی پایین، به سوی زیر (فره‌وشی: ۲۰۶) و تن: tan: تن و بدن

در په (فره‌وشی: ۵۴۳).

♂ /forud / فرود

دختر جریر در شاهنامه (شهیدی مازندرانی: ۵۱۸).

(فروهوشی: ۴۵۵).

♂ /foruhar / **فَرُوهر**

← فَرور

♀ /farre / **فَرّه**

از فَرّه: farrah: فَرّه، خورّه، فَرّ، شکوه، افتخار، درخشندگی در په (فروهوشی: ۱۸۷).

♂ /farhād / **فَرهاد**

نام سنگ‌تراشی در روزگار خسرو پرویز که داستان «شیرین و فرهاد» از دلدادگی و دل باختگی او نوشته شد.

در په: فرهات: frahāt: کمک، یاری، یاری‌دهنده (فروهوشی: ۱۹۱).

♂ /farahmand / **فَرهمند**

دارنده‌ی شکوه و فَرّ.

← فرمند

♂ /farhang / **فَرهنگ**

علم و دانش و چکیده‌ی معارف و تمدن یک ملت و قوم.

در په: فَرهنگ: frahang، از * فر - نَنج:

fra-θanja * در ایرانی باستان از fra: فَرّ:

پیشوند و تنگ: θang√: کشیدن با پیشوند

fra: پیش راندن (منصوری، حسن‌زاده: ۲۱۰).

♂ /farhuš / **فَرهوش**

بلند هوش؛ هوش عالی.

بهر نخست در په: اَپر: apar: روی، بالای، عالی

(فروهوشی: ۳۲) و هوش در په: هُش: hōš:

هوش، حافظه، عقل، فهم (فروهوشی: ۲۷۷).

♀ /feri / **فَری**

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او:

فَری: frī-: ستایش، بخشش، نیکی (بهرامی):

۲-۹۹۲).

♀ /faryā / **فَریا**

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی: فَری:

frya-: دلبر، مهرورز، بامهر، مهربان، یار،

دولت، خواستار خوب که در یکی از گونه‌های

دستوری (فاعلی جمع) فریا: fryā: دلبران،

دوستداران، مهربانان گردیده است (بهرامی):

۲-۹۹۷).

♂ /faryār / **فَریار**

دارنده‌ی شکوه (فرهنگ سخن: ۱۹۰).

♀ /faryāl / **فَریال**

دارنده‌ی اندام و هیكل باشکوه (همان).

♀ /faribā / **فَریبا**

فریبنده.

صفت فاعلی از فریب: فریب دادن، در په:

فَرپ: frēp: فریب و از دَب: dab√: فریفتن

در او (منصوری، حسن‌زاده: ۲۱۰).

♂ /fariborz / **فَریبرز**

پسر کاووس که در دیگر منابع برز فره آمده

است (شهیدی مازندرانی: ۵۲۳) و به گمان

بسیار برابر است با بلندفَرّه.

بهر نخست از فَرّه: farrah: فَرّه، افتخار،

درخشندگی (فروهوشی: ۱۸۶) و بورز: burz:

حرمت، احترام، بلندی، بزرگی (فروهوشی: ۱۰۷).

♂ /fariti / **فَریتی**

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی فریتی:

friti-: ستایش، نماز، بزرگداشت در او

(بهرامی: ۲-۹۹۱).

♀ * farihā / فریها *

← فرنی

بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ی مادینه‌ی فریثا: -friθā، از واژه‌ی فریث: -friθa دلبر، مهربان، مهرورز (بهرامی: ۲-۹۹۱).

♂ /firuz / فیروز

← پیروز

♀ /firuze / فیروزه

پیروزمند، پیروز؛ نام سنگی گران‌بها.

♂ /fereydun / فریدون

← فیروز

پدر ایرج و سلم و تور و پسر آبتین (شهیدی مازندرانی: ۵۲۴).

♂ /firuzān / فیروزان

وابسته به پیروز با فیروز.

در په: فرتَن: -frētōn: فریدون (فرهوشی: ۲۰۵) و در او: ثَرَاتَان: -θraetaona (بهرامی: ۳-۶۵۲).

← فیروز

♀ /fikā / فیکا

نام گونه‌ای درخت بید در مازندران (فرهنگ سخن: ۱۹۳).

♂ * farin / فرین *

بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ی او: فرین: -frīna: نیایش، ستایش، بخشش، نیکی (بهرامی: ۲-۹۹۲).

♀ * farinā / فرینا *

گونه‌ای از فرین که برای نام نهادن بر زن و دختر خوب است.

← فرین.

♀ /farināz / فریناز

نازِ عالی.

بهر نخست از آپر: -apar: روی، بالای، عالی در په (فرهوشی: ۳۲) و * ناز: -nāz*، در ایرانی باستان: شادی و افتخار (منصوری: ۲۵۵).

♂ * farinās / فریناسپ *

نام کسی نامور در بند ۱۲۲ فروردین‌یشت (بهرامی: ۲-۹۲۲).

بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ی فریناسپ: -frīnāspa در او.

♀ /ferini / فرینی

نام دختر بزرگ زرتشت.

♀ /kāsān / کاسان

نام همسر کورش سوم (تاریخ ایران باستان).

♂ /kākuy / کاکوی

نبیره‌ی ضحاک (شهیدی مازندرانی: ۵۵۰).

♂ /kāmbaxš / کامبخش

بخشنده‌ی آرزو، به‌آرزوساننده.

بهر نخست از کام: kām: میل، کام، خواست

و اراده (فروهوشی: ۳۰۹) و بهر دوم از بخش:

بخشیدن، از بخش: baxš، در په: تقسیم

کردن و بخش: -baxš: اختصاص دادن و

سهم دادن در او (منصوری، حسن‌زاده: ۵۹).

♂ * /kāmbod / کامبُد

نگهبان کام و آرزو یا دارنده‌ی کام و آرزو.

بهر دوم از پَت: pat: بد، رئیس، سرور، بزرگ

(فروهوشی: ۴۴۶).

♂ /kāmbiz / کامبیز

گونه‌ی فرانسوی و امروزی کمبوجیه، پسر

کورش (فرهنگ سخن: ۲۰۳).

♂ /kamju / کامجو

جویای آرزو.

بهر نخست از کام ← کامبخش و بهر دوم

بن مضارع جستن، در په: جُی: jōy: جُستن

(منصوری، حسن‌زاده: ۱۱۲).

♂ /kāmdin / کامدین

خواستگی دین (فرهنگ سخن: ۲۰۳).

← کامبد

♂ /kāmran / کامران

کامروا.

بهر دوم از بن مضارع راندن: ران: حرکت دادن،



♂ /kāt / کات

در په: کات: kāt و در او: کات: -kāta: نام

وزیر دارا (بهرامی: ۱-۳۷۳).

♂ /kādus / کادوس

نام قومی قدیمی ساکن گیلان (فرهنگ

سخن: ۲۰۱).

♂ /kāran / کارن

یا قارن، نام یکی از خاندان‌های اشکانی. با

فراگویی کارن: kāren: نام پسر فرهاد چهارم،

پادشاه اشکانی (فرهنگ سخن: ۲۰۲).

♂ /kārang / کارنگ

چرب‌زبانی، زبان‌آور (فرهنگ سخن).

♀ * /kārin / کارین

بازسازی گونه‌ای دیگر از کارن ← کارن که

شاید برای نام نهادن روی زنان و دختران

بہتر باشد.

در او: کی (بهرامی: ۱-۳۶۷) و وس در کاووس همان آرزو است: شاه آرزو، شاه هوس.

این نام در شاهنامه کیکاووس نوشته شده است، پسر کیقباد و پدر سیاوش شاه کیانی. این نام در په: کایوس: kāyōs و در او: کوی اوسَدَن: ka--vi-usađan (شهیدی مازندرانی: ۴-۶۰۴) است. اوسَدَنیا اوسَن: usađan یا usan- در او نام کاووس، پسر قباد، است (بهرامی: ۱-۳۰۸). به گمان بسیار، از اوسَن: usa- خواست، خواهش، آرزو (بهرامی: ۱-۳۰۷)، از وَس: vas: خواهش کردن، آرزو کردن، خواستن (بهرامی: ۳-۱۳۰).

♂ /kāve/ کاوه

نام آهنگری که بر ضحاک به پا خاست و در شاه شدن فریدون یاری اش کرد (شهیدی مازندرانی: ۱-۵۵).

♂ / *kāvi / * کاوی

گونه‌ای فارسی شده و بازسازی شده از واژه‌ی کوی: -kavi: زنجیره‌ی دوم ایرانیان باستان؛ پادشاهان کیانی که پس از پیشدادیان آمدند (بهرامی: ۱-۳۶۷).

♂ /kobād/ کباد

← قباد

♀ /kati/ کتی

واژه‌ای او برابر با بزرگ یا سرور خانه و خانواده؛ صاحب زمین (بهرامی: ۱-۳۴۹).

♀ /katāyun/ کتایون

نام مادر گشتاسپ که به گونه‌ی ناهید هم در شاهنامه آمده است (شهیدی مازندرانی: ۱-۵۷۶).

جاری ساختن، گونه‌ای دیگر از روان، ماده‌ی سببی رو (منصوری، حسن‌زاده: ۱۴۹).

♂ /kāmak/ کاماک

آرزوی کوچک.

♂ /kāmkar/ کامکار

از کام و پسوند گار ساخته شده که در این واژه به کار دگرگونی یافته است. پسوند گار برای ساختن صیغه‌ی مبالغه از اسم، ماده‌ی ماضی و مضارع فعل به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۸).

♂ /kāmnuš/ کامنوش

آرزوی جاویدان.

بهر دوم: نوش، بی‌مرگ (برهان قاطع)، گونه‌ی دیگری از انوشه در فارسی ← انوشه.

♂ /kāmvar/ کامور

کامجو، کامخواه، کامران.

← کامبد

♂ /kāmyār/ کامیار

پشتیبان آرزو، یاور خواهش.

بهر دوم از ادیاز: adiyār: یار، کمک، دوست در په (فره‌وشی: ۳).

♂ /kāmin/ کامین

از کام و پسوند ین ساخته شده است. پسوند

in در په: ēn. این پسوند برای ساخت

صفت از اسم در این نام به کار رفته است

(ابوالقاسمی: ۳۴۳).

♂ /kāvus/ کاووس

این نام از دو بهر کاو + وس است که بهر نخست، کاو، همان کی است و کوی: -kavi.

♀ /kanukā/ کُنوکا

نام یک دوشیزه‌ی نامور در او.
از کُن: √kan: مهر ورزیدن، دوست داشتن
(بهرامی: ۱-۳-۳۵۲).

♀ /kanyā/ کنیا

واژه‌ای او برابر با دوشیزه، دست‌نخورده، باکره
(بهرامی: ۱-۵۳۵).

♂ /kovāt/ کُوات

← قباد

♂ /kuros/ کورُس

یونانی‌شده‌ی کورش.

♂ /kuroš/ کورُش

کورش، بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی.
در فب: در گونه‌ی دستوری فاعل از کورو:
kūru (مولایی: ۱۶۴).

♂ /kušā/ کوشا

کوشش‌کننده، پرتلاش.

صفت فاعلی از کوش: جنگ کردن، سعی
کردن، در په: کُخش: kōxš: کوشیدن، از *
کَاوش: kauša: * کشتن در ایرانی باستان
(منصوری، حسن‌زاده: ۲۲۰).

♂ /kušān/ کوشان

کوشش‌کننده، پرتلاش؛

صفت فاعلی از کوش؛ نام تیره‌ای آریایی در
شرق ایران کهن (شهیدی مازندرانی: ۵۶۵).

← کوشا

♂ /kušyār/ کوشیار

نام دلاوری ایرانی در شاهنامه (فرهنگ
سخن: ۲۰۸).

♀ /kuyris/ * کویریس

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: کویریس:
-kuyris: زیوری برای گردن و سینه، سینه‌بند،
گردن‌بند، زره (بهرامی ۱-۳۷۶).

♀ /keyāraš/ کی آرش

نام یکی از چهار پسر قباد و برادر کاووس
(شهیدی مازندرانی: ۵۹۷).

در او: کوی‌آرشَن: -kaviaršan (شهیدی
مازندرانی: ۵۷۹)، از کوی: -kavi: کی
(بهرامی: ۱-۳۶۷) و آرشَن: -aršan: نر، برادر
کاووس (بهرامی: ۱-۱۲۲).

♂ /keyārmin/ کی آرمین

شاه آرامش.

← کی‌آرش، ← آرمین

♂ /kiyā/ کیا

پادشاه، سلطنت.

← کاوی

♀ /kiyābānu/ کیابانو

زن شاه، شاه‌زن.

♀ /kiyāčehr/ کیاچهر

از نژاد شاهان، از نژاد بزرگان.

♀ /kiyādoxt/ کیادُخت

دختر ارجمند، دختر گرامی.

به‌هم‌پیوسته از کیا ← کیا و دخت: دختر.

♀ /kiyārox/ کیارُخ

کسی که رخس مانند پادشاهان یا شهریاران
باشد، کسی که چهره و روی بزرگان را دارد.

♂ /kiyāraš/ کیارَش

← کی‌آرش

- کیازاد / *kiyāzād* ♂
 زاده‌ی پادشاه (فرهنگ سخن: ۲۰۹).
 کیافَر / *kiyāfar* ♂
 دارای شکوه پادشاهی (فرهنگ سخن: ۲۵۹).
 کیان / *kiyān* ♂
 کی + ان (نشانه‌ی جمع). کی در فارسی
 عنوان پادشاهان کیانی است. نام خاندان
 این سلسله در او کوی- *kavi-* است
 (شهیدی مازندرانی: ۵۹۸).
 کیانا / *kiyānā* ♀
 وابسته به کیان که برای نام‌گذاری برای
 مادینه درخور است.
 ← کیان
 کیان بانو / *kiyānbānu* ♀
 بهر نخست: کیان ← کیان، بهر دوم: بانو
 ← بانو.
 کیان چهر / *kiyānčher* ♂
 از نژاد شاهان، از نژاد کیانیان.
 چهر در او: چیثر: -*čiθra*، چهره، روی، نژاد،
 تخمه (بهرامی: ۱-۵۱۱).
 ← کیاچهر
 کیان دُخت / *kiyāndoxt* ♀
 دختر شاهان.
 ← کیادخت
 کیخسرو / *keyxosro* ♂
 پسر سیاوش (شهیدی مازندرانی: ۶۰۱).
 در په: کی هوسرو: *kayhusraw*. کیخسرو
 (فرهوشی: ۳۳۲). بهر دوم از سرۆنگه:
sravanh-: نماز، نیایش، سخن ورجاوند،
 مازندرانی: ۶۴۵).
- سخن، گفتار (بهرامی: ۳-۱۴۸۸).
 کیدُخت / *keydoxt* ♀
 شاهدخت.
 ← کیان دخت
 کیانفَر / *kiyānfar* ♂
 فرّ کیانی.
 ← کیافر
 کیانوش / *kiyānuš* ♂
 نام برادر فریدون (شهیدی مازندرانی: ۶۰۰).
 کی بانو / *keybānu* ♀
 شاه بانو.
 ← کیابانو
 کیبُد / *keybod* ♂
 نگهبان شاهی، صاحب شاهی.
 کیکاووس / *keykāvus* ♂
 ← کاووس
 کیمنش / *keymaneš* ♂
 شاه‌منش، شاه‌اندیشه.
 کی ناز / *keynāz* ♀
 شاه ناز، ناز شاه.
 کیوان / *keyvān* ♂
 ستاره‌ی زحل (فرهنگ سخن: ۲۱۰).
 کیوان دُخت / *keyvāndoxt* ♀
 دختر کیوان.
 ← کیوان
 کیومَرَس / *kiyumars* ♂
 نخستین بشر در شاهنامه، پدر سیامک
 و پدر بزرگ هوشنگ پیشدادی (شهیدی
 مازندرانی: ۶۴۵).

در په: گیومرت: gayōmart و در او گئی مرتن: gayamarətan. این نام از دو بهر درست شده است: گئی: جان و زندگی و مرتن: مردنی و مرد، و بر روی هم گیومرت (گیومرت، کیومرس یا کیومرت): زنده‌ی مردنی (شهیدی مازندرانی: ۶۴۵-۶).

♂ / *kiyumehr / کیومهر

پیمان زندگی، مهر زندگی. بازسازی از واژه‌ی گئی در او ← کیومرس و مهر در او: میثر: miθra: مهر، میترا، نیروی دارنده‌ی روشنی، پیشروی خورشید، پیمان، نوید، دوستی، ماه هفتم (بهرامی): ۱۱۲۲-۳-۲.

♀ / keyhān / کیهان

هستی، جهان. در په: گهان: gēhān: جهان، روزگار (فره‌وشی): ۲۱۹ و در او: گائا: gaeθā: گیتی، جهان (بهرامی: ۴۴۵-۱).

♀ / *keyhānbānu / کیهان بانو

بانوی جهان. بهر دوم از بانو ← بانو.

♀ / *keyhāndoxt / کیهان دخت

دختر هستی، دختر جهان.

♀ / keyhāne / کیهانه

نامی ساخته‌شده از کیهان که برای نام‌گذاری بر دختر و زن درخور است.

در او: کِرساسپ: kərəsāspa- کسی که اسبش لاغر است (شهیدی مازندرانی: ۶۱۶).

♂ /gostaham / گُستَهَم

برادر توس (پسرِ نوذرشاه).

در په: ویستَهَم: vistahm به معنی گشوده و منتشرشده (شهیدی مازندرانی: ۶۲۳).

♂ /goštāsp / گُشتاسب

دارنده‌ی اسبِ رمنده.

در او و فب: ویشتاسپ: vištāspa- دارنده‌ی اسبِ رمنده (شهیدی مازندرانی: ۶۲۵).

♂ /gošasp / گُشَسپ

اسبِ نر.

در په: گوَشَسپ: gušasp: اسبِ نر (فره‌وشی: ۲۳۵).

♀ /gol / گُل

گُلِ سرخ؛ نام دختری در ویس و رامین.

در په: گول: gul: گُلِ سرخ (فره‌وشی: ۲۳۲).

♀ /golāb / گُلاب

عرقِ گُلِ سرخ (فرهنگِ سخن: ۲۱۳).

♀ /golārā / گُلِ آرا

کسی که با زیباییِ خود گُل را نیز می‌آراید.

نام مادرِ روشنگ (فرهنگِ سخن: ۲۱۳).

← گُل

♀ /golafrūz / گُلِ افروز

فروزنده‌ی گُل.

بهر دوم از افروز: بن مضارع افروختن، روشن

شدن، در په: افْرُج: afrōč: افروز (فره‌وشی: ۶).

♀ /golafšān / گُلِ افشان

افشاننده‌ی گُل.



♀ /gordāfarid / گُرد آفرید

دخترِ دژدارِ ایران در مرز ایران و توران در داستان «رستم و سهراب» که سهرابِ دلباخته‌ی او می‌شود (شهیدی مازندرانی: ۶۱۱).

از گورت: gurt، در په: گرد، شجاع، دلیر، جنگجو (فره‌وشی: ۲۳۴) و آفرید: بن ماضی

آفرین ← آفرین.

♀ /gordāfarin / گُرد آفرین

آفریننده‌ی گرد.

♂ /garzam / گَرزم

یکی از نزدیکانِ گشتاسپ و بدخواهِ اسفندیار در شاهنامه (شهیدی مازندرانی: ۶۱۴).

این نام در او: کوارَسْمَن: kavārasman- فرمانده‌ی رزمِ کیانی (شهیدی مازندرانی: ۶۱۴).

♂ /garšāsb / گَرشاسب

دارنده‌ی اسبِ لاغر.

- بهر دوم از افشان: بن مضارع: ریختن و پاشیدن، در په: افشان: afsān. افشاندن (منصوری، حسن‌زاده: ۳۹).
- ♀ /golbarg / گلبَرگ / برگ گل. بهر دوم از وَرگ: برگ: برگ در په و وَرک: varəka- در او (فروه‌وشی: ۵۷۹).
- ♀ /andāngol / گُل‌آندام / اندام چون گل زیبا. بهر دوم از هَندام: handām: اندام، عضو، بخش در پا (بویس: ۷۸).
- ♂ /golbād / گلباد / برادر پیران که در شاهنامه کلباد نوشته شده است (شهیدی مازندرانی: ۵۷۵).
- بهر دوم، به گمان بسیار، از pād: پا و در فمت و پا: پاییدن، محافظت کردن (بویس: ۱۱۱). بهر نخست جز گل: گل سرخ، می‌تواند دگرگون‌شده‌ی واژه‌ی گر: gar: کوه در په (فروه‌وشی: ۲۱۲) باشد. گلباد در این صورت می‌تواند نگهبان کوه معنی بدهد (یادداشت ویراستار).
- ♀ /golbānu / گُل بانو / بانوی (چون) گل. بهر دوم از بانو ← بانو. گلبخَش / golbaxš / ♀ بخشنده‌ی گل. بهر دوم از بخش: بن مضارع بخشید: بخشیدن، قسمت کردن، دادن، در په: بخش: baxš: تقسیم کردن، از بخش: baxš-: تقسیم کردن سهم دادن در او (منصوری، حسن‌زاده: ۵۹).
- ♂ /golbod / گلبُد / گونه‌ای دیگر از گلباد. می‌توانیم بهر دوم را از پَت: pat: پَد، بُد، رئیس، سرور، بزرگ (فروه‌وشی: ۴۴۶) بدانیم و آن را بزرگِ گل و سرورِ گل معنی کنیم. ← گلباد
- ♀ /golbon / گُلْبُن / بن گل. بهر دوم از بون: bun، در په: بن، ریشه، منشأ، مبدأ، سرچشمه، بنیاد، ته و مایه (فروه‌وشی: ۱۰۴).
- ♀ /golbu / گُلْبُو / بوی گل. بهر دوم از بُی: bōy: بوی و عطر در په (فروه‌وشی: ۱۰۰).
- ♀ /golbahār / گُلْبَهَار / شکوفه‌ی گل. دانه‌ای معطر (فرهنگ سخن: ۲۱۴).
- ♂ /golpar / گُلپَر / گلپری / پری گل. بهر دوم از پری ← پری. گلیونه / golpune / ♀ گل‌های کوچک معطر به رنگ صورتی یا بنفش (فرهنگ سخن: ۲۱۴).
- ♀ /golpeykar / گُل پیکر / پیکر (چون) گل. بهر دوم از پَتَکَر: patkar: پیکر، مجسمه، تمثال در په (فروه‌وشی: ۴۵۲).
- ♀ /golčehr / گُلچِهَر / چهره‌ی (چون) گل. بهر دوم از چیتَر: čitr: چهر، صورت، تخمه، نژاد در په (فروه‌وشی: ۱۲۴) و در او: چیتَر:

- * گُلگو / golgu * ♀. (bēramī: ۵۱۱-۱).
 بَهرِ دُوم: بن مضارع گفتن، در په: گُو: gōw:
 گفتن و در فب: گاوب: √gaub: گفتن
 (منصوری: ۱۷۳).
- گُلچین / golčīn ♀.
 بَهرِ دُوم: بن مضارع چین: چیدن: جمع‌آوری
 کردن، کندن گل، از چی: √čī، در او: چیدن،
 گردآوری کردن، برگزیدن (منصوری، حسن‌زاده:
 ۱۲۱ و بهرامی: ۵۰۶-۱).
- گُلدیس / goldis ♀.
 مانند گل، زیبا چون گل.
 گُلدُخت / goldoxt ♀.
 دختری چون گل.
 گُلرُخ / golrox ♀.
 رُخ گل.
 گُلرو / golru ♀.
 روی گل.
 گُلشن / golšan ♀.
 گلستان.
 گُلشهر / golšahr ♀.
 شهر گل.
 نام همسر پیران ویسه و مادر جریره که زنی
 نیکخواه بود (شهیدی مازندرانی: ۶۲۷).
- گُلشید / golšīd ♀.
 درخشش گل؛ گل درخشان.
 بَهرِ دُوم از شِت: šēt: شید، درخشان، روشن
 (فروهوشی: ۵۳۳)، در په و در او: خَشِاَت: xšae-
 fa: شبیه، درخشان، باشکوه (بهرامی: ۴۲۲-۱).
- گُلغام / golfām ♀.
 به رنگ گل، گلگون.
- * گُلگنو / golgnuš * ♀.
 بَهرِ دُوم از گان: gaona: گونه، جور
 (بهرامی: ۴۵۱-۱).
- گُلنار / golnār ♀.
 گُل انار.
 گُلنوش / golnuš ♀.
 از آهنگ‌های کهن در هنر نوازندگی ایرانی.
 گُلی / goli ♀.
 وابسته به گل، مانند گل، رنگ گل (فرهنگ
 سخن: ۲۱۶).
- ← گل
 گوشیار / gušyār ♂.
 نام حکیمی از فارس (برهان قاطع).
 گوهر / gohar ♀.
 سنگ قیمتی؛ نهاد؛ نژاد (فرهنگ سخن: ۲۱۶).
 گوهر آرا / guharārā ♀.
 آراینده‌ی گوهر؛ بسیار زینده.
 به‌هم‌پیوسته از گوهر ← گوهر و آرا: بن
 مضارع آراستن، در او: راد: √rād: آماده
 کردن (منصوری: ۴۴).
- گوهران / goharān ♀.
 وابسته به گوهر؛ چهار آخشبج (عنصر)
 (خاک، آب، باد، آتش).
 ← گوهر

♀ /gohardoxt / گوهر دُخت

دختر ارزشمند؛ دختر گوهر.

♀ /goharšād / گوهر شاد

گوهر شادی؛ شادی گوهر؛ شادنژاد.

← گوهر

♀ /goharin / گوهرین

گران‌بهارترین، پرارزترین.

← گوهر

♀ /gitā / گیتا

گیتی، جهان آفرینش.

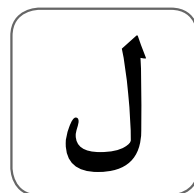
واژه‌ای تازه ساخته شده از گیتی.

← گیتی

♀ /giti / گیتی

جهان.

← کیهان



♀ /lādan / **لادن**

گل زینتی به رنگ زرد، قرمز یا نارنجی
(فرهنگ سخن: ۲۱۹).

♂ /lonbak / **لنّبک**

نام شخصی آزاده در زمان بهرام گور (شهیدی
مازندرانی: ۶۵۰).

♂ /lahhāk / **لّهّاک**

پسر ویسه، برادر پیران (شهیدی مازندرانی:
۶۵۲).

♂ /lohrāsp / **لهراسپ**

پدر گشتاسپ که پس از کیخسرو شاه شد.
در په: لوهراسپ: lohrāsp، در او: اَورَوَتَاسپ:
aurvataspa- تنداسب، تیزاسب (شهیدی
مازندرانی: ۶۵۳).

♀ /māndegār / ماندگار

ماندنی، پایدار، استوار، همیشگی.

بهر نخست: بن ماضی: ماند: توقف کردن، در په: ماند: mānd: ماندن، صبر کردن، اقامت کردن، از من: √man: ماندن، منتظر شدن، صبر کردن در فب (منصوری، حسن‌زاده: ۲۴۷-۸). بهر دوم: پسوندِ گار، در په: گار: gār. این پسوند برای ساختن صیغه‌ی مبالغه از اسم، ماده‌ی ماضی و مضارع فعل به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۸).

♀ /* mānzā / مانزا

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: مانز: manza-: بزرگ (بهرامی: ۲-۱۱۲۶).

♀ /mānak / مانک

از نام‌های زنده‌ی امروزی پارسیان هند و زرتشتیان ایران.

در په: مانک: mānak: یاد، حافظه، فکر (فروه‌وشی: ۳۵۵).

♂ /mānuš / مانوش

نام یکی از نیاکان منوچهرشاه (فروه‌وشی: ۳۶۰).

♂ /* mānušā / مانوشا

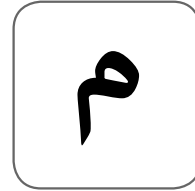
نامی ساخته‌شده از مانوش ← مانوش که شاید برای نام نهادن برای مادینه درخور باشد.

♂ /mānušfar / مانوشفَر

در په: مانوش خورنَر: mānūš xvarnar: مانوش خورنَر: پدر منوچهر پیشدادی در نوشته‌ی پهلوی بندهش (فروه‌وشی: ۳۶۰).

♀ /mānuše / مانوشه

خواهر منوچهر.



♂ /māzyār / مازیار

یکی از شهربانان ایرانی در قرن ۳ که بر خلیفه‌ی عباسی شورش کرد (فرهنگ سخن: ۲۲۴).

♂ /mākān / ماکان

نام پسر کاکي، یکی از فرمانروایان ایرانی.

♀ /māmak / مامک

مادر کوچک.

♀ /mānā / مانا

ماندنی، پایدار (فرهنگ سخن: ۲۲۴).

صفت فاعلی از مان: mān: ساکن بودن، زیستن در په (منصوری: ۲۳۹).

♀ /māndān / ماندان

← ماندانا

♀ /māndānā / ماندانا

زن کمبوجیه‌ی نخست و مادر کوروش.

- در په: مانوشک: mānūšak (فره‌وشی: ۳۶۰).
مانی / māni / ♂
 نام پیامبر ایرانی که مادرش از خاندان شاهان اشکانی و پدرش مردی به نام پاتک: patak یا فاتک: fatak از مردم همدان بوده است. پیروان این پیامبر را مانویان می‌نامند (فره‌وشی: ۳۵۶).
مانیا / māniyā / ♂
 دیوانگی، جنون.
 دخیل از یونانی به‌گونه‌ی معرب (فرهنگ سخن: ۲۲۵).
ماونداد / māvandād / ♂
 ← ماه‌ونداد
ماه‌آفرید / māhāfarid / ♀
 آفریده‌ی ماه.
 بهر نخست از ماهی: māhya. در او: ماهانه، ماهیانه (بهرامی: ۱۱۱۸-۲) و بهر دوم ← آفرین.
ماه‌آفرین / māhāfarin / ♀
 آفریننده‌ی ماه.
 ← ماه‌آفرید
ماهان / māhān / ♂
 چون ماه؛ درخشنده و روشن.
 ← ماه‌آفرید
ماهان‌چهره / māhānčehre / ♀
 درخشان‌چهره؛ از نژاد ماه.
 به‌هم‌پیوسته از ماهان ← ماه‌آفرید و چهره، از واژه‌ی چیتر: čīθra. چهره، تخمه، نژاد (بهرامی: ۵۱۱-۱).
ماهان‌دخت / māhāndoxt / ♀
 دختر ماهان.
ماهان‌رُخ / māhānrox / ♀
 رُخ ماهان (وابسته به ماه).
ماه‌بُد / māhbod / ♂
 بهر دوم از * پتی: -pati* صاحب، مالک در ایرانی باستان، در پا و فمت: بد: bid: صاحب. به‌گونه‌ی پسوند در په، پا و فمت، این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رفته است (ابوالقاسمی: ۳۳۱).
ماه‌بُود / māhbud / ♂
 ← ماه‌بُد
ماه‌پاره / māhpāre / ♀
 پاره‌ی ماه.
 بهر دوم در په: پارک: pārak. پاره، تکه، بخش (فره‌وشی: ۴۳۵).
ماه‌تاب / māhtāb / ♀
 ← مه‌تاب
ماه‌چهر / māhčehr / ♀
 کسی که چهره‌اش مانند ماه است؛ کسی که از نژاد ماه است.
 بهر دوم چهر: ← ماهان‌چهره.
ماه‌داد / māhdād / ♂
 داده‌ی ماه.
 در په: ماه‌دات: māhdāt (فره‌وشی: ۳۵۱).
 نام کسی که اردشیر بابکان او را موبدان موبد کرد (فرهنگ سخن: ۲۲۶).
ماه‌دُخت / māhdoxt / ♀
 دختر ماه.
 ← ماه‌آفرید
ماه‌دیس / māhdis / ♀

- مانند ماه. بهر دوم از دیس: √dis، در او: نشان دادن (زیرنویس برهان قاطع).
ماهوش / *māhvaš* ♀
 مانند ماه.
 بهر نخست: در سک: ماس: *mās*: ماه، قمر (زیرنویس برهان قاطع)، در او: ماهی: *māhya-* ماهانه، ماهیانه (بهرامی: ۱۱۱۸۲). بهر دوم پسوند وَش: *vaš*: به‌گونه‌ای دیگر از فَش: *faš*، که برابر است با مانند، از اسم و صفت صفت می‌سازد (ابوالقاسمی: ۳۵۱).
ماهوی / *māhuy* ♀
 زیب و آرایش (برهان قاطع). نام یکی از مرزبانان ایران (مرزبان مرو) در زمان یزدگرد سوم (شهیدی مازندرانی: ۶۶۷). ← ماهو
ماهویه / *māhuye* ♀
 ← ماهوی
ماهیار / *māhyār* ♂
 دوست و یار ماه (فرهنگ سخن: ۲۲۷). نام کسی در زمان بهرام گور (شهیدی مازندرانی: ۶۶۹). بهر دوم از آیار: *ayār*، در په: یار (زیرنویس برهان قاطع).
ماهین / *māhin* ♀
 وابسته به ماه، مانند ماه درخشان و نورانی (فرهنگ سخن: ۲۲۷). از ماه و پسوند ین: *in*، در په: ان: *ēn* که یکی از کارکردهایش ساخت صفت نسبی است (ابوالقاسمی: ۳۴۳).
 مانند ماه. بهر دوم از دیس: √dis، در او: نشان دادن (زیرنویس برهان قاطع).
ماه‌دیس / *māhdise* ♀
 ← ماهدیس
ماه‌رخ / *māhrox* ♀
 ماه‌سیما.
ماه‌رخسار / *māhroxsār* ♀
 رخ ماه.
ماه‌رو / *māhru* ♀
 روی ماه.
ماه‌سا / *māhsā* ♀
 ماهسان، مانند ماه، زیبا چون ماه. بهر دوم از سا: پسوندی به معنی مانند که از اسم صفت می‌سازد (ابوالقاسمی: ۳۵۰).
ماه‌سان / *māhsān* ♀
 مانند ماه، زیبا چون ماه.
ماه‌شاد / *māhšād* ♀
 شاد یا شادی ماه؛ ماه شادمان.
ماه‌شید / *māhšid* ♀
 ماه درخشان، ماه تابان، ماه روشن.
ماه‌فر / *māhfar* ♂
 فرّ و شکوه ماه.
ماه‌ک / *māhak* ♀
 ماه کوچک.
 نام یکی از شاهان سکایی پنجاب در روزگار هخامنشی (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
ماه‌نوش / *māhnuš* ♀
 جاودانِ ماه، ماهِ جاودان.

مایا / māyā ♀

(بهرامی: ۱۱۰۳).

واژه‌ای او: مایه، سرمایه، خواسته، چیزِ گران‌بها، از ما: mā√: اندازه گرفتن (بهرامی: ۱۱۱۸-۲ و ۱۱۱۴).

مَرِزِیومَن / mərəzyumna ♂

واژه‌ای او: آرایش‌دهنده (بهرامی: ۱۱۳۱-۲).

* مَرژَدیک / marždika * ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: مَرژَدیک: marždika. دلسوزی، مهربانی، بخشش (بهرامی: ۱۱۰۶-۲).

مُروارید / morvārid ♀

درّ و گوهر، لؤلؤ، ماده‌ای مفید و قیمتی که در برخی صدف‌های دریایی است (فرهنگ سخن: ۲۳۲).

در په: مُرواریت: mōrvārīt. مروارید از واژه‌ی یونانی (زیرنویس برهان قاطع).

مَزدا / mazdā ♂

دانا، حکیم. از مَزدا: mazdā در او. در اصل از مَزداه: mazdāh: حکیم (ابوالقاسمی: ۴۵۳).

مَزداداد / mazdādād ♂

آفریده‌ی اهورامزدا. از واژه‌ی او: مَزْدَاذَات: mazdaḏāta. آفریده‌ی مزدا (بهرامی: ۱۰۸-۲).

مَزْدک / mazdak ♂

نام روشنفکر مبارز موبدان زرتشتی دربار ساسانی و برابرخواه که به دست کسری (خسرو قبادان) به‌همراه یارانش به‌گونه‌ای فجیع کشته شد (برای آگاهی بیشتر نک: شهیدی مازندرانی: ۶۷۸).

در معنی این واژه نمی‌توان به‌گونه‌ی استوار سخن گفت.

این واژه با همین فراگویی در استوره‌های یونانی مادر هرمس (از خدایان یونان باستان) و در استوره‌های روم الهه‌ی بهار و حاصلخیزی است (فرهنگ سخن: ۲۲۷).

مَرْد آویج / mardāvij ♂

نام سرسلسله‌ی امیران زیاری در سده‌های چهارم و پنجم هجری (فرهنگ سخن: ۲۳۱).

بهر نخست از مَرْت: mart. در په: مرد و در فب: مرتی: martiya: انسان و بشر (زیرنویس برهان قاطع). بهر دوم شاید از آویژه: خالص و پاک، پاکیزه (برهان قاطع).

گرچه در برهان قاطع آویج به معنی آویز: آویختن است، چنین می‌نماید که در مرد آویج با واژه‌ی ویژه به معنی پاک و خالص و بی‌عیب روبه‌رو هستیم (برهان قاطع)، از آپچک: apēčak: پاک، تمیز، خالص، در په از * آپ - وایچک: apa-vaičaka * در ایرانی باستان (زیرنویس برهان قاطع).

مَرْداس / mardās ♂

یا مَرْداس: merdās از کسان شاهنامه، نام پدر ضحاک تازی که مردی خوب بود (فرهنگ سخن: ۲۳۱).

مَرزِیشم / marəzišma ♂

نامی او که به گمان بسیار بخش نخست آن از مَرز: marəza. پاکیزه، درخشان و پاک است

مَزَدِیسن / mazdyasn / ♂

یا مَزَدِیسن: mazdisn. در په: مَزَدِسن: mazdēs̄n: مزداپرست. بهر نخست از مزدا ← مزدا و بهر دوم از یَسَن: yasna-: ستایش (دانشنامه‌ی ایران باستان).

* مَزَنَد / mazand / * ♂

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: مَزَنَت: mazant-: بزرگ، بالا، جادار، مه، بلندپایه (بهرامی: ۱۰۷۹-۲).

* مَزِیشت / mazišt / ♂

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: مَزِیشت: mazišta-: بزرگ‌ترین، بالاترین (بهرامی: ۱۰۷۹-۲).

* مَزِیشتا / mazištā / *

گونه‌ای دیگر از مزیشَت که برای نام نهادن بر دختران و زنان خوب است.

← مزیشَت

* مَزِین / mazin / *

بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: مَزِین: mazina-: بزرگی (بهرامی: ۱۰۸۰-۲).

* مَزِینا / mazinā / *

نامی که برای زن و دختر درخور (مناسب) است. ← مزین

* مَزُدَه / možde / *

نوید، خبِرِ شادی‌بخش. از میژَد: mīžda. در او: مزد، پاداش، تلاش، تلافی (بهرامی: ۱۱۲۶-۲).

* مَزْگان / možgān / *

جمعِ مژه (برهان قاطع).

← مژه

* مژَه / može / *

موی پلک چشم.

* مَسْتانه / mastāne / *

چون مستان، شادمان از مستی.

بخش نخست از مَسْت: mast در په (زیرنویس برهان قاطع) از مَد / مَد: mad / vmaδ: درمان کردن، مست و شاد و خوش بودن (بهرامی: ۱۰۸۹-۲). بهر دوم: پسوند آنه: āne برای ساختن صفت از اسم و صفت به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۶).

* مَسِیت / masit / *

فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی مَسِیت: masita-: بزرگی (بهرامی: ۱۱۰۸-۲).

* مُشکبو / moškbū / *

دارای بوی مشک، خوشبو.

بهر نخست از موسک: muska-، در سک: مُشک (زیرنویس برهان قاطع). بهر دوم در په: بُی: bōy و در او: بَأَد: boada- به معنی بوی خوب (زیرنویس برهان قاطع).

* مُشکین / moškin / *

وابسته به مشک از خوشبویی.

از مشک ← مشکبو و پسوند ین که اینجا برای ساخت صفت نسبی به کار رفته است (ابوالقاسمی: ۳۴۳).

* مُشکین بانو / moškinbānu / *

بانوی مُشکین.

بهر دوم: بانو ← بانو.

- مُنوشا** / manušā ♀
 گونه‌ای از منوش که برای دختر و زن خوب است.
 ← منوش
- مَنیژه** / maniže ♀
 دختر افراسیاب، همسر و معشوقه‌ی بیژن
 (شهیدی مازندرانی: ۶۹۱).
- مودنا** / * mudnā ♀
 فارسی‌شده و بازسازی‌شده‌ی مَوْدَنَ: mao-
 δana: شادی و خوشی (بهرامی: ۲-۱۱۲۷).
- مها** / mahā ♀
 از سک: سنگی مانند بلور، یا قوت کبود
 (فرهنگ سخن: ۲۴۱).
- مَهان** / mahān ♂
 وابسته به مَه (ماه) یا مِه (بزرگ).
 در په: مِه: mēh: بزرگ‌تر (زیرنویس برهان
 قاطع).
- مَهان‌دُخت** / mahādoxt ♀
 دختر وابسته به مه (ماه) یا وابسته به مِه (بزرگ).
- مَهباد** / mahbād ♂
 نام یکی از سرداران هخامنشی (گنجینه‌ی
 نام‌های ایرانی).
- مَهبان** / mahbān ♂
 نگهبان ماه.
 بهر دوم به معنی محافظت‌کننده است
 (برهان قاطع).
- مَه‌بانو** / mahbānu ♀
 بانوی مه.
- مَه‌بُد** / mahbod ♂
 به‌گونه‌ی ماه.
- مُشکین‌دُخت** / moškindoxt ♀
 دختر مُشکین.
 بهر دوم از دخت، در په: دوخت: doxt: دختر
 (زیرنویس برهان قاطع).
- مَشیا** / mašiyā ♂
 در بندهش به په، مشیا به منزله‌ی آدم در نزد
 اقوام سامی است (زیرنویس برهان قاطع)، در
 او از مَشی: mašyā: درگذشتنی (همان).
- مَشیاک** / * mašiyāk ♀
 در او: مَشیاک: mašyāka: زن و مَشی:
 mašya-: مرد (بهرامی: ۲-۱۱۱۰-۱۱۱۱).
 و این نام در بندهش به په: مَشیویی: mašyoi
 به منزله‌ی حوادر نزد اقوام سامی است (زیرنویس
 برهان قاطع).
- ← مَشیا
- مَگابیز** / magābiz ♂
 نام یکی از سرداران داریوش (گنجینه‌ی
 نام‌های ایرانی).
- مَنوچهر** / manučehr ♂
 کسی که از نژاد مانوش (نیای پادشاهان
 کیانی) است.
 در او: مَنوش‌چیتر: manūščiθrā: کسی
 که چهره‌ای مانند مانوش دارد (شهیدی
 مازندرانی: ۶۸۹).
- مَنوش** / manuš ♂
 منوش یا مانوش، بنا بر کتاب بندهش و
 نوشته‌های جغرافیایی پس از اسلام، بخشی
 از کوهستان البرز نزدیک به دماوند است
 (بهرامی: ۲-۱۰۹۶).

بهر دوم را می‌توان از bad: بد یا بد: bid برابر با مالک و صاحب دانست (ابوالقاسمی: ۳۳۱).

مَهْبُود / mahbud ♂
مَهْدُ.

مه پری / mahpari ♀
پری مه (بزرگ یا چون ماه).

مَهْتَا / mahtā ♀
همپایه با (زیبایی) ماه (فرهنگ سخن: ۲۴۱).
مَهْتَاب / mahtāb ♀
نور و روشنایی ماه (فرهنگ سخن: ۲۴۱).

بهر نخست از مه یا ماه ← ماهوش و بهر دوم از تپ: vtāp: داغ بودن، گرم بودن (حسن دوست: ۳۲۲).
← ماهتاب.

مَهْدَاد / mاهدād ♂
آفریده‌ی ماه.

نامی از نام‌های هخامنشیان (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

بهر دوم از دات: -dāta، در او: داده و da: √da: دا: آفریدن (منصوری: ۱۲۲).

مَهْدَار / mاهدār ♂
دارنده‌ی ماه.

بهر دوم از دار: dār، در په: داشتن، نگاه داشتن، نگاهداری کردن، در فب: دَر: √dar: نگه داشتن (منصوری: ۱۱۹).

مَهْدُخْت / mahdoxt ♀
ماهدخت، دختری چون ماه، دختر زیبا.

← مه‌داد

مَهْدِیس / mahdis ♀

مانند بزرگان؛ مانند ماه، زیبا چون ماه. بهر نخست از مه: mah: ماه (قمر) یا از مه: meh: بزرگ (برهان قاطع). در په: مه: mēh: بزرگ‌تر (زیرنویس برهان قاطع) و ماهی، در او: یک ماه (۳۰ روز)، ماهیانه (بهرامی: ۱۱۸۲). بهر دوم: دیس: همتا و مانند و شبیه (برهان قاطع) و در او: دیس: √dis: نشان دادن، ارائه (زیرنویس برهان قاطع).

مِهْر آذَر / mehrāzar ♂

نام کسی که در زمان مزدک برای سرکوبی او به یاری کسری (خسرو قبادان) از استخر آمد. گونه‌ی درست آن آذر مهر است. بهر نخست از آذر: آتش و بهر دوم از مهر، در په: میتر: mitr و در فب: میثر: -miθra، برابر با درست، پیمان و ماه هفتم است (زیرنویس برهان قاطع).

مِهْر آذِین / mehrāzin ♀

آرایش مهر.

بهر دوم از آذین ← آذین

مِهْر آرا / mehrārā ♀

آرایش دهنده‌ی مهر.

بهر دوم از آرا: آرایش کردن، در په: ārāy: آراستن و از راد: √rād: آماده کردن در او (حسن دوست: ۱۳).

مِهْر آزاد / mehrāzād ♀

بهر نخست از مهر ← مهرآذر و بهر دوم از آزاد، در او: آزات: -āzāta: آزاد، آزاده، ایرانی،

- نژاده (بهرامی: ۱-۲۰۳). روی هم، می‌توان از این واژه معنی محبت رها و آزاد یا پیمان آزاد و رها یا پیمان شریف را دریافت.
- مِهْرآسا / mehrāsā** ♀
مانند خورشید (فرهنگ سخن).
- بهر نخست از مهر در او: میثر: -miθra: مهر، میترا، پیشروی خورشید، پیمان، درستی، ماه هفتم سال (بهرامی: ۲-۱۱۲۲). در فارسی برابر با خورشید نیز کاربرد دارد (برهان قاطع). بهر دوم، آسا، برابر با روش و قانون است (برهان قاطع). و پسوند آسا به معنی مانند است (ابوالقاسمی: ۳۴۹). واژه‌ی مهرآسا هم به معنی مانند خورشید و هم به معنی روش خورشید یا مانند پیمان یا روش پیمان است.
- مِهْر آگین / mehrāgin** ♀
همراه با محبت (فرهنگ سخن: ۲۴۲). پسوند آگین به معنی پر و انباشته است (ابوالقاسمی: ۳۴۹).
- مِهْر آفرین / mehrāfarin** ♂
آفرین مهر.
بهر دوم از آفرین ← آفرین.
- * مهْر آنوش / * mehrānūš** ♀
جاودان پیمان، پیمان جاودان.
بهر دوم از انوش: بی‌مرگ، جاویدان (فرهنگ سخن: ۳۲).
- * مهْر آیین / * mehrāyin** ♂
آیین مهر.
بهر دوم از آیین ← آیین.
- مِهْرآب / mehrāb** ♂
نام پادشاه کابل و پدر رودابه.
بهر نخست: مهر ← مهرآسا و بهر دوم: آب: روشن (برهان قاطع).
- مِهْران / mehrān** ♂
آمیخته از مهر: محبت یا خورشید (فرهنگ سخن: ۲۴۲) و پیمان ← مهرآسا و ان: پسوند نسبت (فرهنگ سخن: ۲۴۲).
- مِهْرَبان / mehrabān** ♀
نگهبان مهر و دوستی.
بهر دوم از بان پسوندی است که از اسم صفت می‌سازد (ابوالقاسمی: ۳۴۷).
- مِهْر بُد / mehrbod** ♂
دارنده‌ی مهر.
بهر دوم از bid یا bad که در پا و فمت پسوندی به معنی صاحب است (ابوالقاسمی: ۳۳۱).
- مِهْر به / mehrbeh** ♂
نام یکی از سرداران ایرانی اسکندر (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
- بهر دوم: به: خوب، نیکو، در او: وُهو: vohu: خوب (حسن دوست: ۴۲۰).
- مِهْر پو / mehrpu** ♂
پوینده‌ی راه مهر (پیمان).
بهر نخست از پوی: رفتن نه به شتاب و نه نرم (حسن دوست: ۲۹۵).
- مِهْرُخ / mahrox** ♀
← ماهرخ
- مِهْر داد / mehrdād** ♂
زاده‌ی مهر، زاده‌شده از پیمان، دوستی و مهربانی.

مِهْرزاد / mehrzād ♂

زاده‌ی مهر، به‌دنیای‌آمده از پیمان مهر و دوستی؛ زاده‌ی خورشید.

مِهْرشاد / mehrsād ♂

شادی پیمان.

بهر دوم از شاد، در په: شات: šāt: شاد و در او: شات: šāta- (زیرنویس برهان قاطع).

مِهْرشید / mehršid ♀

روشنی پیمان، درخشش پیمان.

بهر دوم از شیت: šēt، در په: شید و در او: xšaeta-: خشات: درخشان (زیرنویس برهان قاطع).

مِهْرک / mehrak

مهر کوچک.

نام پهلوانی از جهرم که در هنگام پادشاهی اردشیر بابکان با او جنگید.

نام پدر زن شاپور یکم (شهیدی مازندرانی: ۷۰۵).

مِهْرگان / mehrgān ♂

نام جشن میترا (ایزد پیمان و روشنایی و آفتاب)؛ نام بزرگ‌ترین جشن ایرانیان.

مِهْرَمَس / mehrmas ♂

بزرگ مهر، بزرگ‌ترین مهر (پیمان)؛

نام ششمین نیای اردشیر (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

مِهْرناز / mehrnāz ♀

کرشمه یا ناز و ادای مهر.

بهر دوم از ناز، در فمت و پا: nāz: لذت بردن، مشعوف شدن و بهره از * ناز: - nāz

*، در ایرانی باستان به معنی شادی و افتخار (منصوری: ۲۵۵). به این ترتیب، می‌توان مِهْرناز را جز نازِ مهر (خورشید)، شادی یا افتخار پیمان معنی کرد.

مِهْرنگاه / mehrnegāh ♀

آن که نگاهش سرشار از مهر است.

بهر دوم از کس: vkas: دیدن در ایرانی باستان با پیشوند نی: ni * نی کس: ni-kas * نگاه (منصوری: ۲۲۵).

مِهْرنوش / mehrnuš ♀

شنونده‌ی محبت (فرهنگ سخن: ۲۴۴).

بهر دوم: نوش مخفف نیوش است به معنی شنیدن، نیز به معنی گوارا و سازگار است، و شهد و عسل را گویند (در شیرینی). نیز نوشته مخفف انوشه به معنی جاودان در په است (برهان قاطع و زیرنویس آن). از این رو، می‌توان مِهْرنوش را محبت گوارا و شیرین (چون عسل) یا پیمان جاودان نیز معنی کرد.

مِهْرنیا / mehrniyā ♂

نیای مهر؛ دارنده‌ی نیایی که مهر است.

بهر دوم نیا در په: نیاک: niyāk: جد و در فب: نیاک: niyāka-: پدر بزرگ (زیرنویس برهان قاطع).

مِهْرُو / mahru ♀

آن که رویی زیبا چون مه دارد (فرهنگ سخن: ۲۴۴).

مِهْرروز / mehruz ♂

روز پیمان، پیمان روشن.

اگر پیمان روشن معنی کنیم، مهر در این واژه

به مه خلاصه شده است، یعنی دو واج با هم ادغام شده‌اند. اگر مه را به معنی بزرگ بدانیم (برهان قاطع)، به معنی روز بزرگ است. روز در په: رُچ: roč و در فب: راوچه: raučah: روز.

مِهروزان / mehruzān ♂

وابسته به مهر.

← مهروز

مِهروش / mehrvaš ♀

مانند مهر.

مِهری / mehri ♀

وابسته به مهر.

مِهریاد / mehryād ♂

یاد مهر.

مِهریار / mehryār ♂

یار مهر؛ یار پیمان.

بهر دوم یار به معنی دوست و حب: آشنا (برهان قاطع). در په: ایار: ayār: یار (زیرنویس برهان قاطع).

مِهَرین / mehrin ♀

نام آتشکده‌ای در قم (فرهنگ سخن: ۲۴۴).

از مهر: پیمان، دوستی، محبت و پسوند ēn در په که در فن این: in شده است و برای ساخت صفت نسبی از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۳)

مِهزاد / mahzād ♂

بزرگ‌زاده؛ زاده‌ی ماه.

مه: mah: مخفف ماه (قمر) است و مه: meh: *

بزرگ (برهان قاطع).

مِهست / mahast ♀

بزرگ‌ترین.

در او: مسیشت: masišta: بزرگ‌ترین و در په: مسیست: masist: مهم‌ترین، بزرگ‌ترین (زیرنویس برهان قاطع).

مِهستی / mahasti ♀

شاید گونه‌ای دیگر از مهست.

← مهست

مِهشاد / mahšād ♂

شادی بزرگ.

مِهشید / mahšid ♂

درخشان بزرگ.

بهر نخست: مه ← مهست و بهر دوم: شید

← مهرشید.

مِهناز / mahnāz ♀

ناز ماه؛ آن که به ماه ناز و فخر می‌فروشد (فرهنگ سخن: ۲۴۴).

بهر نخست: مه: گونه‌ای دیگر از ماه، در سک: ماس: māś: ماه (قمر) و در او: ماهی: māhya- ماهانه، ماهیانه (بهرامی: ۱۱۱۸).

مِهنام / mahnām ♂

نام بزرگ؛ نام ماه (قمر).

اگر نام ماه (قمر) معنی کنیم، به فراگویی کوتاه‌شده‌ی ماه و قمر نگریسته‌ایم و اگر نام بزرگ معنی کنیم، به فراگویی او و په: مه: meh: بزرگ نگریستیم، در په: مَس: mas و در او: mas-:

بزرگ (زیرنویس برهان قاطع).

مِهَنوش / mahnuš ♀

ماه جاوید؛ بزرگ جاوید.

برای دو معنی از بهر نخست: مه: mah ←

مَدُو: -mađu, در او: عسل و مَدَ: -maða. مشروب مستی‌آور (زیرنویس برهان قاطع) و بهر دوم از bad: بَد یا بَد: bid در په و فمت برابر با دارنده که به‌گونه‌ی پسوند برای ساخت صفت از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۳۱).

میترا / mitrā / ♀

مهر؛ خورشید؛ پیمان دوستی. در او: میثر: -miθra. مهر، میترا، نگهدار روشنی، پیشروی خورشید، پیمان، دوستی، ماه هفتم (بهرامی: ۲-۱۱۲۲) و در فب: میثر: -miθra و در سک: میثر: -mitra (زیرنویس برهان قاطع). این واژه نامی مذکر بوده و امروز برای نام نهادن بر زن و دختر رواج دارد.

*** میترا دُخت** / mitrādūxt / * ♀

دختر میترا.

میتران / mitrān / ♂

← مهران

میتری / mitri / ♂

نام شاهی از نیاکان اردشیر بابکان (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

میتترین / mitrin / ♀

یا مهرین، نام فرماندار سارد در روزگار داریوش سوم (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

مید یوماه / midyumāh / ♂

یا مِدِی‌ماه: medyōmāh. به معنی زاییده‌شده در میان ماه (پانزدهم).

پسرعموی زرتشت که به او ایمان آورد (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

مینا / minā / ♀

مهنام و برای بهر دوم ← مهرنوش. در این صورت: شنونده‌ی بزرگ؛ و ماه (روی چون عسل) شیرین نیز معنی می‌شود.

مَهْوَش / mahvaš / ♀

← ماه‌وش

مَهْوَنَد / mahvand / ♂

بهر دوم از وَنت: -vant- در ایرانی باستان که در په و فمت wand یا āwand- شده است. این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۲۸).

مَه‌یاد / mahyād / ♂

یاد بزرگ.

بهر دوم در په: یات: yāt و در او: -yāta: یات: حافظه، یاد (زیرنویس برهان قاطع).

مَه‌یار / mahyār / ♂

← ماهیار

مَه‌ین / mahin / ♀

وابسته به بزرگ؛ وابسته به ماه (قمر).

برای مَه و دو معنی‌اش ← مهنام. بهر دوم: پسوند این: in، در په: ēn: ان، که برای ساخت صفت نسبی از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۳).

وابسته به ماه (قمر) یا وابسته به بزرگ یا بزرگ‌تر و بزرگ‌ترین که در دو معنی آخر صفت تفضیلی یا عالی است.

مَیا / mayā / ♀

دانش، خرد، دانستن، پرهیزکاری، فایده، بالش (بهرامی: ۲-۱۰۹۷).

مَیْبُد / meybod / ♂

گویا بهر نخست برابر است با می (شراب)، از

آبگینه؛ کیمیا (برهان قاطع)؛
گلی سفید با گلچه‌های گلبرگی؛ پرنده‌ای شبیه
سار با پرهای رنگارنگ (فرهنگ سخن: ۲۴۶).
نژاد به معنی اصل و نسب (ریشه و وابستگی)
و به معنی اصیل (نژاده) و نجیب و آزاده است
(برهان قاطع).

♀ /mihan / **میهن** / * minādoxt / * **مینادخت** / ♀

دختر مینا.

♀ /mināvaš / **میناوش** /
مانند مینا.
از واژه‌ی اوم‌اثن: -maēθana: خان‌ومان،
و از مآت: Vmaet: جای گزیدن و ماندن

به‌هم‌پیوسته از مینا ← مینا و وش: پسوند:

♀ /mihanbānu / **میهن بانو** /
مانند مینا و میناوش، و معنی این پسوند
مانند است که از اسم و صفت صفت می‌سازد
(ابوالقاسمی: ۳۵۱).

بانوی میهن.

بهر دوم از بانو ← بانو.

♀ /mihandoxt / **میهن دخت** / ♀ **مینو** / minū / ♀

بهشت؛ آسمان.

در په: مینوک: mēnūk و در او: -mainyava:
مینویو: روحی، آسمانی (زیرنویس برهان قاطع).
په: دوخت: duxt: دختر (فره‌وشی: ۱۷۴).

♀ /minučehr / **مینوچهر** /

نژاد بهشت، چهره‌ی بهشت، دارای چهره‌ای
چون بهشت، زیباروی.

به‌هم‌پیوسته از مینو ← مینو و چهر ← چهره.

♀ /minudoxt / **مینودخت** /

دختر بهشت.

♀ /minufar / **مینوفر** /

شکوه بهشت؛ شکوه آسمان.

بهر دوم از فرّه: farrah: فرّه، شکوه در په

(فره‌وشی: ۱۸۶). اگر مینو را به معنی آن در

او و په بدانیم (روح)، معنی مینوفر: فرّ روان،

شکوه روح.

♀ /minunežād / **مینونژاد** /

از نژاد مینوی، بهشتی.

نیک و در فب: وُهو: vahu- خوب (زیرنویس برهان قاطع).

♀ /nāzpari / نازپری

پری ناز، پری ناز (پریناز).
همسر بهرام گور (برهان قاطع).
بهر دوم از پری ← پری.

♀ /nāzpone / نازپونه

پونه‌ی ناز.
بهر دوم: پونه: pune: گیاهی معطر از خانواده‌ی نعنا (فرهنگ سخن: ۵۵).

♀ /nāzčehr / نازچهر

چهره‌ی ناز؛ نژاد ناز؛ ناز چهره.
به‌هم‌پیوسته از ناز ← نازآفرین و چهره، از چیثر: -čīθra: چهره، رو، نژاد، تخمه، نژاد در او (بهرامی: ۱-۵۱۱).

♀ /nāzdoxt / نازدخت

دختر ناز.

♀ /nāzrox / نازرخ

رُخ ناز؛ ناز روی.

بهر دوم از رخ و روی (برهان قاطع).

♀ /nāzroxsār / نازرخسار

رُخسار ناز؛ ناز رخسار.

♀ /nāzgol / نازگل

گل ناز.

آن که چون گل لطیف و زیبا است (فرهنگ سخن: ۲۵۱).

♀ /nāznuš / نازنوش

همیشه‌ناز.

بهر دوم: کوتاه‌شده‌ی انوش یا انوشه، در په:



♀ /nāzāfarin / نازآفرین

آفرین ناز.

بهر نخست از ناز، در ایرانی باستان: * ناز: nāz * شادی و افتخار (منصوری: ۲۰۰).

بهر دوم از آفرین ← آفرین.

♂ /nāzān / نازان

نازکننده.

صفت فاعلی از ناز ← نازآفرین و پسوند ان (ابوالقاسمی: ۳۴۲). اگر ناز را اسم بدانیم، نازان صفت نسبی است از ناز ← نازآفرین و پسوند ان (ابوالقاسمی: ۳۴۴).

♀ /nāzbānu / نازبانو

بانوی ناز.

♀ /nāzbeh / نازبه

نیکوترین ناز.

از ناز ← نازآفرین و به، در په: وه: vēh: به،

- اَنُشَک:** anōšak: جاوید (زیرنویس برهان قاطع).
- نازَنین / nāzanin / ♀**
از ناز ← نازآفرین و نین (= ین پسوند نسبت):
دارنده‌ی ناز (زیرنویس برهان قاطع).
- نازی / nāzi / ♀**
وابسته به ناز.
- نازیار / nāzyār / ♀**
یارِ ناز.
- نازی دُخت / nāzidoxt / ♀**
دخترِ نازی ← نازی.
- نازینَه / nāzine / ♀**
از ناز و اینه: ine که در فن برای ساخت صفت نسبی به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۴).
- ناموَر / nāmvar / ♂**
نامدار، روشناس، مشهور.
از نام: nām در پا و فمت: نام و شهرت و نامن:
-nāman: نام در فب (منصوری: ۲۵۴).
- نامی / nāmi / ♂**
وابسته به نام.
← نامور
- ناهِید / nāhid / ♀**
← آن‌اهیتا
- ناییرا / nāirā / ♀**
← ناییری
- ناییری / nāiri / ♀**
واژه‌ای او: زن، ماده (مخالفِ نر)، جفت (همسر یا زنی که با پیمان زناشویی با مردی همسر شده است) (بهرامی: ۸۱۲-۲).
- نایریکا / nāirikā / ♀**
واژه‌ای او از نایری (بهرامی: ۸۱۱-۳)، در په: نایریک: nāirk: بانو، خانم، زن، همسر، مادینه و در او: نایریکا: -nāirika (فروه‌وشی: ۳۹۳).
- نَبا / nabā / * ♀**
بازسازی‌شده و فارسی‌شده‌ی واژه‌ی او: نبا: nbā: آسمان، چرخ (بهرامی: ۷۹۷-۲).
- نَرسی / narsi / ♂**
ایزدی که پیک اهورامزدا است (زیرنویس برهان قاطع).
در په: نَرسَه: narsah و نَرسِه: narseh و در او: نیریوسَنگَه: -nairyō-sangha.
- نَرس / narges / ♀**
گلی نام‌آشنا؛ کنایه از چشم معشوق.
در په: نرکیس: narkis از ریشه‌ای یونانی (زیرنویس برهان قاطع).
- نَرس بانو / nargesbānu / ♀**
بانوی نرگس.
- نَریمان / narimān / ♂**
پدر گرشاسپ، نیای سام در شاهنامه (شهیدی مازندرانی: ۷۱۹).
در او: نیرِمَنَـاؤ: nairēmanā: نرمنش، مردسَرشت، دلیر و پهلوان (همان).
- نَریمن / nariman / ♂**
گونه‌ای دیگر از نریمان.
← نریمان
- نَزاده / nežāde / ♀**
اصل، اصیل، دارای بن و ریشه.
بهر دوم: e: پسوندی است که اینجا برای

نگاره (عکس یا تصویر) است. می‌توان آن را پسوند سازنده‌ی صفت فاعلی (ابوالقاسمی: ۳۴۵) دانست که در این صورت به معنی نگارنده است.

← نگار

نگارین / negārin ♀

زیبا، آراسته (فرهنگ سخن: ۲۵۷).

بهر دوم: پسوند ین: in برای ساخت صفت به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۳).

نگاه / negāh ♀

از نی: ni: پیشوند و کس: vkas در او: دیدن (منصوری: ۲۲۵).

نگین / negin ♀

گوهر و یا سنگ پربهایی که زیور انگشتی کنند.

نگینه / negine ♀

← نگین

نمکین / namakin ♀

بانمک.

از نمک: namak: نمک در په (فرهوشی: ۳۹۴) و پسوند ین: in که برای ساخت صفت از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۳).

نوا / navā ♀

آواز، آهنگ؛ نام یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی.

در په: نیواک: nivāk در واژه‌ی هونیواک: hu- nivāk: خوش‌نوا (زیرنویس برهان قاطع).

نوبخت / nobaxt ♂

بخت تازه؛ خوشبخت، نیک‌سرنوشت؛ از نام‌های روزگار ساسانی.

ساختن اسم از اسم به کار رفته است (ابوالقاسمی: ۳۴۴).

نسترن / nastaran ♀

گلی شبیه گل رز (فرهنگ سخن: ۲۵۴).

در په: نسترن: nastarōn (زیرنویس برهان قاطع).

نستود / nastud ♂

در فرهنگ سخن (۲۵۴) گونه‌ای دیگر از نستور ← نستور است.

به گفته‌ی گنجینه‌ی نام‌های ایرانی، نام سرداری از سرداران پرویز و کسری دوم است.

نستور / nastur ♂

به گمان بسیار، گونه‌ای دیگر از بستور است و نسخه‌نویسان، چنان که در شاهنامه (شهیدی مازندرانی: ۱۳۹) می‌بینم، این نام را درست ننوشته‌اند.

← بستور

نستوه / nastuh ♂

جنگی و ستیزنده.

نام پهلوانی ایرانی (برهان قاطع).

نکیسا / nakisā ♀

نام چنگ‌زنی در دربار خسرو پرویز که در روزگار خود مانند نداشت.

نگار / negār ♀

نقش، تصویر؛ زیور، زینت؛ دختر زیبارو (فرهنگ سخن: ۲۵۷).

نگاره / negāre ♀

از نگار و ه: e: پسوند برای ساخت اسم از اسم (ابوالقاسمی: ۳۴۴). در این صورت، معنی آن

نام ستاره‌شناس بنام ایرانی که دو کتاب ریاضی از زبان پهلوی به زبان تازی برگردانید (گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).
به‌هم‌پیوسته از نو و بخت. نو از واژه‌ی او: نَو: nava- و در په: نَوک: navak. نو، تازه (زیرنویس برهان قاطع). بخت از واژه‌ی او: بخت: baxta: معین، مقرر، سهم، بخش، بهر (حسن دوست: ۱۷۷).

نوش آفرین / nušāfarin / ♀

آفریننده‌ی نوش (جاودان)؛ آفرینِ نوش. بهر نخست برابر با جاودان ← نوش آذر، نیز نوش در فن: گوارا و سازگار و شاهد شیرین عسل نیز است (برهان قاطع) که در این صورت آفرینِ گوارا یا آفرینِ شیرین چون شاهد یا آفریننده‌ی شیرین معنی می‌دهد. آفرین بن مضارع از * آفرین: *āfrīā، در ایرانی باستان: دعای خیر، تحسین، ستایش، آفرین (حسن دوست: ۴۲). در بیشتر نام‌های این کتاب که یک بهرشان «نوش» است هر دو معنی، جاودان و شیرین، ممکن است برگزیده شود.

نوبهار / nobahār / ♀

بهار نو؛ شاداب و تازه چون بهار. از نو ← نوبخت و بهار، در په: وهار: wahār: بهار، در او: ونگهر: vanjhar: بهار (حسن دوست: ۲۲۱).

نوذَر / nozar / ♂

شاهی پیش از کیانیان، پسر منوچهر، که به دست افراسیاب کشته شد. در او: ن‌آتر: -naotara و در په: نتر: nōtar: نوذر (شهیدی مازندرانی: ۷۳۰).

نوروز / noruz / ♂

نام نخستین روز از نخستین ماه هر سال؛ نام بزرگ‌ترین جشن ایرانیان که در نخستین روز و نخستین ماه هر سال برگزار می‌شود. روز نو از سال نو.

نوشابه / nušābe / ♀

آب خوشگوار. از نو ← نوبخت و روز، در په: رُج: roč. در فب: راوچه: -raučah: روز (زیرنویس برهان قاطع).

نوش آذر / nušāzar / ♂

آتش جاوید (فرهنگ سخن). نام یکی از پسران اسفندیار (شهیدی ← نوشزاد

نوشِروان / nušervān ♂

← انوشیروان

نوشزاد / nušzād ♂

زاده‌شده‌ی بی‌مرگ، جاودان.

فرزند خسرو اول از زن مسیحی‌اش.

بهر نخست صورت دیگری از انوش و نوشه است برابر با بی‌مرگ (برهان قاطع) و بهر دوم: زاد، در په: زات: zāt: زاده‌شده (فروهوشی: ۶۶۵)، در او: زات: -zāta: زاده از زَن: √zan: زادن به وجود آوردن (منصوری: ۵۲۴).

نوشفَر / nušfar ♀

← فرنوش

نوشید / nošid ♀

نو درخشان؛ درخشانِ نو؛ خورشیدِ نو (فرهنگ سخن: ۲۵۹).

بهر نخست در او: نَوَ: -nava: نو، تازه (بهرامی: ۸۰۰-۲) و بهر دوم شید ← شیدخت.

نوشین / nušin ♀

شیرین، خوشایند، دلپذیر، گوارا، خوشگوار (فرهنگ سخن: ۲۵۹).

معنی دیگر آن از نوش ← نوشزاد و پسوند in: که برای ساخت صفت عالی از صفت به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۳)، روی هم، جاودان‌ترین.

← نوشا

نوشین‌روان / nušinravān ♀

جاویدان‌روان.

← انوشیروان

نوشینه / nušine ♀

← نوشین

نَوید / navid ♂

مژده، خبر خوش (فرهنگ سخن: ۲۶۰).

از نی: ni: پیشوند و واد: √vaēd: دانستن، آگاه شدن در او (منصوری: ۲۷۶).

نیاتوس / niyātus ♂

نیاتوس دگرگون‌شده‌ی نام تیا‌دوس است که همان تنودوزیوس است. در شاهنامه آمده که برادر قیصر روم و عموی مریم، همسر خسرو پرویز، بود (شهبیدی: ۷۳۷).

نیایش / niyāyeš ♀

آفرین، ستایش، پرستیدن.

در په: نیایشن: niyāyišn: نیایش، پرستش، نماز، دعا، سلام، شکرگزاری (فروهوشی: ۴۱۵).

نیرَم / neyram ♂

← نریمان

نیرو / niru ♂

توان، قدرت.

در په: نِرُک: nērōk: نیرو، قوت، توانایی، مهارت، استعداد (فروهوشی: ۴۰۱)، در او: نَیری: -nairyā: نر، نرینه، مردانه، دلیر، دلاور (بهرامی: ۷۹۰-۲).

نیرومند / nirumand ♂

دارای نیروی فراوان.

از نیر + مند: mand که برای ساخت صفت از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی: ۳۴۶).

نیلوپَر / nilupar ♀

نیلوفر؛ گلی به رنگ سفید و کبود، و زرد

- (فرهنگ سخن: ۲۶۴).
 دخیل از سک. در په: نیلک‌پَر: *nilōkpar*.
 نیلوفر (فرهوشی: ۴۰۹)، گلی که با آفتاب سر
 برمی‌آورد و با غروب آن سر فرو می‌برد. نیلوفر
 و نیلویپل دیگر فراگویی‌های این واژه‌اند.
نیلوپل / nilupal ♀
 ← نیلویپر
نیلوفر / nilufar ♀
 ← نیلویپر
نیکا / nikā ♀
 چه خوب است، خوشا (دهخدا).
 ← نیکداد
نیکان / nikān ♂
 وابسته به نیک (فرهنگ سخن: ۲۶۱).
 ← نیکداد
نیکداد / nīkdād ♂
 داده‌ی نیک.
 بهر نخست در په: نیک: *aik*: نیک یا نوک:
nēvak: نیک (فرهوشی: ۴۰۶).
 به گمان بسیار، از نَیب: *naiba*. در فب:
 زیبا و نیک که در فارسی نیو به معنی
 دلیر از آن برجای مانده است و پسوند *
 آک در ایرانی باستان: *-aka* * که برای
 ساخت اسم و صفت به کار می‌رود
 (ابوالقاسمی: ۳۱۱).
نیکدل / nikdel ♂
 خیرخواه، خوش‌قلب، مهربان (فرهنگ سخن: ۲۶۲).
 از نیک ← نیکداد و دل ← دلارا.
نیک‌روز / nikruz ♂
 ← نیو
- مه‌ارت‌مند و خوشبخت (فرهنگ سخن: ۲۶۲).
 از نیک ← نیکداد و روز ← روزا.
نیکفَر / nikfar ♂
 شکوه خوب.
 بهر دوم از فَر ← فرآذر.
نیکناز / niknāz ♀
 ناز خوب؛ آن که دارای عشوه و غمزهای خوب
 و نیکوست (فرهنگ سخن: ۲۶۲).
 بهر دوم: ناز ← نازآفرین.
نیک‌نام / nīknām ♂
 خوش‌نام؛ نام خوب.
 بهر دوم: نام ← نامور.
نیکو / niku ♀
 خوب، نیک.
 ← نیکداد
نیکی / niki ♀
 خوبی و مهربانی.
 ← نیکداد
نیما / nimā ♂
 نام پسرانه.
نیو / niv ♀
 دلیر، شجاع (برهان قاطع).
 ← نیکداد
نیوان / nivān ♂
 وابسته به نیو.
 ← نیو
نیوزاد / nivzād ♂
 زاده‌ی نیو، پهلوان‌زاده.
 ← نیو

نیوشا / niyušā ♀

شنونده، شنوا.

صفت فاعلی از نیوش: شنیدن، در په: نی‌یُش:

niyōš: شنیدن، در او: گاوش: √gauš:

شنیدن (منصوری: ۲۷۷).

فارسی شده و بازسازی شده‌ی واژه‌ی او: وَسَنَ:
vasna-: آرزو، خواهش (بهرامی: ۳-۱۳۰۳).

وَنَدَاد / vandād ♂

نام یک کس (نام خاص).

در په: وَنَدَات: vandāt (فره‌وشی: ۵۷۵).

*** وندافر / vandāfar** ♂ *

بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ی فب:
وین دَفَرَنَه: vindafarnah: یابنده‌ی شکوه
(مولایی: ۲۲۹).

*** وَهْمَا / vahmā** ♀ *

بازسازی شده و فارسی شده‌ی واژه‌ی وَهَمَ:
vahma-، در او: خواهش، نیایش (بهرامی:
۳-۱۳۰۷).

وَهْمَن / vahman ♂

← بهمن

*** ویاوند / viyāvan** ♂ *

فارسی شده و بازسازی شده‌ی واژه‌ی ویاوَنَت:
vyāvant-: سودمند، یاور (بهرامی: ۳-۱۳۹۳).

ویدا / vidā ♀

پیدا و آشکار (برهان قاطع).

به گمان بسیار، از وید: vīd-: دانش و آگاهی
در او (بهرامی: ۳-۱۳۴۲).

ویدوش / vīduš ♀

واژه‌ای او: فهمیده، هوشیار (بهرامی: ۳-۱۳۴۵).

ویدیشا / vidīšā ♀

واژه‌ای او: دانش، یادگرفتنی، خرد (بهرامی:
۳-۱۳۴۴).

ویراز / virāz ♂

یکی از پهلوانان ایرانی.



وَارَتَان / vārtān ♂

نام پسر بلاش اول اشکانی (فرهنگ سخن: ۲۶۵).

وَانُوش / vānuš ♀

واژه‌ای او به معنی دوستدارانه، با مهربانی،
مهربانانه (بهرامی: ۳-۱۳۱۰).

وَخْشُور / vaxšur ♂

پیامبر.

از وَخْشُور: vaxšvar: برنده و حامل کلام

ایزدی، پیامبر در په (فره‌وشی: ۵۹۰).

*** وَرِنَا / varenā** ♀ *

گونه‌ی بازسازی شده و فارسی شده از وَرِنَ:

varəna- در او: گرایش، باور (بهرامی: ۳-۱۳۹۳).

وَزْدَان / vazdān ♂

نام یکی از سرداران پارسی روزگار هخامنشی

(گنجینه‌ی نام‌های ایرانی).

*** وَسْنَا / vasnā** ♀ *

در او: -vīrāz: ویراز (بهرامی: ۳-۱۳۵۱).

♂ /virāf / ویراف

دگرگون‌شده‌ی ویراز.

← ویراز

♂ /viru / ویرو

نام پهلوان و سپهداری در داستان ویس و رامین (فرهنگ سخن: ۲۷۰).

♂ /vis / ویس

نام معشوقه‌ی رامین در داستان ویس و رامین.

شاید از ویس: vis: شاهزاده در په (فره‌وشی: ۶۱۰)، شاید از ویث: viθ, در فب: خاندان شاهی، خانه‌ی شاهی (مولایی: ۲۲۹).

♀ /vistā / ویستا

دانش و فرهنگ (فرهنگ سخن): آگاه از...؛ آشنا (بهرامی: ۳-۱۳۲۸).

به گمان بسیار، از وید: vid√: پیدا کردن یا دانستن در او (بهرامی: ۳-۱۶۵۱) و پسوند ta: ت که در او و فب از ریشه‌ی متعدی صفت مفعولی گذشته می‌ساخته و د: d در کنار ت: t به س: s بدل شده است.

در او: ویست: آگاه، آشنا (بهرامی: ۳-۱۳۲۸).

♂ /vištāsp / ویشتاسپ

← گشتاسپ

♀ / *viyusān / ویوسان

بازسازی‌شده‌ی واژه‌ی او: viyusān: سپیده‌ی بامدادی، روشنایی سپیدی که پیش از برخاستن خورشید در دامن زمین و آسمان پیدا می‌شود (بهرامی: ۳-۱۳۹۳).

♂ /haxāmaneš / هَخَامَنِش

در فب: هَخَامَنِش: -haxāmaniš: نیای هَخَامَنِشیان به معنی دوست‌منش، دارای منش دوستانه (مولایی: ۲۲۰).

♂ /hadiš / هَدِیش

واژه‌ای او: خدانود خانه (صاحبِ خانه) (بهرامی: ۱۵۴۰-۳).

♂ /hormoz / هَرْمُز

← اورمزد

♀ /hasti / هَسْتِی

وجود، زندگی، زندگانی (فرهنگ سخن: ۲۷۵).
در په: هستیه: hastīh: هستی، جو (فره‌وشی: ۲۶۷).

♀ /homā / هُمَا

نام دختر گشتاسپ (شهیدی مازندرانی: ۷۵۹).
در او: هومایاو: humāyā: به معنی فرخنده.

♂ /homāyun / هُمایون

ساخته‌شده از همای.
← همایون

♀ /hengāme / هِنِگامِه

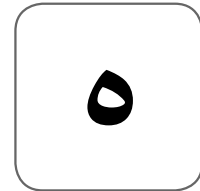
فتنه و آشوب (فرهنگ سخن: ۲۷۶).
از هَنگام: hangām: هنگام و وقت در په (فره‌وشی: ۲۵۹).

♂ /hupād / هُوپاد

نیک‌نگهدارنده.
از هُوپات: hupāta-، در او: نیک‌نگهدارنده (بهرامی: ۱۵۹-۳).

♂ /hutan / هُوْتَن

نیکوبدن، خوش‌اندام.



♂ /hārpāk / هَارپاک

واپسین وزیر شاه ماد (فرهنگ سخن: ۲۷۳).

♂ /hāmān / هَامان

وزیر اخشویروش (برهان قاطع). اخشویروش خشیارشاست (فرهنگ سخن: ۲۷۳).

♂ /hāmūn / هَامون

زمین هموار بدون پستی و بلندی (فرهنگ سخن: ۲۷۳).

♂ /hāmin / هَامین

تابستان.

از هَامِن: hāmēn، در په: تابستان (فره‌وشی: ۲۴۹).

♂ /hojir / هُجیر

ستوده، پسندیده.

نام پسر گودرز، پهلوان ایرانی (فرهنگ سخن: ۲۷۵).

از هُو - چهر: hu-čīhr، در په: نیک‌چهره (منصوری: ۱۰۸).

- از هو: hu. برابر با خوب (ابوالقاسمی: ۳۰۷) و تن، در او: تنو: -tanu: تن، کالبد، اندام، پیکر (بهرامی: ۱-۶۱۶).
- ♂ /huryār / **هوریار** یار خورشید (فرهنگ سخن: ۲۷۷).
- ♀ /hurbānu / **هوربانو** خورشیدخانم، خورشیدبانو. از هور: خور: خورشید (فرهنگ سخن) ← خورشید و بانو ← بانو.
- ♂ /huzāman / * **هوزامن** بازسازی ظاهری واژه‌ی هودامن: huḏāman. در او: داشتن خرد بزرگ، دانا، بسیار آگاه (بهرامی: ۳-۱۵۸۷).
- ♀ /hurčehr / **هورچهر** خورشیدچهره. در او: هورچیر: -hvarəčiθra: خورشیدچهر، پسر زرتشت (یشت‌ها، پورداود: ۲-۸۳).
- ♂ /huzān / **هوزان** نرگس نوشکفته (برهان قاطع).
- ♂ /hušmand / **هوشمند** دارای هوش (فرهنگ سخن: ۲۷۷). در په: هُش: hōš: هوش، حافظه، عقل، فهم (فرهوشی: ۲۷۷).
- ♂ /hurdad / **هورداد** داده‌ی خورشید (فرهنگ سخن: ۲۷۷).
- ♀ /hurdoxt / **هوردُخت** دخت خورشید.
- ♂ /hušang / **هوشنگ** پسر سیامک، اولین شاه پیشدادی. در او: هاوشینگ: -haošyang: خانه‌ی خوب (شهیدی مازندرانی: ۷۶۵).
- ♀ /hurzād / **هورزاد** زاده‌ی خورشید.
- ♂ /hušyār / **هوشیار** دارنده‌ی هوش، هوشمند.
- ♂ /huršād / **هورشاد** خورشید خندان؛ درخشنده و شاد. بهر دوم: شاد، در او: شاتی: -šāti: شادی (مولایی: ۲۳۷).
- ♂ /humān / **هومان** برادر پیران ویسه (شهیدی مازندرانی: ۷۶۸).
- ♀ /huršid / **هورشید** خورشید.
- ♂ /humat / **هومت** واژه‌ای په: اندیشه‌ی خوب (فرهوشی: ۲۸۵).
- ♂ /human / **هومن** اندیشه‌ی نیک. ← خورشید
- ♂ /hurfar / **هورفر** در په: وُهومن: vohuman: اندیشه‌ی نیک (فرهوشی: ۶۲۱).
- ♀ /hurvaš / **هوروَش** فرّ (شکوه) خورشید، خورشیدفر.
- ♂ /hunām / **هونام** درخشان و زیبا مانند خورشید (فرهنگ سخن: ۲۷۷).
- ♂ /hoveydā / **هویدا** نیک‌نام، به‌نام.

روشن، آشکار، نمایان (فرهنگ سخن: ۲۷۸).
از hu: خوب در او (بهرامی: ۱۵۷۸) و وید:
vid: آگاه (همان: ۱۳۲۴).

هیتاسپ / hitāsp / ♂

دارنده‌ی اسب بسته‌شده.

در او: هیتاسپ: hitāspa- (بهرامی: ۳-۱۵۷۴).

هیوا / hivā / ♀

نامی کردی به معنی آرزو (فرهنگ سخن: ۲۷۸).

یزدان / yazdān ♂

خداوند، ایزد (فرهنگ سخن: ۲۸۰).

در په: یزدان: yazdān: خدا (فرهوشی: ۶۴۸).

یزدان‌فر / yazdānfar ♂

فرّ (شکوه) یزدان.

یزدگرد / yazdgerd ♂

کرده یا ساخته‌ی ایزد.

نام سه تن از شاهان ساسانی (فرهنگ سخن).

← ایزد

یسنا / yasnā ♀

ستایش، پرستش، درود.

از یسن: yasn: ستایش، آداب مذهبی، جشن

در په (فرهوشی: ۶۴۶).

یکتا / yektā ♀

یگانه، بی‌مانند (فرهنگ سخن: ۲۸۱).

در په: ēvak و yak (زیرنویس برهان قاطع).

یگانه / yegāne ♀

بی‌همتا و نظیر (فرهنگ سخن: ۲۸۱).

← یکتا



یاتا / yātā ♂

زور، توانایی؛ نبرد؛ روش زندگی.

واژه‌ای او به معنی زور، نیرو (بهرامی: ۳-۱۱۷۴).

یاس / yās ♀

نام گلی با رنگ‌های سپید و زرد و کبود

(فرهنگ معین).

یاسمن / yāsaman ♀

نام گلی با رنگ‌های سپید و زرد کبود

(فرهنگ معین).

فراگویی دیگر آن یاسمین است (یادداشت

ویراستار).

یاور / yāvar ♂

یاری‌دهنده، کمک‌کننده (فرهنگ سخن: ۲۸۰).

یاهین / yāhin ♂

واژه‌ای او: راستین، مینوی، نیرومند، پهلوان

(بهرامی: ۳-۱۱۸۰).

سرچشمه‌ها

- آثارالباقیه؛ ابوریحان بیرونی؛ برگردان: اکبر داناسرشت؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ارداویراف‌نامه؛ رحیم عقیقی؛ تهران: توس، ۱۳۷۲.
- ایران در زمان ساسانیان؛ آرتور کریستین‌سن؛ برگردان: رشید یاسمی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
- بررسی هادخت نسک؛ مهشید میرفخرایی؛ تهران: سازمان مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۱.
- برهان قاطع؛ محمد معین؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- پارسی باستان؛ هاشم رضی؛ تهران: فروهر، ۱۳۶۷.
- جهان فروری، بخشی از فرهنگ ایران کهن؛ بهرام فره‌وشی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- دانشنامه‌ی ایران باستان؛ هاشم رضی؛ تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- دانشنامه‌ی مزدیسنا، واژه‌نامه‌ی آیین زرتشت؛ جهانگیر اوشیدری؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۱.
- درخت آسوریک؛ ماهیار نوابی؛ تهران: فروهر، ۱۳۶۳.
- فرهنگ اوستا
- فرهنگ ریشه‌های اوستا
- فرهنگ شاهنامه؛ محمود زنجانی؛ تهران: عطایی، ۱۳۷۲.
- فرهنگ ایران باستان؛ ابراهیم پورداود؛ به کوشش: بهرام فره‌وشی؛ تهران: سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
- فرهنگ سنسکریت؛ سید محمدرضا جلالی نائینی؛ دفتر یکم؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی

- و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- فرهنگ سنسکریت؛ سید محمدرضا جلالی نائینی؛ دفتر دوم؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴.
 - فرهنگ فارسی به پهلوی؛ بهرام فره‌وشی؛ تهران: سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
 - فرهنگ کوچک زبان پهلوی؛ د. ن. مکنزی؛ برگردان: مهشید میرفخرایی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
 - فرهنگ معین؛ محمد معین؛ به کوشش: عزیزالله علیزاده؛ تهران: نامن، ۱۳۸۴.
 - فرهنگ نام‌های اوسته هاشم رضی؛ تهران: فروهر، ۱۳۴۶.
 - فرهنگ واژه‌های اوسته احسان بهرامی؛ تهران: نیشابور، ۱۳۶۹.
 - گنجینه‌ی نام‌های ایرانی؛ مهربان گشتاسب پورپارسی؛ تهران: فروهر، ۱۳۶۲.
 - نوشته‌های مانی و مانویان؛ ایرج وامقی؛ تهران: سوره، ۱۳۷۸.
 - واژه‌نامه‌ی پهلوی - پازند؛ سعید عریان؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه‌ی هنری، ۱۳۷۷.
 - واژه‌یاب، فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه؛ ابوالقاسم پرتو؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۳.
 - هرزدنامه؛ ابراهیم پورداود؛ تهران: انجمن ایران‌شناسی، ۱۳۳۱.
 - یادداشت‌های گائاهه ابراهیم پورداود؛ به کوشش: بهرام فره‌وشی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
 - یسنه ابراهیم پورداود؛ به کوشش: بهرام فره‌وشی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
 - یشت‌هه ابراهیم پورداود؛ به کوشش: بهرام فره‌وشی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
 - یونانیان و پارسیان؛ هرمان بنگسون؛ برگردان: تیمور قادری؛ تهران: فکر روز، ۱۳۷۶.

با درود به یزدان دادار، که پرتو مهر جان‌فروزش را در
کالبد مردمان دمید و این سرزمین پرگهر را که به نام ایران
بر افسر گیتی می‌درخشد به ایرانیان نژاده ارزانی بخشید.
و با سپاس از اهوراوشانی که با زیباترین واژگان فرزندان
ایران‌شهر را نامگذاری کردند.

بر ماست که با نگرشی ژرف گوهر بی‌همتای واژگان را از
کان فرهنگ پر بار و کهن‌سالمان برون آوریم و نمایان سازیم
تا آیندگان و جویندگان نام نیک بهره‌ها برند و راه بدین فروغ
روشن دارند.

سپاسگزاریم از آنانی که در این راه پرپیچ‌وخم پر تواندیشه‌ی
تابناکشان شهچراغ شد و بازوان توانمندشان یاریگر. بر این
امیدیم که زندگانی‌شان چون هور پایا و نامشان همیشه
جاودان باد.

نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار